

بر ما چه گذشت؟ (تحلیلی از انشعاب تحمیلی سال ۶۰)

جلد دوم

از انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطره
چریک فدائی خلق رفیق شهید حسین رکنی
تقدیم می شود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ماه ۱۳۶۲

فهرست:

- ۱- زندگینامه چریک فدائی خلق، رفیق شهید حسین رکنی
- ۲- مقدمه
- ۳- درباره "مصاحبه با رفیق اشرف"
- ۴- اصلاحات و انتقاداتی رفیق (د) به "مصاحبه با رفیق اشرف"
- ۵- در رابطه با جزوه رفیق (د)، "انتقاد از جزوه مصاحبه با رفیق اشرف"
- ۶- پاسخ به (در رابطه با جزوه رفیق (د)، "انتقاد از جزوه مصاحبه با رفیق اشرف")
- ۷- در مورد نقد رفیق (د) بر "مصاحبه با رفیق اشرف"
- ۸- نامه رفیق (چ) درباره "جبهه شمال"
- ۹- نقد دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" (مقاله اول)
- ۱۰- پاسخ به مقاله رفیق (خ)
- ۱۱- نظری به نقد رفیق (خ) از "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"
- ۱۲- نقد دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" (مقاله دوم)
- ۱۳- مبارزه ایدئولوژیک یا جنجال در درون سازمان
- ۱۴- فهرست انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

زندگینامه

چریک فدائی خلق، رفیق شهید حسین رکنی!

چریک فدائی خلق، رفیق شهید حسین رکنی در سال ۱۳۳۹ در شهر بندرعباس متولد گشت. دوران دبیرستان را طی می‌کرد که ایران را جنبشهای توده‌ای سالهای ۵۶-۵۷ فرا گرفت و همچون بسیاری از جوانان ایران به سیاست کشیده شد و به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق پرداخت. در شرایط پس از قیام، با شکل‌گیری مجدد چریکهای فدائی خلق ایران همراه با تعدادی از رفقا گروهی ایجاد کرد و به هواداری از چریکهای فدائی خلق و بر علیه سیاستهای سازشکارانه اپورتونیستهای رخنه‌کرده در سازمان به فعالیت پرداخت. رفیق حسین رکنی در تمام طول حیات خویش دمی از تلاش جهت گسترش فعالیت چریکهای فدائی خلق و افشای اپورتونیستها باز نایستاد.

پس از قیام در بندرعباس، همچون دیگر شهرهای ایران، طیف وسیعی به هواداری از سازمان برخاسته بودند و با اعلام موجودیت دوباره چریکهای فدائی خلق، گروهها و محافل متعددی به هواداری از آن در بندر به وجود آمد. رفیق حسین رکنی (با نام تشکیلاتی شاهرخ) از جمله رفقائی بود که خیلی زود برای ارتباط با چریکهای فدائی دست به اقدام زد و به کردستان سفر نمود و ارتباطاتی با سازمان برقرار کرد و امکاناتی از کردستان تهیه کرد و به بندر برد.

گروه هواداری که رفیق رکنی در آن فعالیت می‌کرد، در این زمان اقدام به مصادره ماشین حامل پول بانک صادرات بندرعباس به تاریخ ۲۰ فروردین ۵۹ نمود و ۸۰۰۰۰۰ تومان موجودی آن را به نفع خلق مصادره نمود.

در ادامه همین سیاست بار دیگر در تاریخ ۱ تیر ۵۹ موجودی ماشین حامل پول بانک صادرات بندرعباس توسط این گروه مصادره شد و رفقا مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ تومان موجودی آن را ضبط کردند. در این عملیات کلیه افراد محافظ ماشین حامل پول خلع‌سلاح شدند.

در این زمان کوششهایی برای متحد کردن همه گروهها و محافل هوادار در بندرعباس آغاز گشته بود و رفیق رکنی نقش فعالی در این میان به عهده داشت. سرانجام همه این گروهها و محافل در جنبش دانش‌آموزی ۱۹ بهمن متحد گشته و در کنار جنبش دانش‌آموزی ۱۹ بهمن، هسته‌های سیاسی-نظامی سازمان داده شد.

فعالتهای گروهها و محافل هواداران و عملیات گروه هواداری که قبلاً رفیق رکنی در آن شرکت داشت، جو سیاسی بندرعباس را به نفع چریکهای فدائی خلق کانالیزه نمود و با متشکل شدن این گروهها و از بین رفتن پراکندگی موجود، قدرت تبلیغی و رزمی هواداران سازمان در بندرعباس به مراتب بیش از گذشته گشت. اولین نتیجه این تشکل یکپارچه گروههای هوادار، مصادره ماشین حامل پول نیروی دریائی بندرعباس در تاریخ ۱ دی ۵۹ و ضبط کامل موجودی آن به مبلغ ۸۰۰۰۰۰۰ تومان بود. در این عملیات افراد محافظ ماشین حامل پول خلع‌سلاح شدند. دو تن از تکاوران محافظ ماشین پول به هلاکت رسیدند و سه قبضه یوزی و دو قبضه کلت کمری به غنیمت گرفته شد. متأسفانه در جریان این عملیات رفیق رکنی مورد اصابت گلوله‌ای قرار گرفت که به سینه‌اش اصابت نمود و شش‌هایش را به شدت مجروح نمود. رفیق رکنی را پس از مداوای اولیه به سرعت به تهران منتقل نمودند. در طول سفر، از فرودگاه بندرعباس تا فرودگاه مهرآباد تهران، رفیق علیرغم جراحت بسیار سختی که برداشته بود، کوچکترین نشانه‌ای از درد و ضعفهای ناشی از

خونریزی زیاد، که موجب توجه مزدوران رژیم شود، از خود نشان نداد. رفیق رکنی زیر نظر بخش پزشکی سازمان در تهران مداوا گشت.

رفیق رکنی خیلی زود نقش برجسته خود را به عنوان یکی از فرماندهان هسته‌های سیاسی-نظامی نشان داد و پس از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که رژیم مزدور تشکیلات بندر را زیر ضرب گرفته بود، فعالانه در جهت سازماندهی مجدد هسته‌های سیاسی-نظامی اقدام نمود. او بعنوان یک انقلابی حرفه‌ای، یک چریک فدائی خلق در مقابل انشعاب غیراصولی‌ای که منشعبین پس از ۳۰ خرداد ۶۰ به سازمان تحمیل کردند ایستاد و قاطعانه به دفاع از مواضع چریکهای فدائی خلق برخاست و با همه وجود کوشید تا علیرغم شرایطی که انشعاب به وجود آورده بود، ارتباطاتی را که در اثر ضربات پلیس قطع شده بود مجدداً برقرار سازد، امکانات پراکنده را جمع‌آوری کند و قدرت آتش هسته‌های سیاسی-نظامی را مجدداً افزایش دهد و بدینترتیب نشان داد که با ایمان راسخ به تئوری انقلابی "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" و سازمان انقلابی آن "چریکهای فدائی خلق ایران"، قادر است که در هر شرایط دشواری، با غلبه بر مشکلات، در جهت گسترش هر چه بیشتر مبارزه مسلحانه گام بردارد.

رفیق رکنی در عملیات زیادی شرکت داشت که از برجسته‌ترین آنها می‌توان از عملیات زیر نام برد:

- مصادره ماشین حامل سلاحهای سپاه پاسداران بندرعباس در تاریخ ۱۰ خرداد ۶۰، که در این عملیات پاسدار منفوری به نام "ذاکری" که محافظ ماشین حامل سلاح بود، به هلاکت رسید.
- اعدام انقلابی دو پاسدار منفور به نام "عبدالصمد شمشیری" و "محمد ثقای" در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۶۰ در مقابل ساختمان اصلی سپاه پاسداران بندرعباس. عبدالصمد شمشیری پاسدار منفوری بود که به دلیل سازماندهی باندهای سیاه در بندرعباس و به شهادت رساندن "صنم قریشی" که یکی از هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران بود، به بدنامی شهره بود. جالب توجه است که سازمان مجاهدین خلق طی اعلامیه‌ای این اعدام انقلابی را عملی آناشیستی خواند.
- اعدام انقلابی "یوسف دقت"، عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و رئیس روابط عمومی سپاه پاسداران بندرعباس در تاریخ ۲۲ مرداد ۶۰.

سرانجام رفیق حسین رکنی (شاهرخ) در تاریخ ۲۸ آبان ۶۰ در یک درگیری نابرابر خیابانی با پاسداران امپریالیسم در بندرعباس به شهادت رسید. رفیق رکنی در طی این درگیری بار دیگر عزم استوار و اراده آهنینش را در راه رهایی پرولتاریا و خلفهای سراسر ایران به نمایش گذاشت. جریان درگیری خیابانی رفیق رکنی خود گویای جسارت و شهامت رفیق است. در تاریخ ۲۷ آبان ۶۰ یک سلول انتشاراتی در بندرعباس مورد شناسایی مزدوران رژیم قرار گرفت و پاسداران خانه مزبور را مورد حمله قرار دادند. در نتیجه منطقه کاملاً میلیتاریزه شد. صبح روز بعد رفیق رکنی که در همان منطقه با رفیق شهید "احمد پیل‌افکن" و یکی دیگر از رفقا قرار داشت، به سر قرار می‌رود. رفقا چندان از هم فاصله نگرفته بودند که رفیق رکنی در حلقه محاصره پاسداران قرار می‌گیرد و شروع به تیراندازی می‌کند که در نتیجه آن یک پاسدار به هلاکت می‌رسد و دو مزدور دیگر زخمی می‌شوند ولی متأسفانه رفیق رکنی مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد. در همین زمان دو رفیق دیگر برای رهانیدن رفیق رکنی از حلقه محاصره خود را به منطقه درگیری می‌رسانند و با پاسداران درگیر می‌شوند که رفیق احمد پیل‌افکن مورد اصابت گلوله پاسداران قرار گرفته و در حالیکه شعار می‌داده "زنده باد خلق"، "زنده‌باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است"، "درود بر رفیق اشرف دهقانی" به شهادت می‌رسد. رفیق سوم پس از درگیری با مزدوران و با حمایت مردم به سلامت از منطقه درگیری دور شد.

به این طریق رفیق رکنی (شاهرخ) به پیمانی که با خلق خویش بسته بود، تا آخرین لحظه وفادار ماند و با نثار خون خویش در جهت بارور کردن درخت تناور انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای ایران گام برداشت. یادش جاودان و راهش پر رهرو باد.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

بهمن ماه

۱۳۶۲

مقدمه

جلد دوم کتاب "بر ما چه گذشت (تحلیلی بر انشعاب تحمیلی سال ۶۰)" مجموعه‌ای از بحثهای تئوریک درون سازمان تا قبل از انشعاب است که حول مصاحبه دور می‌زده است.

بخش اول چند نوشته است که در سال ۵۸ درباره ماهیت دولت و موضعی که مصاحبه در این باره گرفته بود بحث می‌شود و بخش دوم علاوه بر مقاله‌ای درباره "جبهه شمال"، شامل بحثهایی است که در سال ۵۹ درباره کلیت مصاحبه به وجود آمده بود. این دو مرحله بحث درباره مصاحبه و همچنین نقد دیدگاه‌های در رابطه با "جبهه شمال" در کتاب جلد اول تشریح شده است.

در بخش اول در ابتدا دو مقاله به نامهای "درباره مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" و "اصلاحات و انتقاداتی به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" از رفیق "د" که در جریان انشعاب به "آرخا" پیوست، آمده است.

مقاله سوم به نام "در رابطه با جزوه رفیق (د)، انتقاد از مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" پاسخی به این دو مقاله می‌باشد که توسط یکی از رفقای "چفخا" نگاشته شده است. پس از آن مجدداً مقاله‌ای از رفیق (د) به نام "پاسخ به در رابطه با جزوه رفیق (د)، انتقاد از مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" که پاسخی به نقد مقالاتش می‌باشد، درج شده است و پنجمین مقاله به نام "در مورد نقد رفیق (د) به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" مقاله‌ای است از چریک فدایی خلق رفیق شهید بهزاد مسیحا که در پاسخ به نظرات رفیق (د) نگاشته است.

در بخش دوم، اولین مقاله، مقاله‌ای است از رفیق (ج) از بنیانگذاران تشکیلات "آرخا" که درباره "جبهه شمال" نوشته شده است. در این مقاله نقطه‌نظر این رفیق درباره "جبهه شمال" و مبارزه مسلحانه در کردستان مطرح شده است، دیدگاههایی که در جلد اول کتاب درباره آنها بحث شده است.

بقیه مقالات مباحثاتی است که درباره کلیت "مصاحبه" است. ابتدا مقاله‌ای به نام "نقد دیدگاه‌های مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" از رفیق (خ) که از بنیانگذاران تشکیلات "آرخا" شد، درج گردیده است.

دو مقاله بعدی به نامهای "پاسخ به مقاله اول رفیق (خ)" و "نظری به نقد رفیق (خ) از مصاحبه" توسط رفیق "ر" از رفقای "چفخا" نوشته شده که پاسخی است به مقالات رفیق (خ). پس از آن مقاله بعدی رفیق (خ)، به نام "نقد دیدگاه‌های مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" درج گردیده است که در آن رفیق "خ" مواضع کاملاً روشنی بر علیه "مصاحبه" گرفته است.

مقاله آخری به نام "مبارزه ایدئولوژیک یا جنجال درون سازمان" توسط یکی از رفقای "چفخا" نوشته شده است. این مقاله کوشش کرد تا مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی را به عرصه‌ای درست که با پراتیک انقلابی رابطه تنگاتنگی دارد بکشاند و ماهیت بحثهایی را که درباره "مواضع جزئیستی" مصاحبه انرژی سازمانی را تلف می‌نمودند، آشکار سازد. گر چه انشعاب غیراصولی این فرصت را از سازمان ما گرفت تا بحثها آنگونه که مورد نظر ما بود به مسیری صحیح هدایت شود، اما آنچه که در این دو سال گذشت، صحت نظرات مطرح‌شده در این مقاله را به خوبی نشان داد.

چاپ اسناد فوق به خواننده این امکان را می‌دهد که مباحث مطرح‌شده در جلد اول کتاب را به دقت مورد مطالعه و تعمق قرار دهد و بدین‌ترتیب درباره انشعابی که به‌طور غیراصولی بر سازمان ما تحمیل گشت، قضاوت نماید. در عین حال چاپ این اسناد جلوی طرح هر گونه بحث غیراصولی را نیز سد خواهد نمود و به ما امکان می‌دهد که به دور از هر گونه جنجال و هیاهو درباره صحت و سقم این یا آن مسئله به مسائل اصلی بپردازیم. به امید آنکه تمامی این کوششها در جهت غنای هر چه بیشتر تجربیات جنبش کمونیستی ایران باشد.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

بهمن‌ماه

۱۳۶۲

تذکر:

چون در چاپ این اسناد می‌بایست هیچ تغییری داده نشود، در نتیجه شماره صفحه‌هایی که در مقالات آمده است منطبق با متن اصلی است. در نتیجه در چاپ این کتاب تطابق خود را از دست داده است. بنابراین از خواننده می‌خواهیم در مطالعه این مقالات به این امر توجه نماید.

درباره "مصاحبه با رفیق اشرف"

من با این مصاحبه، چه از نظر محتوای آن و چه از نظر شکل بیان رفیق اشرف در شرایط کنونی مخالف هستم. چرا؟

ابتدا بگذارید مسئله را از یک دید کلی بررسی کنیم. اصولاً یک سازمان کمونیستی چه وقت و در تحت چه شرایطی می‌تواند نقش یک سازمان پیشاهنگ پرولتری را ایفا کند؟ به نظر من وقتی دارای تعیینات زیر باشد:

۱. وحدت ایدئولوژی - یعنی پذیرش مارکسیسم - لنینیسم به مثابه تئوری انقلابی که راهنمای عمل سازمان قرار می‌گیرد.
۲. وحدت سیاسی - یعنی تجلی مشخص وحدت ایدئولوژیک در پراتیک مبارزه انقلابی است، یعنی تلفیق تئوری عام با شرایط خاص و آن عبارت است از: تحلیل صحیح از وضعیت اقتصادی جامعه و آرایش نیروهای طبقاتی و مبارزه آنها و ارزیابی صحیحی از اوضاع سیاسی و موضع طبقاتی حکومت و سپس بر اساس آن اتخاذ استراتژی و تاکتیک بر مبنای این تحلیل، یعنی پاسخ درست و روشن به چگونگی رهبری عملی مبارزه پرولتاریا و رهائی این طبقه و در شرایط موجود جامعه ما رهبری مبارزه خلق و قطع سلطه امپریالیسم.
۳. داشتن یک موازن صحیح تشکیلاتی کمونیستی با توجه به اشکال مبارزاتی و اشکال سازمانی بسیج توده‌ها.

توضیح: مسئله ارتباط با توده‌ها نیز خود مسئله‌ای است در تعیین این سازمان پیشاهنگی، اما نمی‌تواند عامل تعیین‌کننده و حتی ضروری برای شناخت این پدیده باشد. زیرا به هر حال جنبش کمونیستی در هر مرحله از رشد خود ارتباطاتی در شکل‌های متعدد با توده‌ها و مبارزات توده‌ای دارد و حتی این ارتباط می‌تواند به صورت پراکنده ناپایدار و محدود باشد. اما این سؤال مطرح می‌شود که آیا چنین جنبش کمونیستی و مشخصاً گروه‌ها و سازمان‌های کمونیستی تا رسیدن به این خصوصیات، نمی‌توانند نقشی را در جنبش توده‌ها و در مبارزه طبقاتی جامعه ایفا کنند؟ چرا، می‌توانند. اما این از یک طرف به وسیله عوامل درونی یک سازمان کمونیستی (که در بالا ذکر شد) مشروط می‌گردد و از طرف دیگر به عوامل بیرونی آن، مثل سطح مبارزات توده‌ها و اشکال مبارزاتیشان سطح آگاهی توده‌ها و ارتباط این گروه‌ها با توده‌ها و مبارزات توده‌ای و همچنین اشکال مبارزاتی که دشمن طبقاتی به‌طور کلی اتخاذ می‌کند، بستگی دارد. بنابراین شرکت این گروه‌ها و سازمان‌های کمونیستی در مبارزه طبقاتی می‌تواند یک سری تأثیرات پراکنده و جزئی بر مبارزات خلق داشته باشد و به‌طور کلی می‌توان گفت که دنباله‌روی جنبش خودبه‌خودی در هر شکلش هستند و هنوز خیلی مانده تا به سطح یک سازمان پیشاهنگ خلق ارتقاء یابند. زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پیگیری، انضباط پذیری دائمی و آگاهی دارد. و چنانچه در ارزیابی از شرایط دچار اشتباه شوند و بخواهند نقش فعالی بگیرند، به‌طور اجتناب ناپذیر دچار اشتباه و انحراف خواهند شد.

حال با توجه به این کلیات، برگردیم به خود مسئله. گروه ما به دلایلی که برای همه مشخص است تشکیل شده است. گروه به اعتقاد من هنوز خیلی کار دارد تا بتواند نقش فعالی را در مبارزات ضد امپریالیستی خلق ایفا کند. عواملی که مانع آن می‌گردند، عمدتاً وضعیت سیاسی داخل گروه است، یعنی فقدان یک برنامه.

گروه بیش از دو ماه است که درگیر بحث درباره اوضاع و احوال کنونی جامعه به‌سر می‌برد تا بر

اساس آن بتواند برنامه خود را ارائه دهد. اما این برنامه تنها بررسی موضع طبقاتی دولت کنونی نیست بلکه مسئله ابعاد وسیع‌تری دارد. مثل موضع گروه در قبال گروه‌ها و سازمانهای کمونیستی و غیرکمونیستی، وظایف ما در قبال توده‌ها، یعنی اینکه بر چه اشکالی توده‌ها را باید متشکل کرد و با توسل به چه شیوه‌های مبارزاتی، امر بردن آگاهی سیاسی به میان توده و کار سیاسی در میان توده پرداخت و غیره

اینها همه مسائلی هستند که گروه هنوز پاسخ مشخص به آن نداده است. آیا قابل تصور است که گروه قبل از پاسخ نسبتاً قابل قبول به این مسائل، البته لااقل در سطح معینی از افراد گروه، می‌تواند دست به تعرض وسیع و همه‌جانبه بزند، به‌منظر من، خیر. این یک عمل ماجراجویانه است که نه تنها به تشدید تضادهای درونی گروه می‌انجامد، بلکه شاید هم به پاشیدگی گروه منجر شود. شاید این مسائل برای بسیاری از رفقای ما به طور کلی حل شده باشد و یا حتی برای بعضی از رفقا به طور مشخص، مثل رفیق اشرف که در مصاحبه خود به‌طور صریح موضعش را مشخص کرده است، اما کنه مسئله، نه در رابطه با فرد، بلکه در رابطه با گروه است.

در شرایطی که گروه از نظر سیاسی و تا اندازه‌ای از نظر تشکیلاتی و به طور اجتناب‌ناپذیر از نظر عملی در پراکندگی به سر می‌برد، آیا درست است که رفیق در مصاحبه‌اش به طرح مسائل در یک بُعد وسیع بپردازد و در صدد پاسخ برآید، مسائلی که گروه هنوز به نتیجه نرسیده است؟ و وقتی که این مصاحبه چاپ شود، آیا از جانب گروه‌ها این نوشته به مثابه موضع خود جریان مشی مسلحانه تلقی نمی‌گردد؟ و آیا این درست است که در شرایط کنونی گروه ما، ما دست به تعرض بزنیم و سپس خود را زیر ضربات نیروها قرار بدهیم و سپس به واسطه تشننت درونی قادر به ادامه حرکت در یک چنین ابعادی نباشیم؟ در اینجا منظور من از "ضربات نیروها" نه ضربات از جانب دولت کنونی، بلکه عمدتاً ضربات ایدئولوژیک از جانب گروه‌ها و سازمانهاست. به‌منظر من (همانطور که در ابتدای این نوشته گفتم) امر تعرض سیاسی (حال می‌خواهد به هر شکلی باشد)، دقیقاً بستگی تعیین‌کننده به وضعیت داخلی گروه دارد و نه شرایط محیط.

و اما حرکت رفیق علیرغم نظرش که به تبلیغ و نه صرفاً افشاگری معتقد است، آیا به یک عمل افشاگرانه در نمی‌غلطد؟ آیا تبلیغ و ترویج سوسیالیستی و دمکراتیک نباید به یک عمل سیستماتیک و حساب‌شده دارای یک برنامه باشد؟ آیا این گروه می‌تواند به این کار تن دردهد؟ در اینجا نکته‌ای را متذکر شوم و آن اینکه من به‌هیچوجه نمی‌خواهم قابلیت تأثیرگذاری گروه را بر محیطش انکار کنم و این که ابتدا ما باید همه مسائلمان را حل کنیم و آنوقت به محیط پیرامون خود بپردازیم بلکه صحبت بر سر توانایی ما و عمدتاً وحدت ما بر سر مسائل مشخص و سپس اشاعه آن می‌باشد. در مورد مصاحبه، رفیق مسئول من مطرح کرد که از آنجائی که اتهامات زیادی از جانب گروه‌های مارکسیستی به جریان ما نسبت داده می‌شود، ما باید به پاره‌ای از این اتهامات پاسخ دهیم و مورد این اتهامات را مشخص کرد. مثلاً اینکه گروه‌ها می‌گویند که ما معتقدیم در شرایط کنونی باید به مبارزه مسلحانه مبادرت ورزید و و سپس رفیق مسئول مطرح کرد که ما می‌توانیم یک مصاحبه با رفیق اشرف ترتیب داده و رفیق به این مسائل پاسخ دهد. اما من در برخورد با این مصاحبه دیدم که رفیق از حدود تعیین‌شده فراتر رفته است و اینرا هم بگویم که خود من در بسیاری از نکات با رفیق اشرف توافق ندارم.

اما همانطور که گفتم با نقش خود مصاحبه در حدود پاسخ به اتهامات وارده به گروه تا حدودی که مطرح‌شده را قبول دارم، ولی در شرایط کنونی به‌هیچوجه تا این حد موافق نیستم.

خرداد ۵۸

رفیق نویسنده (د) از ارتش رهاییبخش خلقهای ایران

اصلاحات و انتقاداتی به "مصاحبه با رفیق اشرف"

ص ۲، سطر ۳ - به نظر می‌رسد که کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" نبوده، بلکه "رد تئوری بقا"ی رفیق پویان بوده باشد.

ص ۲ - بهتر است اینطور گفته شود:

ج: با کمال میل، و اساساً این را برای ادامه صحبت لازم می‌دانم. تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از به اصطلاح انقلاب سفید، سلطه امپریالیستی دچار یک تحول کیفی شده و توضیح می‌دهد که در شرایط این شکل حاکمیت امپریالیستی، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد نبوده، بلکه ده‌ها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد، و بنابراین توده‌های شهری و در راس آن پرولتاریا را از امکان هر گونه تشکل طبقاتی در اشکال مبارزه اقتصادی-سیاسی محروم می‌ساخت. در تحت این شرایط دیگر نمی‌توانست کار ماهیتاً "سیاسی" صرفاً در اشکال مبارزه سیاسی صورت گیرد. و به دین ترتیب بود که پیشاهنگان پرولتری و سایر سازمانهای انقلابی خلق به عالی‌ترین شکل مبارزه انقلابی، یعنی مبارزه مسلحانه متوسل شدند. مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه طبقاتی بود که از یک طرف، نه تنها می‌توانست به جدایی پیشاهنگان از خلق پایان دهد، بلکه امر بسیج توده‌ها در اشکال جدید مبارزه، هدایت آنها و سرانجام قطع سلطه امپریالیسم را امکان‌پذیر سازد و از طرف دیگر آن زمینه مبارزاتی را فراهم می‌ساخت که سایر اشکال مبارزه را ممکن و مفید می‌ساخت. بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی - نظامی به وجود آمد که لازمه تحقق آن بود.

ص ۸ - "چون مرحله قبلی انقلاب هیچیک از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود، حل نکرده است."

آیا واقعاً اینطور است؟ انقلاب ایران چه مسائلی را در دستور کار قرار داده بود؟ مگر نه آنکه قطع کامل سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم را وظیفه مرحله‌ای انقلاب قرار داده بود؟ آیا رفیق فکر می‌کند که در هیچیک از این رابطه‌های بین خلق و امپریالیسم تغییری حاصل نشده؟ در قسمتهای بعدی رفیق ظاهراً اینطور فکر می‌کند. این درست است که سلطه اقتصادی امپریالیسم در جامعه ما و به طور کلی شرایط اقتصادی تغییری نکرده است، اما من فکر می‌کنم که از نظر سیاسی و به ویژه در مورد دولت، تغییراتی حاصل شده است. هر چند این به معنی قطع کامل پیوندهای امپریالیسم با قدرت دولتی نیست.

بنابراین اگر می‌شود جمله فوق به این صورت درآید: "چون انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما در شرایط کنونی در نیمه راه متوقف شده است، بنابراین بسیاری از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود هنوز حل نشده است."

ص ۹ - "آیا شما تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت می‌توانید به دست دهید؟" و رفیق جواب می‌دهد "یک تحلیل مارکسیستی ساده (تاکید از من) قضیه را روشن می‌کند. دولت ابزار طبقه حاکمه است." خوب تا اندازه‌ای درست است، یعنی دولت ابزار سرکوب یک طبقه یا طبقاتی بر علیه طبقه یا طبقاتی دیگر می‌باشد. و بعد "چون در ایران بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را داراست و دولت فعلی هر چه می‌کند در جهت تثبیت این موقعیت است، خودبه‌خود (تاکید از من) دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته است."

پس یک تحلیل ساده مارکسیستی به ما می‌آموزد که ابتدا به اقتصاد نگاه کنیم و آن طبقه مسلط اقتصادی را ببینیم و سپس عملکرد دولت را بررسی کنیم و اگر در جهت تثبیت آن بود، آن وقت نتیجه بگیریم که دولت نماینده اوست. من نمی‌خواهم بگویم که این حرف به طور کلی صحیح نیست، اما من فکر

می‌کنم که ماهیت پدیده و از آن جمله دولت، اینقدر ساده فهمیده نمی‌شود. نگرستن به شرایط مادی هستی دولت و نمودهای آن (عملکردها) آغاز مطالعه برای شناختن ماهیت طبقاتی یک دولت است و نه پایان آن. این درست است که دولت ابزار سرکوب طبقه حاکمه است، اما در شرایط مختلف و با اوضاع و احوال مختلف چگونه تشخیص دهیم که این طبقه حاکمه کیست؟ رفیق خیلی ساده به ما می‌گوید که به اقتصاد نگاه کنید، آن طبقه مسلط اقتصادی (تولیدی) را بیابید و اگر دولت هر چه می‌کند در جهت تثبیت آن موقعیت است، پس دولت نماینده آن طبقه است. اما من اینطور فکر نمی‌کنم. برای نمونه من یک نقل قول طولانی از لنین را در اینجا می‌آورم که ببینیم چگونه در یک شرایط مشخص به تحلیل دولت و خصوصیات طبقاتی آن می‌پردازد. لنین در "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" می‌گوید: "لحظه تاریخی که فعلاً روسیه می‌گذراند (همه جا در این نقل قول تاکید از من است بجز آنجایی که دو خطی است) دارای مشخصات اصلی زیرین است: جنبه طبقاتی انقلابی که به وقوع پیوسته است: ۱- قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نماینده مشتی ملاک فئودال بود و بر تمام ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) فرمانروایی می‌کرد، در هم شکسته و بر افتاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت نابود نشده است. باند رومانوف‌ها به دسائس سلطنتی خود ادامه می‌دهند. زمین‌داری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است.

۲- قدرت دولتی در روسیه به دست طبقه جدید بورژوازی و ملاکین بورژوا افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوازمکراتیک در روسیه پایان یافته است. بورژوازی پس از آنکه به قدرت رسید، با عناصر علناً سلطنت‌طلبی که در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۰۶ با تقلابی بی‌سابقه خود برای پشتیبانی از نیکلای سفاک و استولیپین میر غضب ماهیت خود را آشکار ساخته بود، وارد بلوک (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوائی لووف و شرکا کوشید با رومانوف‌ها درباره احیای سلطنت در روسیه به مذاکره پردازد و به مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالی که نیات خود را در پس پرده جملات انقلابی پنهان می‌دارد هواداران بساط کهن را به مقامهای حساس می‌گمارد. این حکومت می‌کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی را حتی المقدور با اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید. این حکومت جدید هم‌اکنون دست‌به‌کار این شده است که به هر وسیله‌ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده‌ای و تصرف قدرت از پایین به توسط مردم - که یگانه تضمین موفقیت‌های واقعی انقلاب است - جلوگیری نماید.

این حکومت موعد فراخواندن مجلس موسسان را تاکنون حتی معین هم نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایه مادی تزاریس فئودال را تشکیل می‌دهد نمی‌زند. حتی فکر این را هم نمی‌کند که عملیات بنگاههای انحصاری مالی، بانکهای بزرگ سندیکاها و کارتل‌های سرمایه‌داران و غیره را واریسی کند، اعمال آنان را بر ملا سازد و آنها را تحت کنترل خود گیرد. عمده‌ترین مقامات وزارتی که دارای اهمیت قطعی است در حکومت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیه دستگاه ستمگری بر توده‌ها) به سلطنت‌طلبان علنی و طرفداران زمینداران بزرگ اربابی تعلق دارد، به کادتها، به این جمهوری‌طلبان دیروزی، به این جمهوری‌طلبانی که علیرغم میل خود جمهوری‌طلب بودند، مقامهای فرعی واگذار شده که رابطه مستقیمی با فرماندهی بر مردم و بر دستگاه دولتی ندارد..... نظر به کلیه این علل حکومت جدید بورژوازی حتی در رشته سیاست داخلی نیز شایسته هیچگونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن به هیچوجه جایز نیست.

سیاست خارجی حکومت جدید: ۳- در رشته سیاست خارجی که اکنون به حکم شرایط عینی در درجه اول اهمیت قرار گرفته است، حکومت جدید حکومت ادامه جنگ امپریالیستی یعنی همان.....".

بنابر این ملاحظه می‌کنیم اگر بخواهیم با فرمول رفیق این دولت را ارزیابی کنیم، دولت باید نماینده فئودالیسم باشد نه بورژوازی. زیرا در شرایط اقتصادی تغییری حاصل نشده و خود ماشین دولتی نیز دستخوش تغییر وسیعی نگشته و در زمینه سیاست خارجی، همان خط مشی را دنبال می‌کند. پس چه

چیز تغییر می‌کند که لنین صحبت از انتقال قدرت از دست طبقه‌ای به طبقه دیگر می‌کند؟ از این نمونه زیاد است. مثلاً کشور خودمان را در نظر بگیریم. دولت رضاخان نماینده امپریالیسم است و در جهت پیشبرد منافع امپریالیسم حرکت می‌کند. بنابراین با کودتای رضاخان قدرت سیاسی از فئودالیسم به امپریالیسم منتقل می‌گردد بدون آنکه عملکردهای دولت به طور کلی تغییر کند.

همین قدرت مرکزی از فئودالیسم و اقتصاد فئودالی در برابر دهقانان دفاع می‌کند و آنها را سرکوب می‌نماید. و یا در ایران به اصطلاح اصلاحات ارضی می‌شود، در حالیکه دولت از دست طبقه‌ای به طبقه دیگر منتقل نمی‌گردد، بدون آنکه در خصوصیات طبقاتی آن تغییری حاصل گردد هر چند که بسیاری از مارکسیستها تحلیل می‌کنند که قدرت سیاسی از دست فئودالیسم به دست بورژوازی کمپرادور افتاد. آیا این همان دید کلی نیست که در اینجا به این شکل ظاهر می‌گردد. و یا مثلاً دولت کنونی لویی بناپارت، دولتی که شرایط سیاسی برای بازتولید سرمایه داری را فراهم می‌کند، از نظام سرمایه داری دفاع می‌کند، اما نماینده بورژوازی فرانسه نیست. بنابراین من فکر می‌کنم برای تبیین ماهیت طبقاتی دولت باید اساساً ترکیب طبقاتی هیئت حاکمه و کلیه نیروهائی که به نحوی در این قدرت سیاسی شرکت دارند را باید شناخت و مناسبات آنها را با طبقات اجتماعی روشن ساخت. آن وقت است که می‌توانیم ما خصوصیات طبقاتی این دولت را مشخص کنیم. شرایط اقتصادی و عملکردها عامل بسیار مهمی هستند، اما نمی‌توانند عامل تعیین‌کننده در شناخت خصوصیات طبقاتی آن باشند. بدون توجه به شرایط اقتصادی یک دولت، چگونه می‌توان ماهیت طبقاتی آنرا مشخص کرد؟ اساساً چگونه می‌توان فهمید که چه طبقاتی در جامعه زندگی می‌کنند؟

ص ۹ - رفیق در جواب به این سوال "یعنی شما می‌گوئید که پایگاه طبقاتی دولت کنونی همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؟" می‌گوید: "با کمال تأسف (؟) بلی ولی با اندک تفاوت. در دولت شاه این اواخر (؟) بورژوازی بوروکرات که بخشی از بورژوازی وابسته است قدرت دولت را قبضه کرده بود ولی اکنون تقریباً تمام طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شدند." از حرف رفیق این استنباط می‌شود که ظاهراً فراکسیونی از بورژوازی کمپرادور که حکومت می‌کرد، منافعش با منافع دیگر بخشهای بورژوازی کمپرادور و خرده بورژوازی وابسته به آن (؟) در تضاد قرار گرفت، یعنی "غیر قابل تحمل شده بود". اما رفیق چگونه این را ثابت می‌کند؟ ببینیم در پاسخ به این سوال "ممکن است این نظر را توضیح دهید؟" چه می‌گوید: "بلی خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد. تا وقتی شاه بود، این مبارزه بصورت مبارزه با حکومت شاه متجلی می‌شد (؟)، ولی حکومت شاه در این اواخر بصورتی در آمده بود که حتی برای بخشی از بورژوازی وابسته و خرده بورژوازی وابسته غیر قابل تحمل بود. لذا در این مرحله اینها نیز در کنار خلق قرار داشتند و وجود این عناصر غیر خلق (؟) و حتی ضد خلقی در کنار خلق در صورت... " در اینجا ملاحظه می‌کنیم که رفیق در توضیح مسئله، باز در سطح باقی می‌ماند و مبارزه بین امپریالیستها و گروههای مالی را از طریق مبارزه بین فراکسیونهای بورژوازی کمپرادور توضیح می‌دهد. به نظر من طرح مسئله به این شکل غلط است. اساساً تضاد بین بخشهای کمپرادوری، تضاد بین امپریالیستها و گروههای مالی است. خود این کمپرادورها با هم تضادی ندارند، بورژوازی کمپرادور هستی اجتماعی با هستی امپریالیسم همراه است و جزء ارگانیک امپریالیسم و الیگارش‌ی مالی است.

بنابراین چنانچه عناصری از کمپرادورها اداره کنندگان قدرت دولتی باشند، دقیقاً این امر بستگی دارد باینکه این کمپرادورها وابسته به کدام امپریالیسم و یا گروههای مالی هستند. وقتی امپریالیستی چه در مقیاس جهانی و به خصوص در کشور مورد بحث دارای بیشترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی باشد، طبیعتاً که عوامل خود را در مراکز حساس و کلیدی قدرت می‌گمارد. تاریخ جوامع زیر سلطه و همچنین تاریخ نیم قرن جامعه ما، شواهد زیادی در این مورد ارائه می‌دهد. مثلاً در سالهای ۲۴-۲۵ امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند امپریالیسم مسلط گردد. مثلاً قوام را نخست وزیر می‌کند و بعد می‌بینیم که چگونه امپریالیسم آمریکا و ایادی وابسته به او در ابتدا از مصدق حمایت می‌کنند تا

بتوانند جای انگلیس را بگیرند و بعد می بینیم که چگونه موقعی که منافع امپریالیستها بخطر می افتد متفقاً دست بکار شده و حکومت مصدق را سرنگون می کنند. بنابراین بنظر من حکومت شاه مزدور چیزی جز شکل حاکمیت سیاسی سرمایه داری مالی نبود. یعنی شکل حاکمیت امپریالیستها. این دولت مزدور در خدمت امپریالیستها بوده و در جهت پیشبرد منافع آنها بکار می رفت و بنابراین بنظر من رفیق باید نشان دهد که آن کمپرادور هائی که بطرف انقلاب آمدند و حکومت شاه برایشان "غیر قابل تحمل شده بود" باز تاب منافع کدام امپریالیست بوده است؟ رفیق در تحلیلش مدعی است که " اکنون تمام طبقه (بورژوازی کمپرادور-توضیح از من است-) و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن "دولت را قبضه کرده است. حال رفیق که یکی از ملاکهایش برای شناختن خصوصیت طبقاتی دولت از طریق عملکرد است، اکنون اقدام سیاسی دولت را چگونه توضیح می دهد؟ این دستگیری و اعدام نظامیان، بوروکراتهای بزرگ و کمپرادورها را در شرایطی که همه کمپرادورها در حکومت شرکت دارند، توضیح این مسئله چگونه است. اما بنظر می رسد که مفهوم "کمپرادور" برای رفیق یک معنی خاص دارد. زیرا آنرا برای خرده بورژوازی نیز بکار می گیرد. منظور از خرده بورژوازی وابسته یا کمپرادور چیست؟ آیا بصرف اینکه کالاهای امپریالیستی را می خرد و می فروشد و یا با سرمایه داری کمپرادور- بوروکراتیک و سرمایه مالی رابطه دارد، کمپرادور است؟

به نظر من کمپرادور بودن یک رابطه با یک کیفیت مشخص است. اگر از بورژوازی کمپرادور صحبت می کنیم، دقیقاً به طبقه ای اشاره داریم که یک تعیین خاصی دارد و یک رابطه خاصی با امپریالیسم دارد. این تعیین چیست؟ آنچه که من می فهمم، این است: بورژوازی کمپرادور به مثابه یک طبقه، بخشی جدائی ناپذیر و ارگانیک از انحصارات امپریالیستی می باشد. بورژوازی کمپرادور، یک بورژوازی انحصاری و مالی است، بورژوازی کمپرادور به سرمایه داری وابسته (کمپرادور) بستگی دارد، اما خرده بورژوازی با سرمایه داری وابسته و سرمایه مالی یک رابطه خارجی دارد، در اینجا تفاوت رابطه تنها در شکل آن نیست، بلکه در محتواست.

خرده بورژوازی جزء بیرونی از سرمایه داری وابسته است و با آن شدیداً در تضاد است، درحالیکه بورژوازی کمپرادور جزء ارگانیک و درونی این سیستم سرمایه داری است. در ص ۱۰ رفیق می گوید "..... این عناصر غیر خلقی و ضد خلقی در کنار خلق در صورت وجود یک سازمان متشکل توده ای هیچ مسئله ای نبود. مشکلی که نبود، هیچ، بسیار هم خوب بود و لنین به ما آموخته (؟) است در مبارزه بر ضد بورژوازی در صورت لزوم دست شیطان را می توانیم بفشاریم". آیا این واقعاً درست است؟ که ما با بخشی از نیروهای ضد خلقی و یا غیر خلقی همکاری کنیم و نمی دانم این جمله لنین را که رفیق می آورد از کجا آورده و اگر چیزی شبیه آنرا گفته، آیا بدون توجه به شرایطی که لنین این حرف را می زند، ما آنرا یک حکم کلی بدانیم و به کار بگیریم درست است؟ خلق چگونه می تواند در مبارزه علیه امپریالیسم با بخشی از نیروهای وابسته به آن همکاری کند و دست آنها را بفشارد؟ بدون آنکه بخواهم به رفیق اتهامی وارد سازم. آیا این حرف با حزب توده در مورد جبهه به اصطلاح ضد دیکتاتوری شباهت ندارد؟ و به خصوص وقتی که به این جمله توجه شود که "خلق ما بالاخره می بایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش تقریباً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیک تر شده است"، این شک را ایجاد نمی کند که ظاهراً مبارزه خلق علیه امپریالیسم نبوده بلکه بر علیه دیکتاتوری شاه صورت گرفته است؟ آیا رفیق که خود را از پیروان صدیق رفیق احمدزاده و مدافع نظرات او می داند، با این حرف یکی از پایه های آموزش آنرا نفی نمی کند؟ رفیق احمدزاده به صراحت در نوشته هایش ماهیت این حکومت (منظور حکومت شاه) را امپریالیستی و دولت او را وابسته و مزدور امپریالیسم توصیف کرده است. چگونه مبارزه بر علیه شاه را از مبارزه بر علیه بورژوازی کمپرادور و سرمایه داری وابسته جدا می کنید؟ خلق ما از خیلی وقت است که مبارزه قطعی را بر علیه بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیسم آغاز نموده است. و شاه مزدور به هیچوجه

حائل بین خلق و دشمنان اصلیش نبوده، بلکه شکل حاکمیت سیاسی دشمنان اصلیش یعنی امپریالیستها و نوکران وابسته به او بوده است.

اگر رفیق دولت کنونی را نماینده تمامی بورژوازی کمپرادور و قشری از خرده بورژوازی وابسته می‌داند، پس بالاچاره خمینی یا باید نماینده بورژوازی کمپرادور باشد و یا خرده بورژوازی وابسته. و آنوقت چرا رفیق با خمینی اینچنین برخورد می‌کند؟ آیا با نماینده سیاسی نیروهای ضدخلقی و غیرخلقی اینگونه برخورد کردن و ستایش نمودن و اینکه کمونیستها یار صدیق او هستند، درست است؟ مبارزه طبقاتی و آرایش نیروهای طبقاتی را شرایط جامعه تعیین می‌کند و نه ما. اگر مارکس در "مبارزه طبقاتی در فرانسه" تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی صنعتی را تضاد اصلی جامعه نمی‌داند و معتقد است که هنوز شرایط مادی و تاریخی رهائی پرولتاریا فرا نرسیده است، این او نیست که به دلخواه و یا ذهنیت این کار را می‌کند، بلکه شرایط عینی خود طبقات و شرایط عینی مبارزه آنها است که در واقع خود این طبقات و مبارزات آنها را مشروط می‌کند. و اگر به این نتیجه می‌رسد که مبارزه بین بخشی از بورژوازی فرانسه (صنعتی و تجاری) با بخش دیگری از بورژوازی که قدرت دولتی را در دست داشت (اشرافیت مالی، بانکداران، بورس‌بازان و ...) بود که ضرورت تحولات سیاسی را (یعنی دگرگونی در دولت) طلب می‌کرد. مارکس این را دقیقاً با بررسی شرایط فرانسه آن موقع توضیح می‌دهد. و آیا رفیق اینکار را می‌کند؟ آیا ضرورت به اصطلاح حقوق‌پیش‌کارتر اساساً ناشی از دگرگونی در روابط سرمایه‌های مالی و امپریالیستها بوده که مسئله دگرگونی اشکال دولتی را مطرح کرده است (چیزی که به نظر من خود رفیق می‌خواهد بگوید) و یا اینکه فشار مبارزه خلق بود که امپریالیستها را به اتخاذ شیوه جدید سرکوب و اداشته، یعنی عقب‌نشینی کنند؟ در این مورد من موضع دارم، ولی امیدوارم بتوانم با دلایل و فاکت‌های کافی بعداً این موضوع را نشان دهم.

قبل از اینکه بحث خود را در این مورد تمام کنم، خوب است این جمله رفیق را بشکافیم و دید رفیق را در مورد ماهیت طبقاتی دولت و رابطه نمایندگان سیاسی یک طبقه را با خود طبقه بهتر درک کنیم. مثلاً این جمله: "..... چگونه دولت خرده بورژوازی است که قاعدتاً (تاکید از من است) باید حامیان قطعات کوچک زمین باشد." رفیق چون فکر می‌کند اگر دولت از سرمایه‌داری کمپرادور دفاع می‌کند، پس نماینده بورژوازی کمپرادور است و اگر از اقتصاد خرده مالکی یا خرده بورژوائی حمایت می‌کند، پس نماینده خرده‌بورژوازی است. اما رفیق اینطور نیست. لطفاً مارکسیسم را ساده نکنید. ببینیم خود مارکس با مسئله چگونه برخورد می‌کند. "..... مونتانی (نماینده خرده بورژوازی، توضیح از من است) با گذشت زمان همراه با طبقه‌ای که نمایندگی آنرا داشت تغییر چهره داد. خصلت ویژه حزب سوسیال‌دمکرات آن است که این حزب تاسیسات دمکراتیک جمهوری را برای برانداختن هر دو افراد یعنی برانداختن سرمایه و کار مزدوری مطالبه نمی‌کنند، بلکه برای آن مطالبه می‌کنند که تضاد میان آنها را تخفیف دهد و این تضاد را به هماهنگی بدل سازد (همه جا تاکید از من است) هر قدر هم که برای نیل به این هدف اقدامات گوناگون پیشنهاد شود. و هر اندازه که برای پوشش این هدف پندارهای کمتر یا بیشتر انقلابی به کار رود، محتوای آن همان بود که می‌ماند: تجدید بنای جامعه از طریق دمکراتیک ولی تجدید بنا در چارچوب خرده بورژوائی. فقط نباید به این پندار کوتاه‌بینانه دچار شد که گویا خرده بورژوازی بر پایه اصولی برای پیشبرد مقاصد خودخواهانه خود می‌کوشد، برعکس او معتقد است که شرایط خاص رهائی‌اش در عین حال همان شرایط عامی است که نجات جامعه معاصر و اجتناب از مبارزه طبقاتی فقط در چهارچوب آن میسر خواهد بود." و نیز نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دمکراسی دکاندار یا مفتون دکانداران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می‌توانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده‌بورژوازی بدل می‌سازد، این است که مغز آنها نمی‌تواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن نیست، فراتر رود و بدین جهت در زمینه تئوریک به همان مسائل و همان

راه حل‌هایی می‌رسند که خرده‌بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیک به آن می‌رسد. به طور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه‌ای که نمایندگی آنرا دارند نیز بر این منوال است. "بله رفیق، این است برخورد مارکسیستی. بنابراین نمی‌توان تصور کرد که دولت در حال حاضر به طور عمده در اختیار قشری از روحانیون به اصطلاح مبارز است و با همکاری قشرهای سنتی خرده بورژوازی اداره می‌شود. البته بدون آنکه بخواهم وجود نیروهای وابسته به امپریالیسم را در این قدرت دولتی انکار کنم، و آیا آنها در مبارزه خلق بر علیه امپریالیسم یک چنین موضعی را نمی‌گیرند؟ آیا از این نیروی رهبری‌کننده می‌توان انتظار داشت که در جهت قطع کامل سلطه امپریالیسم حرکت کند و برنامه‌های پرولتری را اجرا سازد؟ به نظر من خیر. آنچه که امروز این رهبری دست‌اندرکار آن است، احیای اقتصاد سرمایه‌داری وابسته و تجدید بنای سیاسی، فرهنگی جامعه البته به سبک خودش، آمیزه‌ای از شکلهای مذهبی و خرده بورژوائی، و کوشش در جهت به اصطلاح تخفیف تضادهای درونی جامعه، به ویژه خلق و امپریالیسم، می‌باشد. این درست است که دولت کنونی محصول سازش روحانیت و امپریالیسم و قشری از خرده‌بورژوازی است، اما به نظر من در حال حاضر این روحانیت است که هژمونی دارد. البته روحانیت نیز بنا به عواملی خود دارای یک طیف طبقاتی است. آنچه مشخص است و مشخص بود این بود که این رهبری از یک مبارزه پیگیر بر علیه امپریالیسم ناتوان است و این ناتوانی را در طول خود مبارزه خلق بر علیه سلطه امپریالیستی تا قبل از رژیم شاه بارها و بارها نشان داده بود. و این تنها نیروهای خلقی و سازمانهای مبارز بودند که به این رهبری فشار می‌آوردند و آنرا به جلو هل می‌دادند، امروز نیز چنین است. اکنون که مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما وارد مراحل حادثر و رادیکالتری شده، امروز که توده‌های وسیع زحمتکشان به طور وسیع‌تر و فعال‌تری مبارزه ضد امپریالیستی را دنبال می‌کنند، امروز که توده‌های وسیع خلق خواهان اقدامات شدیدتر و توده‌ای‌تر از این رهبری هستند، در این شرایط این رهبری ناتوان‌تر از آن است که خود فکر می‌کند. بله رفیق، انقلاب ادامه دارد، انقلاب تا قطع کامل سلطه امپریالیسم ادامه دارد و ادامه خواهد داشت. اما این رهبری بنا به ماهیت طبقاتی‌اش ناتوان‌تر از آن است که بتواند به ادامه انقلاب بپردازد. و این آن چیزی است که باید به خلق بیاموزیم و آنها را در ادامه انقلاب یاری دهیم. امروز این نیروی سیاسی دارد به عنوان یک عامل ترمزکننده و حتی ارتجاعی در برابر انقلاب ظاهر می‌شود، بنابراین انقلاب باید این نیرو را از میدان مبارزه خارج کند. و انطوری که رفیق گفته است، باید به تاریخ سپرد و شاید به زیالهدان تاریخ. این اساساً درست است که توده‌ها دارند از این رهبری سرخورده می‌شوند و از آن برمی‌گردند، و درست همین‌جاست که کمونیستها باید وظیفه تاریخی خود را ایفا کنند. حال به ادامه بررسی رفیق بپردازیم. ببینیم برخورد رفیق با مسئله وظایف عملی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران چگونه است؟ من در این قسمت سعی می‌کنم ایده کلی رفیق را بررسی کنم. از این سؤال شروع می‌کنم: "اس: به نظر شما وظیفه بزرگ کنونی چیست؟ ج: می‌دانید امپریالیسم در کمین انقلاب است؟ می‌دانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی را آغاز کند؟ اینکه به چه وسیله‌ای، مهم نیست، چه به وسیله ... همین خطر مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین می‌کند. باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد. مردم آماده‌اند و تشکیلات و رهبری می‌خواهند. و حتی شیوه مبارزه را شناخته‌اند. ... وظیفه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران روشن است. باید سازمانهای مسلح توده‌ها را به وجود آورد." آیا وظایف ما از روی عکس‌العملهای دشمن تعیین می‌شود؟ طبیعی است، از آنجا که رفیق با تحلیلی که از اوضاع و احوال جامعه ما ارائه می‌دهد، باید هم اینطور فکر کند. رفیق در ارزیابیش از تحولات ایران معتقد است که قدرت سیاسی از دست فراکسیون از بورژوازی کمپرادور خارج شده، به دست کل طبقه کمپرادور و بخشی از خرده بورژوازی وابسته افتاده است و از آنجائی که از دید رفیق، بعد از سرنگونی دیکتاتوری شاه، حالا مبارزه قطعی بر علیه سرمایه‌داری کمپرادور و بورژوازی وابسته به مرحله قطعی رسیده است، پس امپریالیسم سعی می‌کند که اوضاع را آرام نموده و بار دیگر رژیم سرنیزه را

برقرار سازد. بنابراین رفیق در اینجا صحبت از تطبیق تئوری مبارزه مسلحانه با شرایط کنونی می‌کند که شیوه مبارزه ما را بر علیه این حکومت تعیین می‌کند. اما ارزیابی من از اوضاع برخلاف ارزیابی رفیق است. من معتقدم که انقلاب تحت رهبری قشری از روحانیون که عمدتاً گرایش خرد بورژوازی را منعکس نموده و با آن پیوند دارد، تا سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم پیش رفته است، ولی امروز بنا به خصوصیات خود متوقف گردیده است. شاید باز در اثر فشار توده‌ها جریانهای رادیکالتر آن همراه با توده‌ها به مبارزه بر علیه امپریالیسم ادامه دهند و یا شاید هم به طور کامل به دامان امپریالیسم درغلطند. در واقع کاری که امروز می‌کند، یعنی آگاهانه یا ناآگاهانه خود را به امپریالیسم می‌چسباند و با آنها کنار می‌آید. اما آنچه که در شرایط کنونی وظیفه پرولتاریا و پیشاهنگانش را مشخص می‌کند، این است که بتوانند رهبری مبارزه ضد امپریالیستی خلق را در دست بگیرند و کلیه نیروهای خلقی و به ویژه زحمتکشان شهر و روستا را به‌گرد خود متحد سازند. در اینجا به نظر من صحبت بر سر ادامه انقلاب، قطع کامل سلطه امپریالیسم، رهبری پرولتری مبارزه، بسیج کلیه نیروهای خلقی به حول پرولتاریا و پیشاهنگانش، منزوی کردن این رهبری و افشای ناتوانی آن برای توده‌هاست. بگذارید یک جمله بسیار زیبا از رفیق مسعود بیاورم: "اما مسئله انقلاب گذشته از یک مسئله اقتصادی، یک مسئله سیاسی نیز هست که به جریان عملی انقلاب بستگی دارد. اینکه کی و چگونه انقلاب ادامه پیدا می‌کند و به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد می‌شود دقیقاً به این امر بستگی دارد که پرولتاریا و پیشاهنگانش توانسته باشند رهبری مبارزه را در دست گرفته و دهقانان و خرد بورژوازی چپ را به گرد خود متحد کرده باشند." اگر جنبش کمونیستی ایران در مرحله قبلی مبارزه به واسطه اشتباهات، ضعفها و انحرافات خود نتوانسته بود رهبری مبارزه را به دست گیرد، هنوز دیر نشده و می‌تواند این عمل را انجام دهد. اما رفیق اشرف بر اساس تحلیل خود از اوضاع کنونی ایران و مشخص کردن وظایف سازمان به اشکال مبارزاتی و سازمانی نیز می‌پردازد. رفیق معتقد است که نباید بر علیه این حکومت جنگید، اما نمی‌گوید چرا. چرا نباید به مبارزه مسلحانه بر علیه این کمپرادورهای وابسته به امپریالیسم مبادرت ورزید؟ رفیق در این مورد پاسخ نمی‌دهد و تنها معتقد است از آنجائیکه دشمن امپریالیستی دیر یا زود هجوم سرکوبگرانه خود را آغاز خواهد کرد، پس باید آماده جنگ بود. من سؤال می‌کنم، به هر حال تا فرا رسیدن این هجوم شکل مبارزه چه خواهد بود؟ هر چند رفیق از مبارزه صنفی و سیاسی صحبت می‌کند، اما به نظر من هسته اصلی تفکر رفیق در این پاسخ‌هاست که در واقع یک موضع دو پهلو در قبال جنگ می‌گیرد. "وظیفه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران روشن است، باید سازمان مسلح توده‌ها را به وجود آورد" یا "ولی هر جا به خلق حمله نظامی می‌شود، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد" و یا "کسانی که به مشی مبارزه مسلحانه خرد می‌گرفتند که شما "جدا از توده‌ها" می‌خواهید مبارزه مسلحانه انجام دهید و ما به آنها می‌گفتیم صرفنظر از هر گونه دلیلی، شما اپورتونیستهایی هستید که اساساً با اعمال قهر انقلابی مخالفید، برای توجیه سخنان خود می‌گفتند، نه، ما به مبارزه مسلحانه توده‌ای اعتقاد داریم، امروز (تاکید از من است) که توده‌ها مسلح شده‌اند.... به چه فکر می‌کنید، اینجا دیگر بحث از مبارزه مسلحانه جدا از توده‌ها مطرح نیست....." و یا "باید امروز به سازماندهی مبارزه مسلح توده‌ها که در آینده از هم‌اکنون بپردازیم" و رفیق نتیجه می‌گیرد که "و این است آن نقش محوری مبارزه مسلحانه که تعیین‌کننده فعالیت سیاسی امروز ما خواهد بود" و غیره. این حرفها چه چیزی را می‌خواهد القاء کند؟ مگر نه این است که امروز باید مبارزه مسلحانه کرد؟ آیا از دید رفیق این برداشت نمی‌شود؟ اینکه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با ارزیابی که رفیق از اوضاع کنونی می‌کند، باید به همان شیوه‌های گذشته مبارزه (البته با ویژگی‌هایی) مبادرت ورزد؟ رفیق وقتی از "مقاومت نظامی خلق" از "سازماندهی مبارزه مسلح توده‌ها" صحبت می‌کند، این به چه معنی است؟ آیا می‌توان خلق را جدا از پراتیک مبارزاتیشان بسیج و مسلح کرد؟ آیا این پراتیک چیزی به‌جز مبارزه مسلحانه است؟ و آیا این مبارزه مسلحانه بر علیه دولت کنونی صورت نمی‌گیرد، یعنی دولت کمپرادورها؟

به نظر من درک رفیق از مبارزه مسلحانه (لااقل از اینجا من اینطور می‌فهمم) مبهم و سطحی است. مبارزه مسلحانه‌ای که به عنوان عالی‌ترین شکل مبارزه طبقاتی از طرف رفقا احمدزاده و پویان در سال ۴۹ دقیقاً به معنی "جنگ"، به معنی "یکی از اشکال قیام" مطرح شده بود، نه به عنوان یک وسیله دفاعی یا صرفاً تبلیغی. در آن سالها اساساً زمینه هر گونه کار سیاسی و مبارزه سیاسی به عنوان شکل‌های پست‌تر مبارزه انقلابی نمی‌توانست در میان توده‌ها کاربرد داشته باشد و از طریق آن نمی‌توانستند آگاهی سیاسی را به میان توده‌ها ببرند و از این طریق به بسیج توده‌ها پرداخته و آنها را برای اشکال عالی‌تر مبارزه آماده کنند. بنابراین شکل‌های نوینی از مبارزه طبقاتی را پیدا کردند، یعنی مبارزه مسلحانه (مبارزه سیاسی-نظامی). بنابراین پیشاهنگ انقلابی با توسل به آن سعی می‌کند توده‌ها را به جریان این شیوه مبارزه کشانده و آنها را بسیج و سازماندهی کند. البته منظور از مبارزه مسلحانه، مبارزه سیاسی-نظامی بود و نه مبارزه نظامی آن‌طور که رفیق می‌فهمد. و یا رفیق از محوری بودن مبارزه مسلحانه صحبت می‌کند و آنرا اینطور توضیح می‌دهد: "ما فقط می‌توانیم در زمینه خواسته‌های صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم و فقط در زمینه صنفی می‌توانیم از منافع خاص این طبقه حمایت کنیم و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود. و می‌دانید که مبارزه برای آزادی و دموکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است و تا این طبقه برنیفتند، دموکراسی به وجود نمی‌آید. ملاحظه می‌کنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل می‌شود و نقش محوری مبارزه مسلحانه را در اینجا می‌فهمید؟ همین پروسه را دقیقاً در جریان مبارزات یک ساله اخیر مشاهده کردید". در حالیکه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک اصولاً این چارچوب کلاسیکی را می‌شکند. اما ببینیم منظور از "مقاومت نظامی" یا "سازماندهی مسلح خلق" چیست. من اینطور می‌فهمم: توسل به قیام محلی و منطقه‌ای بر علیه حکومت، یعنی جنگیدن علیه حکومت. اما این سؤال مطرح می‌شود: آیا در شرایط کنونی، در شرایطی که زمینه قیام در یک مقیاس وسیع در میان توده‌ها وجود ندارد، عمل صحیحی است؟ در گذشته به نظر من، نه تنها صحیح بود، بلکه می‌بایست فعالانه در جهت ایجاد آن کوشش کرد، اما امروز غلط است، زیرا در حال حاضر بخش وسیعی از توده‌ها از این رهبری حمایت می‌کنند و آنها انتظار دارند که این رهبری خواسته‌هایشان را برآورد سازد. این درست است که توده‌ها فوج فوج به چپ گرایش پیدا می‌کنند، اما من فکر می‌کنم که هنوز خیلی مانده تا زمینه انقلاب در سطح وسیع توده‌ای فراهم شده باشد. درست همین‌جا است که سازمانی که در گذشته با اشکال سیاسی - نظامی و عمل سیاسی-نظامی دست به تبلیغات سیاسی-نظامی و افشاگری سیاسی-نظامی می‌زد، امروز باید تاکتیک خود را تغییر دهد. من در اینجا از تغییر تاکتیک صحبت می‌کنم، در حالیکه رفیق از انطباق تاکتیک (مبارزه مسلحانه) با شرایط کنونی صحبت می‌کند. رفیق ظاهراً فراموش می‌کند که سیاست ادامه جنگ است و جنگ ادامه سیاست و یا سیاست جنگی است بدون خونریزی و جنگ سیاستی با خونریزی. هر جا سیاست به بن‌بست برسد، جنگ آغاز می‌گردد. بنابراین من فکر می‌کنم در شرایط کنونی شکل عمده مبارزه طبقاتی، شکل سیاسی است. اما اینکه اینبار جنگ کی و چگونه آغاز می‌شود (البته اینبار در یک مقیاس وسیع توده‌ای خواهد بود)، بستگی به جریان عملی خود انقلاب دارد و اینکه این جنگ (قیام) در چه اشکالی ظاهر می‌شود، دقیقاً نمی‌دانم. آنچه مسلم است به صورت جنگ‌های توده‌ای خواهد بود و یا شاید ترکیبی از جنگ‌های توده‌ای و قیام‌های مسلحانه در چند شهر و یا در یک منطقه. بنابراین من مسئله را در تداوم انقلاب و اجتناب ناپذیری یک جنگ داخلی می‌بینم. بدین ترتیب، تدارک سلاح، آموزش نظامی، بسیج توده‌ها و تسلیح آنها، خود بخشی از مبارزه سیاسی و تدارک سیاسی این مرحله از انقلاب است. در اینجا برای برطرف کردن هر گونه سوءتفاهمی باید بگویم که من منکر شرکت در جنگ‌های محلی (قیام) و کمک به توده‌ها، به امر مقاومت نظامی، نیستم، ولی آنرا به عنوان یک حکم عام مطرح نمی‌کنم. و آنرا به اوضاع و احوال منطقه مشروط

می‌کنم. ولی چنانچه در ارزیابی خود به این نتیجه برسم که زمینه قیام در سطح وسیع توده‌ای فراهم است، در آن موقع حتماً و حتماً نه تنها در قیامهای محلی باید شرکت کرد، بلکه باید آنرا بسط و توسعه داد. اما اگر منظور از "مقاومت نظامی" و سازماندهی مبارزه مسلح توده‌ها به معنی دفاع از خود مسلحانه باشد، که با آن هم مخالف هستم زیرا این شیوه‌ها جز ایزوله شدن و سرانجام نابودی، نتیجه دیگری ندارد.

حال بگذارید دید رفیق را از مبارزه سیاسی-نظامی (مسلحانه) بهتر درک کنیم. رفیق در ص ۲۲ می‌گوید: "چرا وقتی می‌گوئیم که عضو سازمان باید سیاسی-نظامی باشد، عده‌ای رو تُرش می‌کنند می‌گویند نه این درست نیست. باید فقط سیاسی باشد. مگر سیاسی-نظامی چیزی بیشتر از سیاسی نیست؟ از این "بیشتر" طبقه کارگر چه ضرری می‌بیند اگر کادر سازمان علاوه بر مهارت‌های سیاسی، از مهارت نظامی هم برخوردار باشد....". رفیق تصور می‌کند اگر کادرهای یک سازمان علاوه بر آموزش سیاسی، آموزش نظامی نیز ببینند، آن سازمان و آن کادرها سیاسی-نظامی خواهند بود. در حالیکه یک سازمان وقتی سازمان سیاسی-نظامی است و کادرهایش سیاسی-نظامی‌اند که اساساً عمل سیاسی-نظامی کنند، تبلیغات سیاسی-نظامی کنند، افشاگری مسلحانه کنند. حال اگر سازمانی به تدارک و جمع‌آوری سلاح بپردازد، کادرهای خود را آموزش نظامی دهد، در صدد تسلیح توده‌ها برآید و حتی در جنگ‌های پراکنده محلی نیز وارد گردد، دال بر سیاسی-نظامی بودن نیست. آنچه که تعیین‌کننده است، عمل آن است و اینکه شکل عمده مبارزه او چیست. اگر بخواهیم این قسمت بحث خود را جمع‌بندی کنم اینطور است: در گذشته یعنی قبل از سقوط شاه شکل عمده مبارزه، مبارزه مسلحانه بود (توجه داشته باشید که منظور من از مبارزه مسلحانه، عالی‌ترین شکل مبارزه طبقاتی است و همچنین مبارزه مسلحانه را به شکل مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی در نظر می‌گیریم. بنابراین با مبارزه نظامی فرق دارد) و توسل جستن به مبارزه سیاسی و حتی اقتصادی را مشروط می‌دانم. و منظور از مبارزه سیاسی و اقتصادی نیز اشکالی از مبارزه طبقاتی خلق علیه امپریالیسم در نظر می‌گیرم. بدین ترتیب ما در گذشته می‌توانستیم در همه جا، چه در شهر و چه در روستا، بر اساس امکانات خود دست به جنگ‌های پارتیزانی بزنیم و توده‌ها را در جریان جنگ سازماندهی کرده، متشکل نموده و آگاه سازیم. اما به‌طور کلی استفاده از مبارزه سیاسی و حتی اقتصادی برای ما مشروط، گذرا و موقتی بود. بنابراین سازمانی که اینگونه عمل می‌کرد، آنرا سازمانی سیاسی-نظامی می‌نامیدیم و کادرهای آنرا سیاسی-نظامی. اما به‌نظر من شکل عمده مبارزه خلق و امپریالیسم تغییر کرده است. شکل عمده مبارزه سیاسی است و هدف از مبارزه سیاسی، تدارک جنگ است (در سطحی بالاتر). پس بنابراین تهیه سلاح، آموزش نظامی، تسلیح کادرها و توده‌ها و حتی ایجاد پایگاه‌های توده‌ای و تهیه نقشه جنگی در بعضی از مناطق مساعد برای جنگ انقلابی به‌عنوان بخش فنی و تکنیکی این مبارزه بدل می‌گردند و استفاده از مبارزه مسلحانه دیگر مشروط، موقتی، گذرا و محلی و حتی منطقه‌ای تبدیل می‌گردند. بنابراین ما این سازمان را که تغییر تاکتیک داده است، را دیگر سازمان سیاسی-نظامی نمی‌نامیم. چنانچه سازمانی نتواند این‌چنین خود را با مبارزه طبقاتی وفق دهد حتماً از توده و مبارزه توده‌ای جدا می‌افتد. سیاست جنگ را تدارک می‌بیند و جنگ سیاست را.

خرداد ۵۸

رفیق نویسنده (د) از ارتش رهائی‌بخش خلق‌های ایران

در رابطه با جزوه رفیق (د)، "انتقاد از جزوه مصاحبه با ..."

۱ - در رابطه با نقل قول لنین صفحه ۳: اتفاقاً لنین درست مثل ما استدلال کرده با این تفاوت که ما وارد جزئیات امر نشدیم و به بررسی سیاست داخلی رژیم حاضر نیز نپرداختیم تا دقیقاً نشان دهیم، که همه آنچه که شده است در زمینه منافع بورژوازی وابسته است و این امر را به دو چیز احاله کردیم، یکی اطلاعاتی که هر فرد کموبیش از کارکردهای دولت در حال حاضر دارد و هر روز حتی در پیش‌پاافتاده‌ترین مقالات و پیش‌پاافتاده‌ترین روزنامه‌ها نیز مطرح می‌شود و دیگر آنکه وعده کرده‌ایم که در جای دیگر این تحلیل را انجام دهیم و اساساً تذکر داده‌ایم که همه نیروها باید به اینکار بپردازند. اما اینکه چون حکومت تزاری نماینده فئودالها بود، پس از سرنگونی بدون تغییر وضعیت طبقاتی دولت جدید نیز طبق استدلال ما می‌بایست فئودالی باشد درحالیکه لنین با تحلیل کارکرد این دولت آنرا بورژوازی می‌داند. در این مورد لنین با یک فرض به تحلیل می‌پردازد و آن اینکه وضعیت اجتماعی-اقتصادی جامعه روسیه برای خواننده مشخص است. درست است که تزار نماینده فئودالها بود ولی در روسیه تزاری سیستم تولید بورژوازی رشد بسیار بزرگی کرده بود و فئودالیسم را تا مقدار زیادی تحت سیطره خود گرفته بود. این بورژوازی آنچنان قدرتی گرفته بود که تزار و روسیه را به جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ کشاند. پس این انتقال قدرت تمام زمینه‌های اقتصادی موجود بود. لنین دقیقاً توضیح می‌داد که چگونه تزاریسم در اواخر کار ابزار دست بورژوازی لیبرال شده بود. اگر چه خواستگاه اجتماعی تزاریسم فئودالیسم بود، پس در روسیه سیستم تولیدی بورژوائی آنچنان قدرتی داشت که فقط کافی بود دولت را بورژواها تشکیل دهند و لازم‌هاش تغییر اساسی در روابط تولید نبود. ولی در اینجا چه؟ در اینجا غیر از بورژوازی وابسته کدام طبقه دیگر است که سیستم تولیدی حاضر و آماده داشته باشد که قدرت به او منتقل گردد. غیر از بورژوازی وابسته هیچ طبقه دیگری نیست. پس اگر طبقه دیگری بخواهد قدرت را در دست گیرد و یا قدرت به دستش افتاده باشد، ناگزیر باید برای حفظ منافع و تحکیم قدرت خود دست به یک انقلاب در روابط تولیدی بزند و این است تفاوت مهم بین وضع ایران در شرایط حاضر با روسیه ۱۹۱۷.

مطلب دیگری که تذکر آن در اینجا ضروری است، این است که این روزها صحبت‌هایی در این زمینه مطرح می‌شود که گویا در ایران یک انقلاب سیاسی رخ داده بدون آنکه یک انقلاب اجتماعی رخ داده باشد. به این ترتیب که گویا قدرت سیاسی از طبقات وابسته به امپریالیسم به طبقات ملی منتقل شد ولی تغییرات لازم در روابط تولیدی صورت نگرفته. این تحلیل تا حد زیادی زائده الگوبرداری است، در تاریخ انقلاباتی صورت گرفته که در حله اول در روابط تولیدی تاثیر نگذاشته و فقط دولت را دست به دست کرده ولی در اینگونه موارد می‌بینیم که تمام شرایط و روابط تولیدی طبقه‌ای که حکومت تازه به دستش افتاده قبلاً در جامعه به وجود آمده و بسط یافته و با انتقال قدرت در واقع حق به حقدار رسیده. این "انتقال" احتیاجی به تغییر بنیادی روابط تولیدی ندارد و اگر کسی دلش بخواهد می‌تواند آنرا انقلاب سیاسی بنامد. ولی آیا در ایران که طبقه حاکمه آن بورژوازی وابسته است و روابط ناشی از این وابستگی تا کوچکترین سلولهای جامعه رخنه کرده است و سیستم ملی تولید به طور کلی در چنگال اسارت آن قرار گرفته نیز می‌توان صحبت از یک "انقلاب سیاسی" بدون "انقلاب اجتماعی" کرد؟ اگر دولت به یک طبقه ملی منتقل شده آن طبقه ملی روابط تولیدی خود را در کجا گسترش داده که امروز احتیاجی به تغییر روابط به نفع خود ندارد؟ در کشور ما "انقلاب سیاسی" حتماً باید با "انقلاب اجتماعی" توأم باشد زیرا هیچ طبقه‌ای جز بورژوازی وابسته در تولید جامعه نقش مسلط ندارد و هر طبقه ملی که قدرت دولت را به دست گیرد باید بلافاصله روابط تولیدی را مطابق منافع طبقاتی خود دگرگون نماید. یعنی دست به انقلاب اجتماعی بزند و اگر دولت کنونی چنین کاری نمی‌کند ساده‌ترین دلیل آن این است که نماینده یک طبقه ملی نیست.

۲ - صفحه ۳ در مورد کودتای رضاخان: امپریالیسم قبل از آنکه با کودتای رضاخان بنا به این نوشته قدرت را از فنودالیسم بگیرد، از سالها پیش فنودالیسم را به اسارت مالی و اقتصادی و سیاسی خود در آورده و سالها قبل از این کودتا نیز حکام تهران بدون اجازه سفارتخانه‌های خارجی هیچ تصمیم مهمی نمی‌گرفتند. پس زمینه عینی این انتقال قدرت (تا جائیکه واقعاً صحت داشته باشد) قبلاً به وجود آمده بود. لذا افتادن قدرت به دست امپریالیسم با تغییرات اجتماعی چندان مهمی همراه نبود - ولی در شرایط کنونی مثلاً اگر فکر کنیم طبقه دیگری غیر از بورژوازی وابسته پایگاه طبقاتی دولت است، چگونه روابطی قبلاً در جامعه به وجود آمده که می‌تواند امروز پایگاه آن دولت باشد، بطوریکه این دولت که نماینده طبقه جدیدی است غیر از دولت قبلی بتواند بدون تغییرات انقلابی در روابط تولیدی به وجود آید. و دلیل آن هم این بود که این روابط قبلاً به وجود آمده بود. ولی آیا وضع پرولتاریا هم همینطور بود؟ آیا وقتی در اکتبر ۱۹۱۷ پرولتاریا قدرت را به دست گرفت دیگر می‌توانست بدون تغییرات بزرگ در روابط تولید حتی یک ماه سر کار بماند؟ چرا پرولتاریا دست به چنین تغییراتی زد؟ برای آنکه قبلاً آن روابط تولید که بتواند اساس قدرت دولتی‌اش باشد وجود نداشت. پس دولت پرولتاریا می‌بایست این روابط را ایجاد کند. در شرایط کنونی کشور ما نیز وضع به همین منوال است. هر طبقه ملی که بخواهد قدرت دولتی را در دست بگیرد و آنرا حفظ کند باید سراسر روابط تولید را دگرگون نماید. زیرا سراسر روابط تولید در حال حاضر به بورژوازی وابسته تعلق دارد و کسی در آن شریک نیست. البته این بحث نظری است، در عمل باید گفت جز کارگران و دهقانان طبقه دیگری که بتواند دست به چنین اقداماتی بزند، در جامعه ما وجود ندارد.

بهرتر است با توجه به این دیدگاه تحلیلی از وضع دولت در ایران بنمائید، تا آنگاه بتوان در یک زمینه روشن بحث را ادامه داد. اینکه بگوئیم دولت نماینده امپریالیسم است کافی نیست. امپریالیسم به‌عنوان یک عامل خارجی وقتی می‌تواند در یک جامعه نقش تعیین‌کننده داشته باشد که در درون آن جامعه پایگاه طبقاتی داشته باشد و به اصطلاح از طریق تضادهای درونی جامعه عمل شود. دولت رضاخان نماینده امپریالیسم بوده و پایگاه امپریالیسم در آنزمان، فنودالها و بورژوازی وابسته بود. پس از "انقلاب سفید" پایگاه طبقاتی امپریالیسم فقط بورژوازی وابسته می‌شود. اگر به‌اینصورت به موضوع نگاه کنیم تحلیل دیالکتیکی کرده‌ایم و به آنصورت برخوردی مکانیکی شده است.

۳ - صفحه ۴ در مورد دولت قوام: در این انتقاد بحث از زمینه جامعه امروز به جامعه ۳۰ سال پیش و زمینه اقتصادی به زمینه سیاسی منتقل شده، آنگاه نتایجی گرفته شده که درست نیست. مقایسه دولت شاه در زمانیکه مورد بحث این مصاحبه است با دولت قوام در دهه ۳۰ به‌هیچوجه درست نیست، زیرا در این زمان دولت بخش بزرگی از تولید را تحت هدایت و اداره خود دارد و به‌اصطلاح بورژوازی بوروکرات را تشکیل می‌دهد، درحالیکه در آن زمان دولت صرفاً اهمیت سیاسی داشت و در اداره تولید جامعه مداخله کمی می‌کرد و صحبتی از قشر بورژوازی بوروکرات مطرح نبود.

مسئله دیگر اینکه از ما خواسته می‌شود که نشان دهیم که کدام قشر از بورژوازی کمپرادور نماینده کدام قشر از امپریالیسم است. درخواست نابجایی است. یک نظر سطحی نشان می‌دهد که چه در بورژوازی کمپرادور خصوصی و چه در بورژوازی بوروکرات وابستگی به انواع قدرتهای امپریالیستی موجود است که در راس آنها آمریکا قرار دارد. ولی اینکه ما تضادهای بین قشرهای مختلف بورژوازی وابسته را در داخل، عیناً انعکاس تضاد قدرتهای امپریالیستی در خارج بدانیم، به‌هیچوجه درست نیست و دلیل عینی ندارد. زیرا هر یک از قشرها پس از آنکه تشکیل شد، در حین وابستگی به امپریالیسم در داخل یک کشور منافع مشترک پیدا می‌کنند و با قشرهای دیگر در شرایطی تضاد منافع پیدا می‌کنند و در اینجا است که به سادگی می‌توان فهمید که گاه منافع یک سرمایه‌دار آمریکایی یا سرمایه‌دار وابسته به آمریکا در بخش خصوصی با سرمایه‌دار آمریکایی یا سرمایه‌دار وابسته به آمریکا در بخش بوروکرات تضاد پیدا می‌کنند. درحالیکه همان سرمایه‌دار با فلان

سرمایه‌دار فرانسوی در بخش خصوصی به دلیل موقعیت اقتصادی واحد منافع مشترک پیدا می‌کنند. این تضادها بین سرمایه‌های یک کشور امپریالیستی حتی در خود کشور متروپل نیز به چشم می‌خورد چه رسد به کشور وابسته که در آن روابط بسیار پیچیده‌تر است. از اینها گذشته حتی امروز در صحنه بین‌المللی نیز تفکیک سرمایه‌ها از یکدیگر و تعیین آنکه کدام سرمایه به کدام امپریالیسم تعلق دارد کار آسانی نیست و کمتر بررسی حسابداری است که منتشر شده باشد و نشان ندهد که چگونه تفکیک سرمایه‌های امپریالیستی از یکدیگر تقریباً غیرممکن است. اما سیاستهای امپریالیستی که در سال مورد تحلیل رفیق به آن اشاره شده مقوله دیگری است. زیرا این سیاستها منشآت بسیار متنوع چه در داخل و چه در خارج کشور دارد که یکی از آنها نیز منافع اقتصادی بالفعل امپریالیستها در خود کشور وابسته است. مثلاً رقابت سیاست انگلیس و آمریکا در داخل ایران در دوران مورد بحث این رفیق، یکی از مهمترین علت‌های این بود که آمریکا در جنگ بین‌الملل دوم نیرومندتر از قبل از جنگ و انگلیس بسیار ضعیفتر از قبل، از جنگ بیرون آمد و در اثر جنگ در کشورهای تحت‌سلطه انگلیس جنبشهایی به وجود آمد که انگلستان قادر به سرکوب آنها نبود در حالیکه آمریکا این قدرت سرکوب را داشت. این عوامل بیش از منافع اقتصادی آمریکا در ایران به آمریکا کمک کرد تا موضع مسلط را در سیاست داخلی ایران به دست آورد.

۴ - صفحه ۵ در مورد اعدامها: آنچه در اینجا نادیده گرفته شده این است که خلق در اینجا انقلاب کرده و بر علیه کسانی که سالها بر او ظلم کرده‌اند حتی دست به سلاح برده و امپریالیسم و بورژوازی وابسته دست به یک سازش حساب‌شده زده‌اند. حتی امپریالیسم، شاه و دربار و رژیم شاهنشاهی را نیز قربانی حفظ خود کرده است. درک اینکه چرا دست به این اعدامها می‌زند بسیار ساده است. مگر نباید خشم مردم را فرو نشانند؟ مگر نباید عناصری را که شدیداً خواستار شاه هستند از بین برد تا این سازش حفظ شود، خشم مردم فرو نشیند و مهار کردن توده‌ها مجدداً میسر شود. اگر از این دیدگاه نگاه کنیم امپریالیسم در قربانی کردن عده‌ای از یاران خود خیلی هم خست به خرج داده و همین باعث شده که مردم هنوز خشمگین و غران خواهان مجازاتهای بیشتر باشند. تازه کشتن یک سپهبد شاهنشاهی برای بورژوازی وابسته ضایعه بزرگی نیست، گمان می‌کنید با هر یک از اینها یک ناپلئون از میدان جنگ خارج شده است؟ به اولین بی‌سروپایی که برخورد می‌کنید درجه سپهبدی بدهید، لیاقتش کمتر از سپهبدهای شاهنشاهی نیست. اینها مهره‌های بی‌اراده‌ای بودند که درجه‌شان با میزان لیاقتشان نسبت عکس داشت و اما در مورد اعدام سرمایه داران فکر می‌کنم اشتباهی رخ داده زیرا در لیست اعدام‌شدگان از سرمایه داران وابسته فقط نام دو تن بود که آن هم جنجال بزرگی به پا کرد. پس از همه سروصداها بالاخره با فرمان امام دائر بر اینکه فقط کسانی باید اعدام شوند که مرتکب قتل شده‌اند، همه سرمایه داران وابسته از مرگ جستند.

۵ - در مورد خرده بورژوازی وابسته: منظور از خرده بورژوازی وابسته در این نوشته قشر نسبتاً وسیع خرده بورژوازی که در سالهای اخیر با ارتباط تنگاتنگ و برای انجام خدمات و امور مربوط به بورژوازی وابسته در ایران به وجود آمده و در همه‌جا پراکنده است. از مقامهای بالای اداری گرفته تا وکلای دعاوی وابسته، حسابداران رسمی، فاحشه‌های لوکس و غیره و غیره.

۶ - صفحه ۵ در مورد حائل شدن شاه: وقتی ما می‌گوئیم مبارزه ضد امپریالیستی به صورت مبارزه با شاه و دستگاهش متجلی می‌شد، یعنی دقیقاً معتقدیم که شاه و دارودسته‌اش دست‌نشانندگان امپریالیسم‌اند. ولی این حرف تا چه حد با حرف حزب توده نزدیک باشد دیگر مهم نیست ولی عیناً بازگویی نظر رفیق مسعود است. رفیق مسعود شاه را مزدور امپریالیسم می‌دانست. خودبه‌خود مبارزه با شاه یعنی مبارزه با مزدور امپریالیسم توسط مردم شکل مبارزه با امپریالیسم است و اینکه شاه به‌علل تاریخی و

اجتماعی اهمیتی کسب کرده بود و مخصوصاً از نظر توده‌ها تجلی همه ظلم امپریالیسم بود و خود او و دارودسته‌اش در سرکوب توده تجارب ویژه‌ای داشتند مسئله‌ای است که فکر نمی‌کنم نادیده گرفتن آن کمکی به مارکسیسم کند و اینکه سازشکاران (من از منشاء طبقاتی‌شان حرفی نمی‌زنم چون ممکن است باز موجب عصبانیت شود) توانستند مبارزه ضد شاه را به یک مرحله جداگانه تبدیل کنند نیز واقعیتی است انکارناپذیر و نمی‌دانم به چه دلیل باید آنرا انکار کرد.

در مورد بحث نسبتاً طولانی که در اینجا شده بحث بسیار آموزنده‌ای است ولی به موضوع مورد بحث ما مربوط نیست. شما از ریشه‌های تفکر خرده بورژوازی صحبت می‌کنید از خیالاتی که مونتانی در سر داشت. در انقلاب ۱۸۴۸ و امثال آن. درحالیکه بحث ما بر سر اقداماتی است که بنا به گفته شما خرده بورژوازی فعلاً در حکومت باشد باید انجام دهد، این دو بحث جداگانه است اینجا جای خیالات در بین نیست، اگر مارکس ایده‌آلهای مونتانی را مورد تحلیل قرار می‌دهد با این فرض است که او را هرگز لایق حکومت کردن نمی‌بیند و سخنان مونتانی در مورد طرز حکومت مارکس را به خنده می‌اندازد زیرا می‌بیند از چیزی سخن می‌گوید که شایسته‌اش نیست و امکانات عملی برای کسب آنرا ندارد و به اصطلاح دچار اوهام است که از حکومت سخن می‌گوید. ولی رفیق وضع ایده‌آلی را به وضع واقعی تبدیل کرده‌اید. پس این خرده بورژوازی که به حکومت رسیده باید آن خیالات خود را که در نظر مارکس مضحکه می‌نمود، به‌منصه عمل برساند. مسلماً شما در اینجا خواهید گفت مارکسیسم نشان می‌دهد که خرده بورژوازی هم نمی‌تواند کاری خلاف منافع بورژوازی وابسته انجام دهد. اگر بنا باشد کار به اینجا بکشد پس از این همه بحث با استناد به یک اصل مارکسیستی که خرده بورژوازی نمی‌تواند حکومت را در دست گیرد، موضوع را فیصله دهیم و وارد اینهمه بحث‌های تودرتو نشویم. ولی صرفنظر از همه این مطالب فکر می‌کنم تنها دلیل این رفیق برای اینکه خرده بورژوازی حاکم است استناد به وجود روحانیون در میان هیات حاکمه موجود است و اینجاست که من به این رفیق می‌گویم رفیق این تحلیل مارکسیستی نیست. خوب به‌هرحال این بحث را باید مفصل‌تر و در صحنه سیاسی اقتصادی موجود در کشور انجام داد تا با روشنی بتوان نواقص آنرا تشریح نمود.

۷ - از صفحه ۵ به بعد در مورد مبارزه سیاسی-نظامی: این رفیق وظایف کنونی ما، شکلی که باید داشته باشد و برداشت خودش را از نیروهای موجود بهتر است جداگانه و صرفنظر از انتقاد از مصاحبه تشریح کند تا با توجه به آن مطالب بتوان پاسخگویی کرد. آنچه مربوط به انتقادات این رفیق از مصاحبه است این است که بیشتر انتقاد این رفیق متوجه طرز برداشت خودش از مصاحبه می‌باشد، نه طرز عرضه مطالب از طرف مصاحبه. مثلاً این رفیق کار درستی نکرده که همه مطالب مربوط به سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ها را پشت هم آورده بدون آنکه ذکر کند مصاحبه‌گر با چه تاکیدی طرق سیاسی و اقتصادی مبارزه را در شرایط کنونی لازم می‌داند. وقتی مسئله بدین‌صورت مطرح شود، خودبه‌خود انتقاداتی هم که صورت می‌گیرد به خود مطلب نیست بلکه منتقد مشکلی را که خود به‌وجود آورده مورد انتقاد قرار می‌دهد. همین روش در مورد سیاسی- نظامی سازمان مطرح می‌شود. در آنجا مصاحبه‌گر نخواستند همه دلایل مربوط به سیاسی- نظامی سازمان را مورد بحث قرار دهد. این دلایل را از همان آغاز مصاحبه به تئوری مبارزه مسلحانه حواله داده است. مسلماً مصاحبه‌گر می‌داند که خط مشی سیاسی- نظامی باعث پیدایی سازمان سیاسی- نظامی شده و اساساً در این مصاحبه به دفاع از این مطلب پرداخته است و هنگامی نیز که به طرح شعار حزب برخورد می‌کند از همین طریق آنرا انتقاد می‌کند و می‌گوید: خط مشی تعیین‌کننده شکل سازماندهی است. ولی در اینجا رفیق چه می‌کند و مطلب را چگونه می‌فهمد و ایرادی را که می‌گیرد آیا به طرز فکر مصاحبه‌گر می‌گیرد یا به کار خودش که یک جمله از مصاحبه‌گر را گرفته و آنرا مطلق کرده است.

مطلب دیگری که این رفیق مطرح کرده آن است که می‌گوید در گذشته برای ما مبارزه مسلحانه اصلی و مبارزه سیاسی و اقتصادی مشروط و گذرا و موقتی بود درحالیکه این سخن کاملاً اشتباه است و

رفیق مومنی به خوبی تشریح کرده است، که مبارزه نظامی ما کاملاً محتوای سیاسی دارد، قصدش هم سیاسی است و اساساً هدف مبارزه سیاسی است و از نظر شکل مبارزه نیز تئوری مبارزه مسلحانه شکل نظامی را علاوه بر سایر موارد برای ایجاد زمینه جهت انجام شکل سیاسی و اقتصادی مبارزه می‌شناسد. لذا در گذشته چنین درکی از مبارزه مسلحانه وجود نداشته و عکس آنرا نیز که رفیق مطرح کرده صحت ندارد یعنی اینکه در حال حاضر شکل سیاسی مبارزه را شکل عمده و شکل نظامی را مشروط و گذرا بدانیم. از لحاظ کلی هر گونه مبارزه ما سیاسی است حتی مبارزه نظامی. ولی از لحاظ عملی به نظر ما امروز خیلی بیشتر از سال ۴۹، مسئله نظامی تعیین‌کننده محتوای سیاسی مبارزه است. به هر حال شکل برخورد و انتقاد در اینجا خیلی ناقص و ابتدایی است. به جای اینکه از کسی بت بسازیم در صدد تشریح وظایف امروزی خود باشیم.

خرداد ۵۸

رفیق نویسنده از چریکهای فدایی خلق ایران است.

پاسخ به "در رابطه با جزوه رفیق (د)، انتقاد از جزوه ..."

۱. هدف من از آوردن نقل قول از لنین و همچنین نمونه کودتای رضاخان و اصلاحات ارضی عمدتاً در رابطه با این سؤال "س: آیا شما تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت می‌توانید بدهید؟ ج: ... چون بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فعلی هر چه می‌کند در جهت تثبیت این موقعیت است، خودبه‌خود دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته است" بود. من در این نمونه (نقل قول از لنین) می‌خواستم نشان دهم که شرایط اقتصادی روسیه بعد از انتقال قدرت از فنودالیسم به بورژوازی به‌کلی تغییر نکرده و دولت بعد از فوریه تقریباً همچنان عملکردهای گذشته خود را حفظ کرده است، اما لنین معتقد است که انتقال قدرت صورت گرفته است. اما چرا؟ خود رفیق منقد به درستی در این جمله کنه مسئله را می‌گوید: "پس در روسیه سیستم تولیدی بورژوازی آنچنان قدرتی داشت که فقط کافی بود دولت را بورژواها تشکیل دهند..." در اینجا رفیق به دو مسئله اشاره دارد. برای اینکه طبقه‌ای بتواند دولت خاص خود را تشکیل دهد و آنرا در جهت پیشبرد منافع خود به‌کار گیرد: ۱ - باید تمامی شرایط اقتصادی لازم (که ناگزیر رشد طبقه به آن وابسته است) را دارا باشد (در مورد بورژوازی) و یا به وجود آورد (در مورد پرولتاریا). ۲ - دولت را نمایندگان سیاسی او تشکیل دهند.

اما رفیق اشرف تنها یک وجه قضیه را مورد بررسی قرار داده، یعنی اینکه رفیق برای تعیین ماهیت طبقاتی دولت تنها به این امر اکتفا نموده که چون بورژوازی وابسته در اقتصاد مسلط است، پس دولت نماینده اوست. هر چند در پایین‌تر توضیح می‌دهد که من به‌جایش بحث می‌کنم، اما ظاهراً از نوشته من این تعبیر حاصل شده که گویا من چنین اعتقادی ندارم. البته، احتمالاً می‌تواند یک چنین تعبیری را بدهد، اما بگذارید توضیح دهم:

جامعه ما همانطوریکه می‌دانیم یک جامعه زیرسلطه امپریالیسم است. البته در عالی‌ترین شکل آن، یعنی نومستعمره. در یک چنین سیستمی همانطوریکه رفیق منقد به روشنی بیان داشت، کل سیستم اقتصادی زیر سلطه انحصارات امپریالیستی و دارودسته وابسته به آنها یعنی بورژوازی کمپرادور قرار دارد و اساساً اقتصاد ملی یا به طور کلی نابود شده و یا اگر بقایای آن نیز وجود داشته باشد، تازه آنهم زیر چنگال این انحصارات می‌باشد. دولت موجود (دولت شاه) در واقع توسط نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور (همه یا بخشی) تشکیل می‌شود. یعنی کسانی که عمال مزدور امپریالیسم بوده و ماشین دولتی را جهت پیشبرد منافع امپریالیستی به کار می‌گرفتند. در یک چنین سیستم اقتصادی-اجتماعی دولت یک سری شبکه‌های وسیع با سرمایه مالی دارد (روابط یا قراردادهایی با انحصارات امپریالیستی، خرید سهام شرکت‌های ورشکسته خود کشورهای امپریالیستی از بودجه مملکتی، تهیه وام و یک مجموعه رابطه با بانکها، بورس و کارخانجات داخلی وابسته و ...) این سیستم طوری سازمان یافته که هر گاه نیروهای ملی غیرپرولتری در راس این دولت قرار گیرند، به‌هیچوجه نمی‌توانند حتی برای لحظه‌ای این دولت را در جهت پیشبرد منافع طبقاتی خود به کار گیرند (به واسطه فقدان یک اقتصاد ملی و وابستگی دولت به اقتصاد سرمایه‌داری کمپرادور بوروکراتیک) و از آنجائیکه هر گونه استقلال سیاسی باید با استقلال اقتصادی همراه باشد و تغییر در شیوه تولیدی ممکن می‌گردد که این در واقع (همانطوریکه رفیق گفته) جز توسط پرولتاریا، توسط هیچ نیروی سیاسی ملی دیگری ناممکن است. بنابراین، اگر این نیروهای سیاسی ملی و غیرپرولتری بخواهد به این عمل دست بزند (که در واقع هم نمی‌تواند) یا باید خود را نفی کرده و رهبری را به پرولتاریا بسپارد و یا اینکه روابطش با خلق را قطع نموده و بر روی بورژوازی کمپرادور و اقتصاد وابسته تکیه زند، یعنی دولت را به صورت ابزار سرکوب سرمایه مالی بدل سازد.

در اینمورد که تکیه‌گاه طبقاتی دولت کنونی بورژوازی کمپرادور است و اینکه دولت کنونی روی اقتصاد سرمایه‌داری کمپرادوری تکیه زده است و یا اینکه بورژوازی کمپرادور در اقتصاد مسلط

است، من بحثی ندارم. و بنابراین مشخص کردن آن تنها یک وجه قضیه است و همانطوریکه گفتم وجه دیگر مسئله در تعیین ماهیت طبقاتی دولت این است که دولت را چه کسانی تشکیل می‌دهند. در مصاحبه رفیق اشرف مشخصاً به این مسئله نمی‌پردازد و بلکه در پاسخ به این سؤال "س: یعنی شما معتقدید پایگاه طبقاتی دولت ... " که می‌تواند فهمید که رفیق معتقد است در دولت کنونی اینک "تقریباً" تمام طبقه و بخشی از خرده‌بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شدند. اگر منظور رفیق این است که دولت را اینک این نیروها تشکیل می‌دهند، بنابراین بررسی نیروهای گرداننده این قدرت دولتی به‌نظر من عکس آنرا ثابت می‌کند. و درست همین مسئله است که بسیاری از نیروها را واداشته که تصور کنند که دولت نماینده خرده بورژوازی و یا بورژوازی ملی و یا به‌زعم آنها بورژوازی لیبرال است. درحالی‌که من فکر می‌کنم بخش زیادی از نیروهای گرداننده دولت کنونی را نیروهای سیاسی ملی و ضد امپریالیست همراه با نمایندگان امپریالیسم، چه شناخته و چه ناشناخته تشکیل می‌دهند. اما با وجود این ترکیب نیروها، همانطوریکه گفتم دولت کنونی در تحلیل نهایی چیزی نیست جز ابزار سرکوب سرمایه وابسته. زیرا اگر بخواهد فونکسیون خود را از دست بدهد، باید تکیه‌گاه اقتصادی آن در هم‌ریخته شود و از آنجائیکه تنها پرولتاریا قادر به اینکار است، پس ناگزیر همچنان فونکسیون خود را حفظ می‌کند.

بنابراین به نظر من، کنترل مستقیم و بلامنازع مزدوران امپریالیسم بر ماشین دولتی تا اندازه‌ای سست شده و امپریالیسم در واقع آن کنترلی را که در گذشته بر این ماشین دولتی داشت امروز ندارد. اما با توجه به شرایطی که دولت کنونی در آن قرار دارد و با توجه به سازشی که بین نیروها با امپریالیسم صورت گرفته، سرمایه مالی البته نه به شکل کاملاً مستقیم حاکمیت می‌کند، با این وجود این شکل اعمال حاکمیت برای سرمایه وابسته دلخواه نبوده، زیرا همیشه امکان تهاجم از جانب خلق بر علیه سلطه انحصارات امپریالیستی وجود دارد. امپریالیسم خواهان یک قدرت مرکزی متمرکز که کاملاً در اختیار عوامل مزدور او باشد و با تکیه به اعمال دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز می‌تواند مواضع اقتصادی خود را حفظ نموده و به غارت و استثمار خلق بپردازد و ...

در اینجا نکته‌ای را متذکر شوم. من به‌هیچ‌وجه معتقد نیستم که در جامعه ما می‌توان از یک انقلاب سیاسی صحبت کرد زیرا شرایط تاریخی جامعه ما و به‌طور کلی هر جامعه زیر سلطه امپریالیسم، اساس انقلاب آن یک انقلاب اجتماعی تحت رهبری پرولتاریا است. و این یکی از مهمترین تفاوت بین یک انقلاب بورژوائی کلاسیک با انقلابات بورژوا-دمکراتیک طراز نوین می‌باشد.

۲ - در مورد دولت قوام: منظور من از نمونه دولت قوام باز در رابطه با این جمله رفیق اشرف که معتقد است فراکسیون از بورژوازی وابسته که باند شاه آنها را رهبری می‌کرد و اهرمهای قدرت را در دست داشت با فراکسیونهای دیگر بورژوازی کمپرادور در تضاد قرار گرفت، می‌باشد. من در این مثال می‌خواستم بگویم که این فراکسیونهای مختلف بورژوازی وابسته نیستند که باهم در حال مبارزه‌اند بلکه جریانهای امپریالیستی و گروههای مالی هستند که باهم بر سر غارت بیشتر خلق در ستیز می‌افتند. به‌نظر من این یک قانون عام می‌باشد، و در یک جامعه زیر سلطه در هر مرحله‌ای از سلطه امپریالیسم وجود دارد. اینکه رفیق منقد معتقد است که در شرایط کنونی به واسطه در هم فرورفتگی سرمایه‌های امپریالیستی و گروه‌های مالی عملاً تفکیک آنها تقریباً غیرممکن است، نمی‌تواند به‌معنی این باشد که این تضادها عمل نمی‌کنند. حتی با پیدایش شرکت‌های چند ملیتی، نه تنها تضادهای امپریالیستها و گروههای مالی را تخفیف نداده و از بین نبرده بلکه تضاد آنها را در یک مقیاس وسیعی شدت و حدت بیشتری بخشیده است. مثلاً امروز امپریالیسم آمریکا برای احیای اقتصاد متزلزل خود و جلوگیری از سقوط دلار قیمت نفت را بالا می‌برد تا بتواند ذخائر دلارهای بانکهای ژاپنی و اروپایی را به آمریکا برگشت دهد تا بدینوسیله مانع سقوط دلار گردد. اما اینکه "گاه منافع یک سرمایه‌دار

آمریکائی با سرمایه‌دار وابسته به آمریکا در بخش خصوصی با سرمایه‌دار آمریکائی یا سرمایه وابسته به آمریکائی دیگر در بخش بوروکرات تضاد پیدا می‌کند. درحالیکه همان سرمایه‌دار با فلان سرمایه‌دار فرانسوی در بخش خصوصی به دلیل موقعیت اقتصادی واحد منافع مشترک پیدا می‌کنند" هیچ تضادی با حرف من ندارد. آنچه که من می‌خواهم بگویم دقیقاً همین صفت بندیه است که توسط جریانهای کمپرادوری صورت می‌گیرد. اینکه مثلاً دارودسته شاه وابسته به کدامیک از این دستجات می‌باشد، من فکر می‌کنم به هیچوجه یک درخواست نابجایی نباشد. شاید بتوان گفت که مشخص کردن آن به واسطه فقدان منابع و محدودیتهائی مشکل است اما نمی‌توان آنرا انکار کرد.

در این مورد که "ولی اینکه ما تضادهای بین قشرهای مختلف بورژوازی وابسته را در داخل عیناً انعکاس تضاد قدرتهای امپریالیستی در خارج بدانیم به هیچوجه درست نیست و دلیل عینی ندارد"، در اینجا منظور من صرفاً اختلاف منافع بین قدرتهای امپریالیستی نبوده (در مورد قوام، آن تنها یک مثال بود)، بلکه گروههای مالی را نیز اضافه کردم. و گفتیم این انحصارات مالی و قدرتهای امپریالیستی در داخل ایران دارای منافع هستند و هر یک توسط جریانهای از بورژوازی کمپرادور و بوروکرات رهبری می‌شوند. اینکه این صفت بندیه چگونه تغییر و تحول می‌کند، دقیقاً به آرایش این سرمایه‌های وابسته بستگی دارد. حال فرض کنیم آنچه که شما می‌گوئید صحیح باشد. بنابراین این تضاد (یعنی بخش بوروکراتیک با کمپرادور) را توضیح دهید و نشان دهید که چرا بخشی از بورژوازی وابسته با بخش دیگر آن بر سر مسئله شکل دولت با هم اختلاف داشتند. زیرا رفیق اشرف در بررسی این مسئله که چه نیروهائی در حال حاضر در قدرت سهیم هستند و رفیق معتقد است که اکنون کل طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته می‌باشد و برای اثبات آن معتقد است که خلق ما در جریان مبارزه ضد امپریالیستی خود در این مورد من فکر نمی‌کنم دیگر یک درخواست نابجایی کرده باشم. اما در مورد بورژوازی بوروکرات که رفیق معتقد است در دهه ۲۰ وجود نداشته فکر می‌کنم اشتباه می‌کند.

۳ - در مورد اعدامها: در اینجا با جمله‌ای برخورد می‌کنم که دقیقاً نفهمیدم: "... امپریالیسم و بورژوازی وابسته دست به یک سازش حساب شده‌ای زده‌اند." آیا منظور رفیق در اینجا بین بورژوازی وابسته و امپریالیسم سازشی صورت گرفته است؟ اگر این است، فکر می‌کنم درست نباشد. و این از همان دیدی برمی‌خیزد که بورژوازی کمپرادور را از امپریالیسم جدا می‌کند و به آن یک استقلال می‌دهد. توضیح مسئله اعدام به نظر من کافی نیست. زیرا اگر بپذیریم اکنون همه طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته در قدرت سهیم‌اند، آن وقت فشار توده‌ها و اینکه خشم توده‌ها را فرو نشانند دلیلی بر این اقدامات نخواهد شد. زیرا طبقه حاکمه برای تصفیه خودش معیارهائی دارد. این درست است که این مهره‌ها هر کدام یک ناپلئون نبودند، این درست است که این به اصطلاح ژنرالهای رنگارنگ یک مشت بی‌سروپا بودند، اما با این حال اعدام این نیروها می‌تواند بی‌اعتمادی همین بی‌سروپاها را نسبت به اربابانشان برانگیزد، چه دیدیم که چگونه بسیاری از عوامل ارتشی و بوروکراتهای بزرگ و حتی بخشهای وسیعی از بورژوازی کمپرادور دچار وحشت شده و متزلزل گردیدند. به نظر من علت این اعدامها را باید به واسطه دو جریان ملی و ضد امپریالیستی و امپریالیستی در دولت جستجو کرد. و دقیقاً فشار توده‌ها به واسطه وجود همین نیروهای ضد امپریالیست است که موثر واقع می‌شود. اینکه این جریان چرا در این امر پیگیری ندارد، آن نیز همانطوریکه در تحلیل ماهیت طبقاتی دولت گفتم و همچنین به واسطه ماهیت طبقاتی و سازشکاری از یک طرف و ترس از خدشه‌دار کردن سازش با امپریالیسم از طرف دیگر و همچنین وحشت از رادیکالیزه شدن مبارزه و از دست دادن حاکمیت آنها می‌باشد. به نظر من در بینش شما یک اشکال اساسی وجود دارد. شما تصور می‌کنید که اگر دولت را پرولتاریا تشکیل ندهد و همراه با آن یک دگرگونی اساسی در شیوه تولید صورت نگیرد، هر نیرویی که در این دولت شرکت کند و حتی آنرا تشکیل دهد، نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور می‌باشد. درحالیکه این مسئله برای شما کاملاً روشن است که مبارزه ما یک مبارزه اساساً ضد امپریالیستی و

ملی است و اینکه پرولتاریا تنها نیروئی نیست که در این انقلاب شرکت می‌کند. صرفنظر از پرولتاریا و پیشاهنگانش، سایر نیروهای خلق به نحوی دارای نمایندگان سیاسی هستند که این نمایندگان سیاسی دارای گرایش مختلف طبقاتی می‌باشد. حال در تحت شرایطی چنانچه این نیروهای غیرپرولتاری و در عین حال ملی در دولت شرکت نموده، حتی دولت را تشکیل دهند و یا به عبارتی سهم بیشتری را در قدرت داشته باشند، ولی به واسطه شرایط کنونی جامعه ما، آنها نتوانند حتی لحظه‌ای این قدرت را در جهت منافع خلق به کار گیرند (در این مورد من نظرم را در قسمتهای بالا گفتم) دال بر این نیست که آنها نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور بوده و یا اساساً وجود آنها را در قدرت دولتی و نقش آنها را در تصمیم گیری نادیده گرفت. و همچنین تصور کنیم که دولت، یک دولت خرده بورژوازی است. بنابراین به محض اینکه آنها وارد این نظام دولتی شدند یا باید تابع این نظام سیاسی بوده و شرایط را برای غارت و استثمار امپریالیستی فراهم کنند و بنابراین رابطه خود را به ناچار با طبقات خلق قطع نمایند و اگر می‌خواهند بر علیه انحصارات امپریالیستی به مبارزاتشان ادامه دهند باید همانطوریکه گفتید، شیوه تولید را ماهیتاً دگرگون ساخته و یک پایه اقتصادی برای دوام حاکمیت سیاسی خود برقرار سازند و این امر تنها از عهده پرولتاریا و پیشاهنگان پرولتاری ساخته است.

۴ - در مورد خرده بورژوازی وابسته: اگر منظور شما این است، آن یک بحث دیگری است.

۵ - در مورد حائل شدن: در اینجا من به هیچوجه قصد ندارم که رفیق اشرف را متهم کنم که اینگونه فکر می‌کند، بلکه منظور من این بود که کلماتی را که رفیق در مصاحبه به کار می‌گیرد، می‌تواند این توهمات را ایجاد کند. اینکه سازشکاران توانستند مبارزه ضد شاه را به یک مرحله جداگانه تبدیل کنند، هیچ ارتباطی ندارد که ما کلمات صحیح به کار نگیریم و یا در توضیح آن سهل‌انگاری کنیم. به جملات رفیق توجه کنید: "... خلق ما بالاخره می‌بایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد" (انگار تاکنون انجام نمی‌داده) و یا "امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته است..." (مثل اینکه قبلاً دقیقاً قرار نداشته).

۶ - در مورد خرده بورژوازی: نقل قول مارکس در رابطه با این جمله "... چگونه دولت خرده بورژوازی است که قاعدتاً باید حامیان قطعات کوچک زمین باشد" بود و می‌خواستم بگویم که اگر نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی بهفرض بتوانند دولت را تشکیل دهند این دلیل برآن نیست که آنها مدافع قطعات کوچک زمین باشند. زیرا در یک جامعه سرمایه‌داری (البته در مورد جامعه ما علیرغم اینکه اساساً با اشکال کلاسیکی سرمایه‌داری ماهیتاً متفاوت است) از آنجائیکه این دولت ناگزیر است بر روی اقتصاد سرمایه‌داری قرار گرفته و تکیه خود را بر روی بورژوازی قرار دهد و بنابراین به ناچار مدافع نظم بورژوازی خواهد بود، بنابراین حداکثر کوشش او برای رهائی خودش در این است که تضاد پرولتاریا و بورژوازی را تخفیف دهد، ولی از آنجائیکه شیوه توزیع ثروت مادی تابع شیوه تولید همان جامعه است. بنابراین این خواسته خرده بورژوازی توهمی بیش نیست. در این مورد من فکر نمی‌کنم که مارکس خیالات خرده بورژوازی را مطرح می‌کند بلکه قابلیت و توانائی این نیروی اجتماعی را در یک جامعه سرمایه داری بررسی می‌کند.

و بدین ترتیب در مورد جامعه ایران من گفتم این نیروهائی که دولت را تشکیل می‌دهند (که البته همه آنها عناصر ملی نیستند، بلکه بخشی از آنها عوامل مزدور امپریالیسم و بخشی مشخصاً با امپریالیسم همکاری می‌کنند) آیا سعی نمی‌کنند دست به اینکار بزنند، ولی این حرف من به هیچوجه بدین معنی نیست که من معتقد باشم دولت نماینده خرده بورژوازی است. من گفتم: "آنچه که این رهبری دست اندرکار آن است، احیای اقتصاد سرمایه‌داری وابسته و تجدید بنای سیاسی و فرهنگی جامعه، البته به سبک خودش، آمیزه‌ای از شکل‌های مذهبی و خرده بورژوائی" که در واقع همانطوریکه واقعیت به ما

نشان می‌دهد، این نیز پنداری بیش نیست.

۷ - در مورد مبارزه سیاسی- نظامی: در مورد وظایف کنونی ما و شکلی که باید سازمان مبارز داشته باشد و برداشتم از نیروهای موجود را من در "طرح کلی جهت‌گیری فعالیت ما و اشکال سازمانی و مبارزاتی" نوشتم و در آنجا می‌توانید برخورد کنید. اما در مورد انتقاد شما فعلاً وارد بحث نمی‌شوم. اما فکر می‌کنم که برای روشن کردن نظرگاه خودم در مورد مبارزه مسلحانه توضیحی دهم. وقتی من از مبارزه مسلحانه صحبت می‌کنم، در اینجا تنها به شکل مبارزه توجه دارم و نه به محتوای آن، زیرا محتوای هر شکل مبارزه آگاهانه و انقلابی پرولتری سیاسی بوده و دقیقاً هدفهای سیاسی را تعقیب می‌کند. بنابراین وقتی صحبت از مبارزه مسلحانه یا مبارزه سیاسی که بهتر است بگوئیم صرفاً سیاسی و همچنین مبارزه صرفاً نظامی، و همه اینها اشکالی از مبارزه طبقاتی‌اند که هدفهای سیاسی را تعقیب می‌کنند. بنابراین این اشکال (سیاسی، نظامی، سیاسی- نظامی) هر یک تعیینات خاص خود را دارد. بدین ترتیب مبارزه سیاسی نظامی با مبارزه صرفاً نظامی متفاوت است. به نظر من مبارزه مسلحانه (سیاسی نظامی) یک ترکیب مکانیکی از دو شکل مبارزه که در کنار هم قرار گرفته و یکی مثلاً در مقطعی اهمیت پیدا می‌کند و دیگری در زمانی دیگر و یا اینکه منظور از مبارزه سیاسی- نظامی بدین معنی باشد که محتوای آن سیاسی و شکل آن صرفاً نظامی نخواهد بود، بلکه یک شیوه عمل و سازمان است که خصوصیات خاص خود را دارد که آنرا از اشکال مبارزاتی و سازمانی، مثل نظامی یا سیاسی تفکیک می‌کند.

(د) ۵۸/۴/۱۸

نویسنده این مقاله از (آر‌خا)

در مورد نقد رفیق (د) بر مصاحبه با رفیق اشرف

۱ - صفحه ۱ سطر ۱۳: "چون مرحله قبلی انقلاب هیچیک از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود حل نکرده است"، آیا واقعاً اینطور است؟ بله رفیق. ما اعتقاد داریم که انقلاب هیچیک از مسائلی را که مطرح کرده بود حل نکرده است. انقلاب مسئله قطع کامل سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره امپریالیسم را وظیفه مرحله‌ای خود قرار داده بود، و این امر تنها با قطع کامل آن سلطه و اتکاء به اقتصاد ملی امکان‌پذیر است. اگر شما معتقدید که از نظر سیاسی تحولاتی رخ داده است باید زمینه اقتصادی یا زیربنای این تغییرات را توضیح دهید و آنرا بشکافید و با کلی گفتن اینکه تغییراتی صورت گرفته مسئله‌ای حل نمی‌شود. این تغییر از نظر سیاسی به چه صورتی می‌باشد. آیا قدرت سیاسی در دست نیروهای خلقی است و اصولاً این قدرت سیاسی را برای چه می‌خواهد. مگر غیر از این است که برای قانونگذاری در جهت پیشبرد منافع اقتصادی یک طبقه، بلافاصله این مسئله مطرح می‌شود کدام اقتصاد، ملی یا امپریالیستی. اگر در جهت اقتصاد امپریالیستی باشد پس کمپرادور است و اگر در جهت اقتصاد ملی باشد، ملی است. و در اینجا دیگر مطمئناً تغییراتی صورت گرفته و قدرت سیاسی در اختیار دولت ملی است هر چند به معنای قطع کامل سلطه اقتصادی امپریالیسم نباشد. البته ما می‌خواهیم فقط برخورد غلط شما با مسئله را نشان دهیم که دوگانگی برخوردتان شما را به دوالیسم می‌کشاند. از طرفی می‌خواهید بگوئید اقتصاد کمپرادوری مسلط است و از طرف دیگر دولت را در دست نیروهای خلقی بدانید. و از نظر خودتان این امر را از نظر مبارزه طبقاتی و توازن نیروها توضیح می‌دهید. خوب، درست. محتوای مبارزه طبقاتی چیست؟ منافع اقتصادی، یعنی هر طبقه‌ای برای پیشبرد منافع اقتصادی خویش با دیگر طبقات به مبارزه برمی‌خیزد و حال اگر از نظر توازن نیروها آن طبقه دارای قدرت اقتصادی، اگر نیروی مادی محرک را پشت سرش داشته باشد، می‌تواند قدرت سیاسی را در جهت این سلطه اقتصادی به کار گیرد. در تمام طول تاریخ این به‌صورت قاعده وجود داشته است. فقط در مقاطعی از تاریخ به‌عنوان استثنا نیروهای دارای قدرت اقتصادی به دلیل عدم داشتن نیروهای مادی تغییر، نتوانستند قدرت سیاسی را کسب کنند. که ما شاهد حکومت‌های دوگانه‌ای هستیم که در حقیقت دوران انتقالی نیز کوتاه مدت می‌باشد. یعنی، چه از جنبه اقتصاد مسلط و چه از جنبه مبارزه طبقاتی و توازن نیروها بررسی کنیم یک نتیجه حاصل می‌شود، این مسئله مهم نیست که امپریالیسم در چه شکلی حاکمیت اقتصادی خود را اعمال کند، جمهوری باشد یا سلطنت، شاه باشد یا بختیار. البته ما نیز معتقدیم که تغییراتی صورت گرفته و پایگاه داخلی امپریالیسم بسط یافته و بورژوازی کمپرادور به اضافه خرده بورژوازی وابسته به نمایندگی امپریالیسم قدرت دولتی را گرفته‌اند. که این به معنای تغییر رابطه خلق با امپریالیسم نیست بلکه به معنای تغییر و تبدیلات درون طبقه حاکمه است که در این مرحله از تاریخ به این شکل درآمده، چرا که نه خرده بورژوازی وابسته و نه بورژوازی وابسته هیچیک در جبهه خلق نبوده‌اند. اگر قدرت از دست دربار و کمپرادورهای نماینده انحصارگران نفتی به دست کل طبقه بورژوازی کمپرادور و خرده بورژوازی وابسته افتاده، به معنای تغییر رابطه خلق با امپریالیسم نیست.

۲ - رفیق ایراد می‌گیرد که ماهیت طبقاتی دولت اینقدر ساده فهمیده نمی‌شود و در نتیجه برای بخرنج تر کردن و اینکه خود عمیق‌تر مسئله را بشکافد، از لنین نقل قول می‌آورد، بدون آنکه تعمقی در آن کرده باشد. نتیجه‌ای که می‌خواهد و اساساً برای اثبات آن نیز هست، می‌گیرد. و اینکه از دید رفیق اشرف دولت باید نماینده فئودال باشد نه بورژوازی، این شما هستید که مارکسیسم را ساده کرده‌اید. زیرا بدون توجه به شرایط مادی و تاریخی که روسیه می‌گذراند با تشابهاتی که بین آن و مسائلی که در انقلاب ایران مطرح است قضاوت کرده‌اید. روسیه جامعه‌ای سرمایه‌داری است، قدرت اقتصادی

در دست بورژوازی می‌باشد یعنی عملکرد دولت می‌بایستی در جهت تثبیت آن باشد، قدرت سیاسی در اختیار تزاریسیم است. این قدرت سیاسی سعی در حفظ منافع ملاکین دارد، در نتیجه بورژوازی با آن تضاد دارد، برای اینکه بورژوازی بتواند منافع اقتصادی خود را اعمال کند می‌بایستی قانون گذاری بورژوازی داشته باشد، بوروکراسی اجرای این قوانین را به عهده بگیرد و ارتش از آن حفاظت کند، پس مسئله مهم برای بورژوازی گرفتن ارتش تزاریسیم است، چون اگر بتواند اینکار را بکند آن وقت قوانین خود را وضع می‌کند و بوروکراسی حتی اگر همان افراد قدیمی باشند باید این قوانین را، اجرا کنند در نتیجه در خدمت بورژوازی قرار می‌گیرند. برای بورژوازی فرقی ندارد که سلطنت باشد یا نباشد، مسئله برای او ماشین دولتی است، حتی اگر در این ماشین دولتی ملاکین نیز مقامی داشته باشند، چون نمی‌توانند جهت حرکت ماشین دولتی بورژوازی را تعیین کنند. اگر رفیق به این گفته لنین توجه می‌کرد که انحصارات در شرایط تزاریسیم رشد بسیاری توانسته بکند دیگر این را تشخیص می‌داد که بورژوازی آن هم در مرحله انحصاریش با زمینهای بزرگ سروکار دارد نه با خرده مالکی. او به بنگاههای بزرگ مالی و بانکهای بزرگ و ... احتیاج دارد نه به رقابت آزاد، چون اقتصاد روسیه بورژوازی آن هم در مرحله انحصارات است به همین خاطر است که لنین می‌گوید "دمکراسی داریم" تا "دمکراسی بورژوازی". طبقه حاکمه جدید یعنی بورژوازی احتیاج به ادامه جنگ امپریالیستی دارد حتی اگر آنرا در زیر دفاع از میهن بیوشاند. البته این نکته قابل ذکر است که خود تزاریسیم از اقتصاد بورژوازی تغذیه می‌کند هر چند به دلیل پایگاه طبقاتی سد راه حرکت آن می‌گردد. به همین دلیل نیز در جنگ امپریالیستی شرکت می‌کند. مسئله مهمی که شما در این نقل قول به آن توجه نکرده‌اید، در بخش یک لنین می‌گوید: ارتش تزاریسیم نابود شده و به دست بورژوازی افتاده است. شما به صرف تشابهات نمی‌توانید، تحلیل رفیق اشرف را ساده توصیف کنید. زیرا خود دچار ساده نگری شده‌اید. شما اعتقاد دارید برای تعیین ماهیت یک دولت ترکیب طبقاتی هیئت حاکمه را و مناسبات آنها را با طبقات اجتماعی مشخص نمود. خوب شما اینکار را بکنید، ما این مسئله را از نظر اقتصادی توضیح می‌دهیم زیرا خود این طبقات بر اثر نقش‌شان در تولید مشخص می‌شود. ولی در هر صورت نتیجه یکی است. آوردن نقل قول از بزرگان مسئولیت خاصی به عهده نویسنده می‌گذارد، این مسائلی را که بزرگان جنبش کمونیستی به عنوان تجربه و درس برای ما به جای گذاشته‌اند را باید با توجه به شرایطی که خود آنها قبل از آن توضیح می‌دهند استفاده کرد، اگر شما از روی کتابهای کلاسیک رونویسی کنید علاوه بر اینکه هیچ نتیجه‌ای نداشته، بلکه جوهر آنرا نیز به هیچوجه درک نخواهید کرد. بعد نویسنده برای پر بار کردن گفته‌های گذشته خویش می‌گوید از این نمونه‌ها بسیار است و بعد مثالی نیز می‌آورد که خود انحرافش را روشن‌تر از روز می‌گرداند می‌گوید: "دولت رضاخان نماینده امپریالیسم است و در جهت پیشبرد منافع آن حرکت می‌کند. بنابراین با کودتای رضاخان قدرت سیاسی از فئودالیسم به امپریالیسم منتقل می‌گردد بدون آنکه به‌طور کلی در شرایط اقتصادی تغییراتی حاصل گردد. بدون آنکه عملکردهای دولت به‌طور کلی تغییر کند". نویسنده در اینجا با عدم شناخت کافی از تاریخ ایران تحلیل کاملاً غلطی ارائه می‌دهد که نتیجه بیشتر از آن غلطی را به دست می‌دهد. قبل از اینکه دولت رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ روی کار بیاید، امپریالیسم با توجه به مرحله‌ای که در ایران می‌گذراند و با توجه به ترکیب دولتهای امپریالیستی که در ایران نفوذ داشتند، دولتهای گذشته به ترتیب زیر نفوذ فراینده امپریالیستها بوده و تمامی قانونهایی که وضع می‌کردند مشخصاً در جهت منافع این یا آن امپریالیست بوده و خود این دولتها تا آنجا استقلال سیاسی داشتند که به منافع امپریالیسم لطمه‌ای وارد نیاورند. و کودتای رضاخان وجه مشخصه‌اش تسلط سیاسی امپریالیسم برتر، یعنی انگلستان بوده نه اینکه قدرت سیاسی از فئودالیسم به امپریالیسم واگذار شده باشد. چون این قدرت اساساً در مقطعی که فئودالها متکی به سلاحهای آتشین امپریالیسم شدند و ارتش را مستشاران خارجی سازمان می‌دادند به امپریالیسم تفویض شده بود.

۳ - صفحه ۳ سطرهای آخر: شما می‌گوئید "شرایط اقتصادی و عملکردها عامل بسیار مهمی هستند ولی نمی‌توانند تعیین کننده باشند در شناخت خصوصیت طبقاتی دولت. بدون توجه به شرایط اقتصادی یک دولت چگونه می‌توان فهمید چه طبقاتی در جامعه زندگی می‌کنند؟ پس عامل تعیین کننده چیست؟ چرا توضیح نمی‌دهید، جمله را بخوانید مثل اینکه خودتان نیز سردرگم شده‌اید که بالاخره چگونه باید ماهیت یک دولت را تحلیل کرد. و به تناقض‌گویی پرداختید، علاوه بر کلی‌گویی که می‌کنید.

۴ - صفحه ۴ سطر ۲: مبارزه امپریالیستها و گروههای مالی یعنی چه؟ و یا امپریالیستها و گروههای مالی چه مبارزه‌ای را دارند؟ شما کلی به مسئله برخورد می‌کنید. چرا این کمپرادورها با هم تضادی ندارند، باید به هر حال تضادهای درونی طبقه حاکمه را نشان داد. مثلاً بین بنی‌احمد و پزشکپور و شریف‌امامی و آموزگارها چه تضادی وجود دارد. شما اگر معتقد باشید که لنینیسم دنباله مارکسیسم و تکامل آنست در تمام پدیده‌های اجتماعی این حرکت دیالکتیکی را می‌توانید ببینید و باید اینرا نشان دهید. حال چه در شکل خاصش که تضاد بین کمپرادورها چه در شکل عامش تضاد بین انحصارات امپریالیستی.

۵ - صفحه ۵ سطر ۳: این اعدامها تنها چیزی را که نشان نمی‌دهند تضادهای طبقاتی است چیزی که نویسنده می‌خواهد القاء کند. ماهیت این اعدامها دقیقاً در رابطه با وضعیت توده‌ها بررسی می‌شود یقیناً این توده‌های سرشار از شور انقلابی هستند که دولت را وادار به دست زدن به یک سری اقدامات می‌کنند. که اولاً حالت انقلابی و شور توده‌ها را تخفیف دهد و ثانیاً این اقدامات لطمه‌ای به منافع کلی اقتصادی امپریالیسم وارد نیاورد. این اعدامها از این دست از اقدامات است نه بیشتر.

۶ - صفحه ۵ سطر ۷: رفیق معتقد است که خرده بورژوازی با سرمایه مالی و سرمایه وابسته یک رابطه خارجی دارد و تفاوت در محتوا را از نظر خویش توضیح می‌دهد ولی درک رفیق از سرمایه تنها پول است. به نظر ما اینطور نیست. خود وسائل تولید و کالا وقتی در روابط سرمایه‌داری قرار بگیرند، خود سرمایه هستند و در حقیقت این خرده بورژوازی به دلیل همان داد و ستد کردن کالاهای امپریالیستی نقشی در تولید اقتصاد امپریالیستی در این جا بازی می‌کند. همان نقشی که خرده بورژوازی در رابطه با بورژوازی در کشورهای کلاسیک سرمایه‌داری در روابط تولید بازی می‌کند که هستی وجودی آن متکی به همان نقش است. یعنی او در روابط تولیدی که سرمایه انحصاری در اینجا دارد، دارای نقشی است. در نتیجه هستی وجودیش مستقل از آن روابط نیست و بدون آن روابط مفهومی ندارد. تنها قشری از خرده بورژوازی که در کنار کالاهای امپریالیستی، کالاهای سنتی را نیز می‌فروشند می‌توان جزء بیرونی سرمایه مالی دانست. همانطور که دهقانان بر اساس اینکه در روابط سرمایه‌داری باشد یا فئودالیسم نام خرده بورژوا یا سرف را به خود می‌گیرد خرده بورژوازی به دلیل خصلت طبقاتیش همواره باید متکی و در خدمت یک اقتصاد قرار داشته باشد، زیرا دارای اقتصاد مستقلی نیست. حال اگر در خدمت اقتصاد بورژوازی ملی باشد، در روابط تولید ملی قرار دارد و اگر در خدمت اقتصاد بورژوازی کمپرادور باشد در روابط تولیدی امپریالیستی قرار دارد و این تعیین خاص داشتن و رابطه با امپریالیستش را مشخص می‌کند. هر آنگاه این رابطه از بین رفت او نیز هستی وجودیش را از دست می‌دهد.

۷ - صفحه ۵ سطر ۱۶: بله این حکم کلی است که در همه شرایط مشخص به کار گرفته می‌شود. همواره در هر مبارزه پیشاهنگ باید بخش ارتجاعی دشمن را ایزوله کرده و از این شکاف انداختن با توجه به تشکل توده‌ها ضربه قطعی را برای پیروزی بر دشمن وارد آورد ولی این به معنای حمایت از بخش دیگر نیست. مثلاً ما در جنگ جهانی دوم می‌بینیم که شوروی بر علیه آلمان امپریالیسم

قدرتمند تر با انگلیس، فرانسه و آمریکا متحد می‌شود ولی این به معنای حمایت از آنها نیست بلکه مسئله منفرد کردن آلمان نازی و نابود کردن آن و سپس حساب بقیه را رسیدن. و یا همین امر در چین مشاهده می‌شود که توده‌ها در جریان جنگ با امپریالیسم ژاپن چپانکایشک را نیز در کنار خود داشتند، اگر شما نوشته جبهه واحد ضد دیکتاتوری را دقیق‌تر بررسی کنید، اختلاف اساسی این دو را می‌بینید. آنها در آن جبهه قصد حمایت از بورژوازی به قول خود لیبرال را دارند نه استفاده از شکاف درون طبقه حاکمه.

۸ - صفحه ۶ سطر ۱: ماهیت مبارزه خلق ما ضد امپریالیستی بود، ولی در مرحله قبل به دلایل زیادی نمود خود را در شاه نشان داد و شاه نقطه گره این برخورد شد، از این نظر است که می‌گوید: شاه ظاهراً حائل میان خلق و امپریالیسم شده و ضد خلق از همین مسئله و ضعف نیروهای انقلابی استفاده کرد. ولی اکنون که این حائل ظاهری از بین رفته کمپرادور را در مقابل خلق قرار داده است و این نزدیک شدن لحظه قطعی مبارزه بر علیه امپریالیسم و تکامل انقلاب است. ولی این به معنای مبارزه بر علیه دیکتاتوری شاه نیست زیرا توده‌ها مسائل را همواره حس می‌کنند و وظیفه پیشاهنگ است که آنرا به درک تبدیل کند. و در رابطه همین حس کردن عمل می‌کنند در قبل توده‌ها امپریالیسم را در وجود شاه می‌دیدند. و به دلیل عدم نقش پیشاهنگ همین حالت ظاهری در مبارزه پیش آمد ولی اکنون دیگر خلق کاملاً رودرروی امپریالیسم قرار دارد و کسی نیست که این حائل را ظاهراً ایجاد کند.

۹ - صفحه ۶ سطر ۸: چرا خمینی حتماً باید نماینده یکی از این دو کمپرادور باشد. شما خود در صفحه ۳ می‌گویند، دولتی که شرایط سیاسی برای باز تولید سرمایه‌داری فراهم می‌کند از نظام سرمایه‌داری دفاع می‌کند اما نماینده بورژوازی فرانسه نیست. و یا در نقل قول از لنین کسانی را در دولت بورژوازی کرنسکی می‌بیند که نماینده ملاکین هستند، چرا تناقض می‌گویند. مبارزه طبقاتی و آرایش نیروهای طبقاتی و نقش شخصیتها را در شرایط عینی جامعه تعیین می‌کنند و نه ما و نه آنچه که در ذهن خود داریم. البته ما خود معتقدیم که خمینی نماینده فکری خرده‌بورژوازی وابسته است ولی اینجا در مصاحبه صحبت بر سر شخص خمینی (نیست) که در دل بخشی از توده‌ها جای دارد است. صحبت بر سر این رابطه و چگونگی حل آن می‌باشد.

۱۰ - صفحه ۶ و ۷ سطر آخر و اول: در اینجا نویسنده به گفته رفیق اشرف بنا بر اینکه چطور دولتی که نه احتیاج به دمکراسی می‌بیند و نه حامی قطعات کوچک زمین است را می‌توان نماینده خرده بورژوازی دانست انتقاد کرده و با آوردن نقل قولی از مارکس می‌خواهد این مسئله را رد نماید ولی رفیق، ما در اینجا صحبت از دولتی می‌کنیم که باید نمایندگی یک طبقه را دارا باشد، یا به وضعیت اقتصادی جامعه نگاه می‌کنیم و در بستر آن طبقات و مبارزه آنها را بررسی کرده و نتیجه می‌گیریم که دولت یک دولت خرده بورژوازی نمی‌تواند باشد و این نه به صرف اینکه چون حامی قطعات کوچک زمین نیست بلکه به دلیل آنکه اصولاً دولت پایگاه اقتصادی خرده بورژوازی ندارد و تمامی حرکاتش تمامی قوانینی که می‌گذراند، تمامی تصمیماتش در جهت سلطه امپریالیسم می‌باشد، اینکه این دولت نمی‌تواند در جهت قطع کامل سلطه امپریالیسم حرکت کند، نه به دلیل ضعف طبقاتیش که منتسب به خرده بورژوازی است بلکه به دلیل وابستگی طبقاتیش به سیستم سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم است. بعد شما روحانیت را از خرده بورژوازی جدا کرده تا آنجائیکه آنرا یک نیروی اجتماعی تلقی می‌کنید. در صورتیکه روحانیت به طور کلی از بالا به پایین نمایندگان فکری و ایدئولوژیک خرده بورژوازی هستند. ما نیز موافقیم که نمایندگان خرده بورژوازی در تئوری بدانجا می‌رسند که یک دکاندار در جریان پراتیک آنرا کسب می‌نماید. یعنی هر دو همان اندازه مسائل را می‌شکافند که نفع

می‌برند. رفیق! شما آموزشهایی که بر مبنای مارکسیزم - لنینیسم باشد خوب درک نکرده‌اید. از یک طرف صحبت از تخفیف تضادهای درونی جامعه به ویژه خلق و امپریالیسم می‌کنید و از طرف دیگر رهبری را در جهت احیای اقتصادی سرمایه‌داری مورد نكوهش قرار می‌دهید. چه چیزی تعیین‌کننده تخفیف یا تشدید تضادهای طبقاتی است؟ مگر نه اینکه با بررسی روابط تولیدی و نیروهای مولد و چگونگی برخورد آنها تعیین می‌کنیم که تضادهای طبقاتی در چه مرحله‌ای از رشد خویش قرار دارند یا وجود تسلط اقتصاد کمپرادوری در جامعه که ما آنرا مجموع روابط تولیدی می‌دانیم آیا این نقض آموزش رفیق احمدزاده در مورد فراهم بودن شرایط عینی انقلاب در زمان سلطه امپریالیسم نیست.

۱۱ - صفحه ۸ سطر اول: وقتی شما صحبت از دگرگونی سلطه سیاسی امپریالیسم و تغییر ماهیت دولت و در نتیجه تخفیف تضاد خلق و امپریالیسم می‌کنید، چطور در چند سطر بعد مسئله‌ای دیگر را که با مسئله قبل تناقض آشکار دارد مطرح می‌کنید و می‌گوئید مبارزات ضد امپریالیستی خلق شدت و حدت یافته است و گسترش پیدا کرده است.

۱۲ - صفحه ۸ سطر ۱۸: دقیقاً همینطور است منتها یک رابطه مکانیکی بین ما و دشمن برقرار می‌کنید. اولاً دشمن است چون ما هستیم و او یک نقش درونی در قانونمندی حرکت جامعه بازی می‌کند و هر حرکت او عکس‌العملی را در درون جامعه به وجود می‌آورد و این دقیقاً بنوع پیشاهنگ را می‌رساند که بتواند با تشخیص صحیح حرکت دشمن شیوه مقابله با آن را بیابد. و در ضمن ما فکر می‌کنیم شما در مطالب جزوه تعمق نکرده‌اید و برداشت سطحی از آن نموده‌اید. زیرا در هیچ‌جای جزوه نمی‌توانید ببینید که نوشته شده باشد بعد از سرنگونی دیکتاتوری شاه مبارزه قطعی علیه امپریالیسم آغاز شده است و همچنین این برداشت شماست که رفیق می‌گوید قدرت سیاسی از دست بورژوازی کمپرادور به کل طبقه رسیده است. قدرت سیاسی در اختیار امپریالیسم است، فقط صحبت از شرکت کل طبقه بورژوازی کمپرادور به اضافه بخشی از خرده بورژوازی وابسته در قدرت حاکمه است.

۱۳ - صفحه ۹ سطر ۵: این وظیفه از چه نظر مشخص شد آیا در مرحله قبل برای پرولتاریا و پیشاهنگانش مشخص نبود. ما با توجه به تحلیل خویش از شرایط ایران به این نتیجه می‌رسیم که تنها با رهبری پرولتاریاست که سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی ... امپریالیسم به طور کلی از جامعه محو می‌شود و به سوی سوسیالیسم روانه می‌شود. از طرف دیگر مسئله رهبری پرولتاریا وقتی می‌تواند به طور مشخص در دستور قرار گیرد که بتوانیم او را بسیج کنیم و حزب طبقه کارگر را تشکیل دهیم. مسئله‌ای که اکنون وظیفه پرولتاریا و پیشاهنگانش را مشخص می‌کند، گسترش مبارزه خلق و رادیکال‌تر کردن آن و در نتیجه ایجاد شرایط رشد مبارزه پرولتاریا برای تشکل او و رهبری پرولتاریا به عنوان یک حکم عام و کلی و ضروری برای ما مطرح است چون وقتی صحبت از مشخص بودن وظیفه رهبری پرولتاریا می‌کنیم در نتیجه باید عمده‌تاً برای بسیج این طبقه و تشکیل صف مستقل آن عمل نمائیم نه گسترش مبارزه خلق به طور عمده.

۱۴ - صفحه ۹ سطر ۱۵: مبارزه طبقاتی تاریخ را به پیش می‌برد و در شرایط امپریالیسم این مبارزه در حالت آنتاگونیسم می‌باشد پس بنابراین این جنگ طبقاتی وجود دارد منتهی مسئله بر سر این است در شرایط فعلی با توجه به اعتقاد ناآگاهانه بخشی از توده‌ها به رژیم وابسته به امپریالیسم و با توجه به اینکه به هر حال امپریالیسم تا مدتی می‌تواند از شیوه فریب استفاده کند و باز اعمال قهر برای او اصیل‌ترین شیوه است، اعمال قهر از طرف پیشاهنگ در شرایط آمادگی خود توده‌ها برای فریب، عملی جدا از توده و سکتاریستی می‌باشد. ولی از طرف دیگر با توجه به شیوه برخورد طبقه حاکمه

با توده‌ها (شیوه فریب) لزومی ندارد که پیشاهنگ برای انجام وظیفه خویش یعنی بردن ایده تسلیح توده‌ها و سازماندهی این مبارزه را خود در جریان مبارزه مسلحانه به میان توده‌ها ببرد. ولی با تبلیغ و ترویج سیاسی و غیرنظامی نیز همین کار را انجام می‌دهد تا توده‌ها را از رژیم جدا کند (در شرایطی که سازماندهی مسلح توده‌ها مطرح است) و خود رفیق کاملاً این موضوع را توضیح می‌دهد که همین مسئله محور تمام فعالیت‌های سیاسی ما را تشکیل می‌دهد یعنی محوری بودن مبارزه مسلحانه. از طرف دیگر تاکتیک متحقق کننده آنرا سیاسی- غیرنظامی می‌داند. ولی این تاکتیک خود "مبارزه مسلحانه" است یعنی باز مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک مطرح است و اینکه کی جنگ اصلی آغاز شود به شرایط مربوط است. وقتی صحبت از هجوم نظامی امپریالیسم می‌شود آنهایی که درک محدود دارند تنها کودتا را مجسم می‌کنند ولی در صورتیکه خود رفیق در مصاحبه‌اش مطرح می‌کند این هجوم نظامی مهم نیست که از چه کانالی و به چه صورتی به وقوع بپیوندد. منظور از هجوم نظامی این است، وقتیکه توده‌ها در جریان جنبش ضد امپریالیستی خود مواعی را از دست امپریالیسم خارج ساخته‌اند و یا اینکه در حال حاضر با تصور غلطشان نسبت به رژیم در صدد گرفتن حقتشان (مثل ضبط زمینها، اضافه دستمزد و غیره) هستند امپریالیسم از کانال رژیم تعرض می‌کند همانطوریکه در گنبد و کردستان نرده و الی آخر کرد. این تعرض امپریالیسم طبیعتاً مقاومت خلق و مبارزه وی با امپریالیسم را به دنبال دارد، یعنی توده‌ها در عمل درگیر جنگ با امپریالیسم می‌شوند و در این گیرودار توده‌ها به بهترین نحوی با رژیم و حتی رهبری انقلاب برخورد می‌کنند، تا آنجائیکه به ذهن پیشاهنگ نمایان هم نخواهد رسید. درک ما از هجوم امپریالیسم و مبارزه مسلحانه خلق این است.

۱۵ - صفحه ۹ سطر آخر صفحه ۱۰ سطر اول: اولاً ما نمی‌دانیم شما محوری بودن مبارزه مسلحانه را از چه جنبه در کشورهای زیرسلطه در نظر می‌گیرید و اصولاً درک شما از نظرات رفیق احمدزاده در مورد مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک چیست. البته ما فکر می‌کنیم با تمام سعی و کوششی که شما به عمل می‌آورید تا بگوئید مبارزه مسلحانه را سیاسی- نظامی می‌دانید ولی ریشه‌های تفکراتان همان تاکتیک‌های نظامی است که جوهر نظرات جزئی را تشکیل می‌دهد. شما فکر می‌کنید هرگاه صحبت از مبارزه مسلحانه شود یعنی پیشاهنگ باید عمل نظامی انجام دهد تا توده‌ها را به ضرورت اینکار بکشاند ولی از نظر ما محوری بودن مبارزه مسلحانه و تاکتیک‌های متحقق کننده آن از بُعد وسیعتری برخوردار است. ما معتقدیم که با توجه به قانونمندیهای جامعه و اینکه چه تضادی اساساً حرکت این پدیده را مشخص می‌سازد باید شیوه مبارزه‌ای را برای تغییر () انتخاب کنیم که با توجه به حل این تضاد است. حال که تضاد اساسی جامعه ما خلق و امپریالیسم است، اساساً شیوه حل این تضاد در پروسه یک جنگ توده‌ای درازمدت و از طریق بسیج خلق و گسترش مبارزات آن امکانپذیر است. این است نقش استراتژیک مبارزه مسلحانه. اصولاً انتخاب شیوه مبارزه برای متشکل کردن صف خلق از یک طرف و از طرف دیگر ایجاد شکاف در صف دشمن، که ضربه پذیری آن آسان می‌شود ناتوانی دشمن را ناتوانی ارتش او یعنی بازوی نظامی دشمن برای اعمال حاکمیت، دربرمی‌گیرد. آیا شما در کشورهای زیرسلطه بالاخص نومستعمره می‌توانید با روش مبارزاتی اعتصاب در ارتش دشمن شکاف انداخته آنطوری که در روسیه انجام گرفت و سپس با توده‌هایی که در جریان همین شیوه مبارزه سازماندهی کرده‌اید به آن یورش آورید. مسلماً خیر، از دو جنبه اولاً اجازه گسترش مبارزه داده نمی‌شود در ثانی این اعتصاب نمی‌تواند از نظر اقتصادی ارتش مزدور و چماق امپریالیسم که پایگاه داخلی ندارد را تا بدان حد که شرایط نابودیش فراهم شود تضعیف سازد. پس اعتصاب در اینجا نمی‌تواند مرکز ثقل مبارزه باشد. پس عالیترین شیوه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه سیاسی- نظامی که به عنوان تنها روش مبارزاتی که شکاف در دشمن می‌اندازد مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنهم در درازمدت. حال مسئله بردن این ایده و تبلیغ و ترویج آن در درون خلق مطرح

است، اگر در قبل به دلیل شرایطی که وجود داشت ما می‌بایست تبلیغ و ترویج این ایده و کلاً تعرض سیاسی به دشمن را تنها بر زمینه مبارزه مسلحانه از همه اشکال فرعی مبارزه استفاده کنیم و در جریان خود مبارزه مسلحانه که به وسیله پیشاهنگ آغاز شده توده‌ها را سازمان دهیم ولی اکنون ما باز برای همان کار به دلیل استفاده دشمن از شیوه فریب از همه اشکال فرعی مبارزه در جهت مبارزه مسلحانه به عنوان استراتژی استفاده می‌کنیم. بلکه اینجا تاکتیک ما از نظر شیوه مبارزه (سیاسی، نظامی یا سیاسی، غیرنظامی) تغییر کرده است ولی خصلت سیاسی، نظامی بودنش همچنان پا بر جاست، زیرا در جهت استراتژی مبارزه مسلحانه قرار می‌گیرد. به همین خاطر است که رفیق می‌گوید مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک تنها شکل انطباق خلاق مارکسیزم-لنینیسم در شرایط سلطه کامل بورژوازی کمپرادور است.

۱۶ - صفحه ۱۰ سطر ۵: پراتیک مبارزاتی خلق را چه چیزی مشخص می‌کند مگر نه اینکه موقعیت اقتصادی هر قشر یا طبقه در جامعه مشخص کننده پراتیک مبارزاتی اوست، شما پراتیک مبارزاتی خلق‌هایمان، دهقانان، کارگران را چه می‌بینید، از نظر ما خلقها و دهقانان به دلیل موقعیت تولیدی خویش برای اعمال منافع طبقاتی خویش یعنی تحقق مالکیت، دست به سلاح می‌برند و این دست به سلاح بردن آنها زودتر از طبقه کارگر می‌باشد. که پراتیک مبارزاتی او در شرایط فعلی اعتصاب است، وقتی صحبت از گسترش مبارزات خلق و رادیکالیزه کردن آن در جهت سوسیال‌دمکراتیک و ایجاد شرایط رهبری طبقه کارگر می‌کنیم به همین خاطر است. ما با سازماندهی دهقانان و خلقها در پراتیک مبارزاتیشان شرایط رشد مبارزات طبقه کارگر را فراهم می‌کنیم. طبقه کارگر برای ایزوله نشدن در این مبارزه باید به اشکال متفاوت مبارزه، در پراتیک آنها شرکت نماید. شرایط را برای رهبری خویش هموارتر سازد. از طرف دیگر این مسئله ایرادی را که سالهاست اپورتونیستها به مدافعین مشی مسلحانه می‌گرفتند و با ارائه تئوری مراحل می‌گفتند، که کارگران باید در مرحله اول از مبارزه اقتصادی شروع کرده و در جریان همین پراتیک سازماندهی شوند و مبارزه مسلحانه را غلط و جدا از مبارزه طبقه کارگر می‌پنداشتند. ولی رفیق احمدزاده بر اساس تحلیل از جامعه و تشخیص قانونمندیهای جامعه زیرسلطه ما نشان داد: "تنها در جریان مبارزه مسلحانه است که طبقه کارگر تشکل پیدا می‌کند، خودآگاهی می‌یابد، و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد می‌گردد... و این مبارزه هدف خود را نه بسیج طبقه کارگر بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد و به خلق تکیه کند..." پس وقتی مبارزه مسلحانه مطرح می‌شود که متکی بر مبارزه خلق باشد و اگر تنها اتکاء به طبقه کارگر بنماید غلط است چون طبقه کارگر باید در جریان پراتیک مبارزاتی خویش رشد یابد و سازماندهی شود نه پراتیک مبارزاتی کل خلق.

۱۷ - صفحه ۱۰ سطر ۲۱: کدام چارچوب کلاسیکی، آیا وقتی صحبت از قانونمندی جامعه و مبارزه طبقاتی و اشکال و شیوه‌های این مبارزه در پروسه خود می‌شود برخورد کلاسیکی است. چرا سعی می‌کنید با واژه‌ها بازی کنید، مبارزه طبقاتی در حالت آنتاگونیستی خویش دارای دو استراتژی مرتبط به هم می‌باشد، استراتژی سیاسی، استراتژی نظامی. استراتژی سیاسی همواره دارای جهت تعرض و استراتژی نظامی بستگی به شرایط رشد استراتژی سیاسی دارای جهت‌های دفاعی و تعرضی می‌باشد. استراتژی نظامی در مقطعی حالت تعرضی کامل می‌گیرد که توانسته باشیم، اکثریت توده‌ها را از رژیم جدا کرده و یا بی‌تفاوت ساخته باشیم و حمایت مادی و معنوی آنها را داشته باشیم. استراتژی سیاسی از این نظر همواره تعرضی است که ما توده‌ها را به تدریج از رژیم جدا و در جهت سرنگونی رژیم بسیج می‌کنیم و از نظر استراتژی نظامی با توجه به شرایط حالت تدافعی و یا تعرضی می‌گیرد. پس وقتی صحبت از دفاع یا سازماندهی مقاومت نظامی خلق می‌شود از جنبه استراتژی نظامی مطرح است نه از نظر استراتژی سیاسی که شما به آن نام دفاع از خود مسلحانه یا

تبلیغ مسلحانه می‌دهید. حتی رفقا احمدزاده و پویان نیز مبارزه مسلحانه را در مراحل اولیه از جنبه تعرض سیاسی در نظر می‌گرفتند، نه تعرض نظامی.

۱۸ - صفحه ۱۰ سطر ۲۴: شما وقتی از آماده نبودن زمینه قیام در مقیاس وسیع صحبت می‌کنید منظورتان چیست؟ و اصولاً چه چیزی آماده بودن یا نبودن آنرا مشخص می‌سازد. بگذارید دیدتان را توضیح دهیم. اگر زمینه قیام در مقیاس وسیعی فراهم باشد پیشاهنگ با دست زدن به تاکتیکهای نظامی توده‌ها را بسیج می‌کند، و اگر این زمینه فراهم نبود پیشاهنگ تغییر تاکتیک می‌دهد و با تاکتیکهای سیاسی توده را بسیج می‌کند که در هر دو صورت استراتژی شما مشخص نیست و شما اساساً نمی‌توانید با این دید مبارزه مسلحانه را به‌عنوان یک روش تبیین کنید. در ضمن زمینه قیام را نه برداشت ذهنی توده‌ها از رژیم بلکه شرایط عینی موجود در جامعه است که تعیین می‌کند و بالاخره ما با بررسی بر خورد روابط تولیدی و نیروهای مولده مشخص می‌کنیم که این زمینه وجود دارد یا خیر و سپس در این مقطع با توجه به اینکه رژیم از چه شیوه برخورد با توده استفاده می‌کند، سرکوب یا فریب، ما نیز تاکتیکهایمان را متعاقب آن تعیین می‌کنیم.

۱۹ - صفحه ۱۱ سطر ۲: شما از تغییر تاکتیک صحبت می‌کنید بدون اینکه مشخص سازید این تاکتیکهای جدید شما در خدمت چه استراتژی قرار دارد و چه هدفی را می‌بایست متحقق نماید زیرا می‌دانیم که ماهیت یک تاکتیک بسته به اینکه در خدمت چه استراتژی قرار بگیرد تعیین می‌شود. برخورد رفیق یک برخورد مارکسیستی است با توجه به اینکه اعتقاد دارد مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک درست است و شرایط را از نظر زیربنائی تغییر نیافته بررسی می‌کند، در نتیجه مسئله انطباق مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی است. ولی وقتی شما از تغییر تاکتیک صحبت می‌کنید این موضوع استنباط می‌شود که در قبل تاکتیکهای ما نظامی بوده و اکنون سیاسی می‌باشد یعنی همان دید جزئی. آنها مبارزه مسلحانه را به‌عنوان یک شیوه مبارزاتی که در رابطه با حل یک تضاد عملکرد دارد نفی می‌کنند و شما نیز مبارزه مسلحانه را در حد یک تاکتیک پرمطراق مطرح می‌کنید.

۲۰ - صفحه ۱۱ سطر ۱۷: سیاسی نظامی بودن یک سازمان را شیوه مبارزه‌اش تعیین می‌کند و آن است که اساساً تعیین می‌کند ما چه نوع تشکلی باید داشته باشیم.

۲۱ - صفحه ۱۱ سطر آخر: چرا قبل از سقوط شاه شکل عمده مبارزه مسلحانه بوده است و یا این استنباط نمی‌شود که شما شکل عمده مبارزه را در رابطه با دیکتاتوری شاه می‌دانید. از گفته‌های شما این چنین پیداست، به‌نظر ما این امپریالیسم است، که از گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر جلوگیری می‌کند و کارآیی این شیوه از مبارزه را برای در هم شکستن اقتصادی ارتش به‌عنوان شکل عمده مبارزه منتفی می‌سازد و خلقها را مجبور به دست بردن به سلاح می‌نماید نه دیکتاتوری شاه. مسئله بر سر شیوه مبارزه‌ای است که بتواند ارتش مزدور امپریالیسم را در هم شکند و شرایط بسیج توده‌ها را فراهم سازد و اگر معتقد به سلطه امپریالیسم در کشورمان باشیم باز این شیوه مبارزه است که می‌تواند انجام این وظیفه را به عهده بگیرد نه بود و نبود شاه. شما مبارزه مسلحانه را نه به‌عنوان یک روش مبارزاتی بلکه به‌عنوان تاکتیکهای نظامی در نظر می‌گیرید (هر چند که می‌خواهید بگوئید سیاسی- نظامی است) که این تاکتیک در شرایط فعلی قابل اجرا نیست چرا که توده‌ها فریب خورده‌اند و اساساً زمینه قیام گسترده فراهم نیست. شما صحبت از مشروط دانستن اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه می‌کنید بدون اینکه توضیح دهید چرا قبل از سقوط شاه این اشکال مشروط بوده‌اند. آیا این همان دید جزئی و کلیه همپالگیهای منحرف مشی مسلحانه‌اش که آنرا به‌عنوان یک روش مبارزاتی

نمی‌پذیرفتند و یا نمی‌توانستند تبیین کنند، نیست که در اینجا به این شکل تظاهر پیدا می‌کند و از طرف دیگر این شما نیستید که مبارزه اقتصادی را مشروط می‌کنید، زیرا شما مبارزه اقتصادی انجام نمی‌دهید و این روش مبارزه توده‌ها است که بستگی به قانونمندی جامعه که پیشاهنگ می‌شناسد، می‌تواند بگوید، کارایی برای در هم‌شکستن دشمن دارد یا خیر. ما باز برای نشان دادن دید نظامی شما از مبارزه مسلحانه از خودتان نقل قول می‌آوریم: "تا قبل از سقوط شاه شکل عمده مبارزه، مسلحانه بود" که باز می‌گوید "با مبارزه نظامی فرق دارد توسل جستن به مبارزه سیاسی و حتی اقتصادی را مشروط می‌دانیم."

رفیق! وقتی شکل عمده مبارزه مشخص شد تمام اشکال مبارزه قابل استفاده، تنها در جهت این شکل اصلی قرار می‌گیرد. یعنی خود نیز مبارزه مسلحانه است و دیگر صحبت از مشروط دانستن سایر اشکال مطرح نیست یعنی می‌خواهیم بگوئیم خود این اشکال فرعی همانند شکل اصلی مبارزه در جهت تحقق استراتژی یکسانی می‌باشد و در نتیجه فرقی ندارد. این همان دید جزئی است که می‌گوید به عملیات نظامی و عملیات غیرنظامی. وقتی رفیق مسعود می‌گوید "مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه است که زمینه آن مبارزه همه‌جانبه را تشکیل می‌دهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پرتنوع مبارزه ضروری و سودمند می‌افتد" صحبت از مشروط بودن سایر اشکال نمی‌کند، بلکه ضروری بودن و سودمند افتادن آنها را در وقتی می‌بیند که شکل اصلی، مبارزه مسلحانه است. یعنی اینکه مبارزه مسلحانه جریان داشته باشد. شما باید این چنین (...) (توضیح: در اینجا یک کلمه در متن اصلی قابل خواندن نبود)، وقتی می‌گوئید سازمان سیاسی-نظامی با عمل نظامی، افشاگری نظامی و تبلیغ نظامی مشخص می‌شود نه با شیوه مبارزه یکبار دیگر دید نظامی شما را مشخص می‌کنیم: "شکل عمده مبارزه شکل سیاسی است، استفاده از مبارزه مسلحانه را مشروط می‌دانم."

ببینید چگونه روش مبارزه را تا حد تاکتیکیهای نظامی پایین آورده‌اید. در اینجا شما از تغییر تاکتیک صحبت می‌کنید و استفاده از تاکتیکیهای نظامی را مشروط می‌دانید با توجه به اینکه در خدمت شکل اصلی مبارزه تان قرار دارد. بنابراین می‌گوئید ما این سازمان را که با تاکتیک نظامی، نظامی-سیاسی می‌شناختیم، اکنون که تغییر تاکتیک داده سیاسی می‌شناسیم. بدون اینکه در نظر داشته باشید که استراتژی شما چیست و شیوه مبارزه تان کدام است. آیا اگر تاکتیک تغییر کند سازمان تغییر می‌کند؟ شما که صحبت از تغییر شکل عمده مبارزه ما در رابطه با خلق و امپریالیسم می‌کنید، درست بودن استراتژی مبارزه مسلحانه را چگونه توضیح می‌دهید که البته مفاهیم مارکسیستی را نیز از محتوای خالی می‌گردانید.

محتوی مبارزه طبقاتی همواره اقتصادی است و طبقات برای وضعیت بهتر زندگی مبارزه می‌کنند که با توجه به مراحل رشد نیروهای مولده این محتوی تنها دو شکل به خودش می‌گیرد، صنفی یا سیاسی و غیر از این دو شکل دارای شکل سومی نیست، دو شکل اقتصادی-صنفی و اقتصادی-سیاسی. مبارزه صنفی در مرحله‌ای است که هنوز روابط تولیدی سد راه نیروهای مولده نشده است و خصوصیاتش کمی و جزئی و در چارچوب مناسبات است و مبارزه سیاسی است که روابط تولیدی سد راه رشد نیروهای مولده شده است و خصوصیاتش کیفی، کلی و در رابطه با دگرگونی مناسبات است که البته در یک بستر جریان دارند. به همین خاطر است که از جنگ به عنوان ادامه سیاست صحبت می‌شود نه شکل مبارزه طبقاتی.

حال عملکرد این شکل در محتوا شیوه مبارزه نامیده می‌شود و اصولاً وقتی از شیوه مبارزه صحبت می‌کنیم مرحله‌ای مورد نظر است که مبارزه اقتصادی-سیاسی وجود دارد، یعنی شرایط عینی انقلاب موجود باشد و با توجه به عملکرد شکل در محتوی شیوه مبارزه یا سیاسی-غیرنظامی است یا سیاسی-نظامی. یعنی اینها دو شیوه مبارزه هستند که نقش عمده در رابطه با قانونمندی جامعه پیدا می‌کنند از نظر استراتژیک.

با ایمان به پیروزی راهمان

تیرماه ۵۸

این مقاله توسط دو رفیق نوشته شده بود که یکی از آنان بعداً از سازمان کنار گذاشته شد و رفیق دیگر چریک فدائی خلق بهزاد مسیحاً بود که قبل از انشعاب دستگیر و سپس در تیرماه ۶۰ به دست دژخیمان رژیم اعدام گردید.

نامه رفیق "ج" درباره "جبهه شمال"

رفقا!

چون مسئله‌ایکه مطرح می‌شود، فقط یک مسئله نظری نیست و پیشنهاد بلافاصله عملی را مطرح می‌کند همچنانکه در دو ماه پیش راجع به مسئله سازماندهی نیروهایمان و دسته‌های مسلح پیشنهاداتی مطرح شد و از طرف رفقا برخوردی جدی به آن نشده است، امید است رفقا فقط در زمینه نظری به این نوشته پاسخ نگویند، بلکه پیشنهاد عملی خود را نیز مطرح کنند تا نظرات ما در حد موضع‌گیری صرف نماند. در این نوشته پیش از اینکه یک مسئله نظری مطرح باشد (که باید در جای خود مفصلاً توضیح و باز شود تا دیدگاه‌های ما نسبت به مبارزه مسلحانه مشخص شود) یک پیشنهاد تاکتیکی مطرح می‌شود و آن هم تقویت شمال و سازماندهی سیاسی- نظامی به‌دلیل داشتن حمایت توده‌ای در آنجا و رفقا باید آنرا به‌عنوان یک تاکتیک در نظر بگیرند. در ضمن خارج از این نوشته و طبق پیشنهاد قبلی‌ام، رفقا تک‌تک یا جمعی موضعشان را راجع به شعار مستقیم و صریح "سرنگونی" در زیر اعلامیه‌ها معین نمایند.

رفقا!

اکنون ما در دورانی طوفانی و انقلابی زندگی می‌کنیم، در اینجا همه متفوق‌القول ایم که جامعه در حال انفجار است و این انفجار، نه در آینده‌ای دور، بلکه هر آن در انتظارش هستیم، به‌وقوع خواهد پیوست و نموده‌های پراکنده را همه روز، می‌بینیم. ما تشکیلاتی هستیم با توانایی‌های مشخص و معلوم که می‌دانیم در وضعیت انفجاری، آن کارائی را نخواهیم داشت که نقش موثری در کل جامعه ایفا کنیم و انرژی توده‌ها را در یک سازمان انقلابی سازماندهی کنیم. اگر در کل جامعه نمی‌توانیم این نقش را داشته باشیم آیا باید ناامید شد، یا اینکه عدم‌توانائی در کل جامعه اینرا می‌رساند که در یک منطقه کوچک هم نباید به این امر، یعنی سازماندهی مسلح توده‌ها، مبادرت کرد؟ و اگر در این حد کارائی داشته باشیم. آیا نباید تمام توانمان را در این زمینه به کار اندازیم؟

به نظرم جواب مثبت است و برخورد انقلابی می‌طلبد در حد توانمان در این راه کوشش نمائیم. ما تنها نیروئی که داریم و تا اندازه‌ای در مسائل امور جنگ آشنائی دارد، رفقای کردستان می‌باشند که می‌توانند نیروهای ما را از نظر نظامی سازماندهی کنند. اگر قبول داریم که وضعیت یک سازمان در یک اوضاع بحرانی و انقلابی، چنانچه بتواند در آن لحظات آمادگی قبلی را تدارک ببیند و ارزیابی درستی از نیروهای خود داشته و برنامه‌ریزی نماید و قادر شود، هر چند محدود و کوچک، توده‌ها را سازماندهی مسلح کند، دستخوش تغییرات وسیعی گردیده و کیفیتی نوین به دست خواهد آورد.

اگر قبول داریم در شرایطی که توده‌ها وسیعاً به میدان مبارزه گسیل می‌شوند، تنها یک نیروی مسلح می‌تواند انرژی توده‌ها را کانالیزه کرده و در مقابل یورش سرکوبگر رژیم، ادامه مبارزه را تضمین کند و توده‌ها را در یک سازمان سیاسی- نظامی سازماندهی نماید و به سوی کسب قدرت سیاسی پیش برد. اگر آنرا قبول داریم، در ایجاد یک نیروی مسلح که دارای آنچنان کیفیتی باشد که بتواند نقش موثر خود را در یک منطقه کوچک ایفا کند باید بکوشیم.

حال که اعتقاد داریم اوضاع جامعه ما سریعاً به سوی انفجار پیش می‌رود و توده‌ها در آن هنگام خواهان مسلح شدن و احتیاج مبرم به سازمانی دارند که آنان را سازماندهی کرده و رهنمودهای لازم را بدهد. بنابراین ما باید هم‌اکنون وضعیت خود را سروسامان دهیم و دارای آنچنان کیفیتی باشیم که شایسته تاثیرگذاری باشد. اگر واقعاً گامهای عملی برداریم و درست ارزیابی نکنیم با همه اعتقاد و صداقتمان، کاری را از پیش نخواهیم برد. این به طور کلی. ولی به طور خاص اکنون در شمال دارای روابط توده‌ای هستیم و علاوه بر حمایت معنوی تا اندازه‌ای از حمایت مادی نیز برخورداریم. توده‌ها ما را می‌شناسند و تا اندازه‌ای به ما اعتماد دارند. بنابراین در بین نیروهای سیاسی در شمال

این شانس برای ما هست که در وضعیت انفجاری، توده‌ها از ما انتظار داشته و به سوی ما روی آورند. بنابراین آنچه که برای ما حیاتی است این است که خود را برای چنین حوادثی که پیش‌بینی آن بسیار محتمل و واقعی است، آماده کنیم تا بتوانیم در آن لحظات نقش خود را برای توده‌ها ایفا کنیم، وگرنه اگر چنین نکنیم، نه فقط توده‌ها دیگر به ما اعتماد نخواهند کرد، بلکه فضائی را باز گذاشته‌ایم که رژیم با تمام توان خود توده‌ها را سرکوب کند و مبارزاتشان را در ابعاد وسیع‌تری به خون کشاند و بسیاری مسائل دیگر، این آمادگی غیر از پیش‌بینی این حوادث و مقابله با آن، آنچه که مهم است حرکت استراتژیکی این حرکت و آمادگی آن است که در پروسه‌اش نطفه‌های ارتش خلق را در دل خود می‌پرورانند. خود انفجار توده‌ها در وضعیت حرکت استراتژیکی ما کیفیت جدیدی می‌آفرینند، چرا که روی آوردن توده‌ها در وضعیت انفجاری مناطق حرکت ما را مشخص کرده و توانائی ما را به سرعت برای شروع در مناطق دیگر بالا می‌برد. رفقای ما بارها راجع به شمال و حمایت توده‌ها صحبت کرده‌اند. نیروهای بالقوه در شمال زیاد داریم، ولی از نیروی بالفعل آنچنان خبری نیست، نیروی بالفعل ما در کوران کار و حرکت به وجود خواهد آمد، چرا که زمینه این امر در نیروهای بالقوه نهفته است.

ما در آن شرایطی که وضعیت تشکیلاتی ما و اوضاع جامعه می‌طلبید به کردستان آمده‌ایم. چرا اینکار را کردیم؟ به‌خاطر آنکه مبارزه مسلحانه عملاً در کردستان در دستور روز بود و توده‌ها خود اقدام به آن کردند و اگر شمال هم مانند کردستان بود در اینجا چکار می‌کردیم؟ اگر همین نیرو و همان تشکیلات را داشتیم، طبیعی بود که ما بین کردستان و شمال، شمال را انتخاب می‌کردیم، چرا که از پشتوانه توده‌ای برخوردار بودیم. و شق دیگرش این است که اگر نیرو به اندازه کافی داشتیم قسمتی را به کردستان اختصاص می‌دادیم و قسمت دیگر را در شمال برای تدارک و حرکت سازمان سیاسی- نظامی باقی می‌گذاشتیم که در روزهای مشخصی شروع به عمل نماید و یا اینکه برای وضعیتی که شمال مانند کردستان شد، اقدام به رودروئی با دشمن نمائیم. بنابراین ما ناچاراً فقط کردستان را انتخاب کردیم که وضعیت نیروهای ما از یک طرف و وضعیت کردستان به طور مشخص این راه را برای ما باقی گذاشت، و انتخاب ما هم کاملاً در آن زمان صحیح بود.

یکسال از حرکت ما در کردستان می‌گذرد ما واقعاً از هیچ شروع کردیم با سه نفر و امروز دارای امکانات و موقعیتی شده‌ایم و بنابراین از این نظر دلگرم‌کننده، ولی امروزه وضعیت جامعه آنچنان شده است که به وجود آمدن کردستانهای دیگر در جامعه ما بسیار محتمل است. اگر اینرا اعتقاد داشته باشیم که وضعیت انفجاری جامعه کردستانهای دیگری را به وجود می‌آورد. باید تشکیلات ما دوباره اوضاع را تحلیل کند و نیروهای خود را بسنجد و مناطق مختلف و رابطه ما با توده‌ها را در نظر گیرد و آن وقت راجع به تقسیم نیروها تصمیم بگیرد.

خوب، ما می‌گوئیم که اوضاع انفجاری است و شمال نیز منفجر خواهد شد و با توجه به وضعیت ما در شمال و حمایت توده‌ای، باید هر چه سریعتر اقدام به تقویت شمال کرد و سازماندهی سیاسی- نظامی آنرا به‌سرعت سروسامان داد. در این امر یا اینکه نیروهای اضافه و آماده و کارآمد در قسمت نظامی داریم که مسئله‌ای نیست و اقدام خواهیم کرد، یا اینکه از بین نیروهای موجود در جستجوی رفقای خواهیم بود که این قابلیت را داشته که سریعاً این نقیصه شمال را برطرف کنند. و در تشکیلات ما رفقای کردستان با ترکیب مشخص این قابلیت را دارند که سریعاً با توجه به اوضاع انفجاری تا اندازه‌ای این نقیصه را برطرف کنند، اختلاف از این قسمت شروع می‌شود: چیزی که من مطرح می‌کنم این است که اگر این اعتقاد را داشته باشیم، وضعیت انفجاری حتماً به وجود می‌آید و کردستان دیگر واقعیت پیدا خواهد کرد. بنابراین ما باید راجع به جنگ و راجع به سازماندهی توده‌ها، با توجه به وضع تشکیلات خودمان اینطور فکر کنیم که در کجا رابطه با توده‌ها قویتر است و کجا از امکانات پشت‌جبهه‌ای برخورداریم، کجا سریعتر تماس با توده برقرار خواهیم کرد و کجا سریعتر کیفیت نوینی به دست خواهیم آورد و سریعتر تشکیلات در ابعاد توده‌ای مطرح می‌شود؟ اگر اختلاف فاز کردستان

با دیگر نقاط ایران بگوئیم به طور مثال شش‌ماه باشد که دیگر نقاط و به طور مشخص شمال همچون کردستان منفجر خواهد شد، بنابراین، این‌مدت در کیفیتی که تشکیلات ما به دست خواهد آورد، ضربه مهمی از نظر سیاسی برای ما به وجود نخواهد آورد اگر ما تشکیلات کردستان را ضعیف کنیم. این ضعفی به‌خاطر کیفیتی بس بالا خواهد بود که در شش‌ماه بعد در جای دیگر کسب خواهیم کرد. بنابراین، این نوع محاسبات همیشه و همواره در یک تشکیلات باید وجود داشته باشد. ما ممکن است از یک منطقه عقب‌نشینی کنیم به‌خاطر اینکه منطقه دیگری را با کیفیت بالاتر به دست آوریم. (منظور از منطقه برای من رابطه وسیع‌تری و با کیفیت بالاتری با توده‌ها قرار گرفتن است) در اینجا دیگر نباید تعصب منطقه‌ای داشته باشیم که چون از قبل در منطقه کردستان بودیم، باید همچنان باشیم، این امکان از آن‌نظر مهم است که ما بتوانیم سریع‌تر به‌خاطر مبارزه حادی که در آن جاری است با توده‌ها تماس برقرار کنیم و آنها را مسلح کنیم.

مسلماً جواب داده خواهد شد، حال که مبارزه حاد در آنجا وجود دارد، چرا همچنان آنجا کارمان را ادامه ندهیم. مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که وضعیت آنجا طوری است که در حال حاضر کومهله و دمکرات تمام نقاط را قبضه کرده‌اند و ما هم نه از امکانات پشت جبهه برخورداریم و نه امکانات نظامی داریم و نه بومی هستیم که بشود سریع از ناتوانیهای دمکرات و کومهله استفاده کرده و نیروهای آنها را سریع جلب کنیم. اینکه در تحلیل نهایی بودن ما در آنجا با توجه به اینکه می‌دانیم کومهله و دمکرات قادر به نگهداری توده‌ها نیستند، به نفع ما تمام خواهد شد حرفی نیست. مسئله این است که اگر ما در لحظه با توجه به نیروهایمان دو امکان مطلوب داشته باشیم، باید کدام امکان مطلوب را مورد توجه قرار داد؟ آیا شمال مانند کردستان در لحظه مطلوب است؟ به‌نظرم اگر اعتقاد داشته باشیم شمال نیز در چند مدت دیگر به‌طور حتم مانند کردستان خواهد شد، آری هر دو به یک اندازه امکان مطلوب است، علاوه بر اینکه ما در شمال از حمایت توده‌ای برخورداریم. مضافاً بر اینکه موانعی همچون کومهله و دمکرات نداریم. بنابراین برخورد به این نوع مسائل را باید اینگونه دید که چگونه می‌شود و در کجا می‌شود با توده‌ها سریع‌تر ارتباط برقرار کرد و از حمایت مادی و معنویشان برخوردار شد و کیفیت بالایی کسب کرد. جهت‌گیری باید اینگونه باشد، نه اینکه اگر از منطقه کردستان بیرون بیائیم، آنجا را منحل می‌کنیم یا اینکه ضربه سیاسی می‌خوریم، آری ممکن است این حرکت در خودش انحلال کردستان را داشته باشد و یا این امکان را در خود دارد که منحل نشود و رفقای باقیمانده بتوانند با توجه به وضع انفجاری کل جامعه راهشان را ادامه دهند. باید دید کجا به صرفه کل تشکیلات و جنبش در مجموع می‌باشد، اگر شمال کردستان دیگری شود و در آن پیشاهنگ مسلحی باشد، آنوقت جنبش ایران توان بیشتری خواهد داشت.

اما از نظر اینکه ضربه سیاسی خواهیم خورد، اول اینکه من طرح کردم این جابه‌جایی در یک پروسه انجام گیرد. ابتدا دو رفیق بیابند و سپس به ترتیب رفقای دیگری که احتیاج است وارد شمال شوند و این جابه‌جایی آنچنان انجام گیرد که وجود ما تا مادامی که وضعیت انفجاری شکل نگرفت، در آنجا محسوس باشد گر چه ضعیف می‌شود، ولی دارای حرکت خواهد بود. و تازه ما این ضربه سیاسی را می‌پذیریم، چرا که آنرا در جای دیگر با کیفیت بالاتری، با به دست آوردن ارزشمندی بالاتر سیاسی جبران خواهیم کرد. چون قبلاً از زاویه دیگری مطلب را شروع کردم، دیدم اگر بخواهم ادامه دهم فرصت نخواهم داشت، بنابراین آن مطلب را پاره کردم و امروز سریعاً این مطالب را با عجله نوشتم، در تنظیم جملات و انشای آن نارسائی وجود دارد و از این نظر عذر می‌خواهم. این بود خلاصه نظرم در مورد شمال.

با ایمان به پیروزی راهمان

(ج) ۵۹/۷/۲

نویسنده مقاله از "آرخا"

نقد دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"

(مقاله اول)

"از خرد است که کلان برمی‌خیزد" - لنین

رفقا! باید نسبت به مسائل ایدئولوژیک و سیاسی حساسیت فوق‌العاده نشان دهیم. چریکهای فدائی خلق همواره به مبارزه ایدئولوژیک اهمیت داده و عمق وحدت آنها از همین امر برمی‌خاست. و به‌نظر من یکی از دلایل این امر است که چرا برخی از بازماندگانشان توانستند در موضع چریکهای فدائی خلق باقی بمانند. متأسفانه رفقای ما کم‌کم این خصیصه خوب را از دست می‌دهند. به‌هر حال در آنچه که مورد سهل‌انگاری رفقا قرار گرفت، نویسنده این سطور هم سهیم است. از نظر من این گناهی نابخشودنی است، و تصور می‌کنم آنچه که از لنین آورده شده، توجه به مسائل اساسی را به‌صورت غول‌آسا جلوه می‌دهد.

دو نکته را باید تذکر دهم، در این نوشته دو مسئله دیگر که از نظر من تا حدی جای بحث جداگانه و مفصل‌تری را دارد، اشاره نشد: یکی معیار تعیین ماهیت دولت است که اگر چه به توافق رسیدیم، ولی بهتر است با ریزه‌کاری بیشتری مورد بحث قرار گیرد و دیگری درباره شعار مستقل طبقه کارگر که امیدوارم بحث در این مورد نیز هر چه زودتر آغاز گردد. در ضمن برخی از جزئیات، به‌خصوص از برخی فرمولبندیها که می‌تواند مورد جروبحث باشد، چشم‌پوشی به‌عمل آید. "اصل این است که درباره مسائل ایدئولوژیک باید سختگیر بود" (درسهایی از تاریخ مختصر حزب کمونیست چین) اساسی‌ترین اشکال "مصاحبه"، خط سیاسی ایدئولوژیک-سیاسی آن است. به‌نظر من روح پیژن جزنی در این مصاحبه زنده می‌شود، ولی باز هم تحت نام مسعود. گوئی این تکرار دوباره کاری است که بیژن آغاز کرده بود. و بی‌شک برای چریکهای فدائی خلق ایران که برای چندین سال انرژی خود را صرف مبارزه با آن ایده‌های انحرافی در درون مبارزه مسلحانه نمودند، این امر تأسف بار است و باعث تضعیف سنگرهای ایدئولوژیک آنها می‌گردد. اما ابتدا اجازه بدهید به بررسی اصلی‌ترین خطوط بپردازیم:

۱ - تبیین "مصاحبه" از ضرورت مبارزه مسلحانه، یک تبیین نادرست است. به این سؤال و جواب دقت کنید:

"س- ببخشید، ممکن است پیش از ادامه خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه را که این روزها خیلی از آن صحبت می‌شود تشریح کنید.

ج- با کمال میل، و اساساً این‌را برای ادامه صحبت لازم می‌دانم. تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از "انقلاب سفید" بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده، قرار دارد و توضیح می‌دهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و ده‌ها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچ‌گونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی می‌توان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر، بدون تکیه به قهر می‌توان سازمان سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود، غیرممکن است. و برای این مطالب چه دلایلی بارزتر از خود واقعیت است. بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی- نظامی به وجود می‌آید که لازمه تحقق آن است" (صفحه ۵ و ۶ "مصاحبه"، چاپ دوم، ستاره دار)

خطوط اساسی مبارزه مسلحانه چنین می‌شود:

الف- بعد از "انقلاب سفید" بورژوازی وابسته کاملاً بر اقتصاد ما غالب است.

ب- شکل حکومتی بورژوازی وابسته به امپریالیسم، دیکتاتوری سیاه است.

ج- نتیجه‌گیری عملی: لذا هر گونه مبارزه با تکیه به عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی باید انجام شود.

در اینجا طبق معمول و همانطور که برای بسیاری از هواداران اولیه جنبش مسلحانه مطرح بود و بعدها بیژن جزنی آنرا به اصطلاح تئوریزه نمود، ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در دیکتاتوری وحشیانه حکومت نهفته است.

به نظر من "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" این اعتقاد را ندارد و من فکر می‌کنم این مسئله صراحتاً در اثر مذکور آمده است، ولی متأسفانه نه به صورت کاملاً صریح، اما حتی در آثار اخیر سازمان، از جمله "نقدی بر گزارش به خلق" بر این نظر خرده گرفته شده است. در هر حال، تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک همچنان باقی مانده است، اما به طور مختصر و لاف‌ل به صورت طرح گونه، عوامل مختلفی را که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند، بیان کنم:

۱ - وضعیت اقتصادی جامعه.

۲ - وضعیت سیاسی جامعه.

۳ - وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ - وضع و موقعیت دشمن).

۴ - وضعیت پیشاهنگ.

۵ - شیوه نهائی حل تضاد بین خلق و امپریالیسم.

وقتی ما در تحلیل ساخت اقتصادی به این نتیجه می‌رسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم می‌کنیم، آنوقت طولانی بودن جنگ را نتیجه می‌گیریم و خود این طولانی بودن جنگ جزو عواملی است که به ما اجازه می‌داد تا مبارزه مسلحانه را در آن شرایط نه فقط به عنوان یک تاکتیک، بلکه به عنوان استراتژی هم تعیین کنیم. وضعیت بالفعل پیشاهنگ، نیروی بالفعل آن، تواناییهای بالفعل آن و خصلت رابطه او با توده‌ها در انتخاب مبارزه مسلحانه به عنوان هم استراتژی، هم تاکتیک دخالت داشت. و همچنین رکود و خمود توده‌ها و سوابق مبارزاتی خلق ما و نتایج حاصل از آن مبارزات باز هم در انتخاب مبارزه مسلحانه به عنوان شکل اصلی مبارزه نقش ایفا می‌نمود.

بنابراین توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه بر اساس یک عامل، بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر نادرست است. دیکتاتوری یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت. ممکن است گفته شود، ما می‌خواستیم عامل اصلی را تعیین کنیم. اتفاقاً نکته در همین جا است که از میان این عوامل، هیچکدام نمی‌توانند عامل اصلی باشند، بلکه عامل اصلی چگونگی وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی است. این عامل است که تعیین‌کننده تاکتیکهای انقلابی است و تمام عوامل یادشده در متن این دو قابل بررسی هستند.

مثلاً وقتی ما از سرکوب سیستماتیک رژیم منفور شاه صحبت می‌کردیم و یا وقتی عدم وجود جنبشهای وسیع خودبه‌خودی را به دیکتاتوری شاه و تبلیغات جهنمی او نسبت می‌دادیم، در حقیقت به چگونگی توازن نیروهای خلقی و ضدخلقی اشاره می‌نمودیم.

به نظر من جملاتی که از "مصاحبه" نقل شد، مبارزه مسلحانه را فقط در رابطه با دیکتاتوری سیاه تبیین می‌کند و این همان چیزی است که بیژن جزنی برجسته‌ترین نماینده آن بوده است. این موضع درست به علت نادرست بودن خود، موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف می‌کند و در ثانی موجب می‌شود که ایده‌های بیژن جزنی از طریق ما و زیر نام رفیق مسعود، همچنان به حیات خود

ادامه دهد. (۱)

۲. "مصاحبه" تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه می‌داند و این دقیقاً همان تز جزنی است. صفحه ۲۵ را بخوانید. اینگونه نوشته شده است:

"ج: بلی خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد. تا وقتی شاه بود، این مبارزه به صورت مبارزه با حکومت شاه متجلی می‌شد." (۲)

شاید این جمله به خودی خود قابل توجیه و تفسیر باشد. ولی جملات بعدی کاملاً روشن می‌سازد که این تز هیچ تفاوتی با تز "هرم تضاد" بیژن جزنی ندارد. بیژن می‌گفت: تضاد خلق و امپریالیسم در مراحل مختلف خود را در یکی از این وجوه نشان می‌دهد. مثلاً در این مرحله (و در آن مرحله) تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه تجلی تضاد بین خلق و امپریالیسم است و در نتیجه تضاد عمده است. به این جملات دقت کنید:

"س: یعنی شما می‌گوئید جنبش با شکست روبرو شد؟

ج: به هیچوجه. من به آینده بسیار خوش بینم. خلق باید بداند که هنگامیکه به مبارزه جدی برمی‌خیزد، همه دشمنانش متحد می‌شوند و همه سلاح‌ها و شیوه‌های مبارزه خود را صیقل می‌دهند و در مقابل او قرار می‌گیرند. خلق ما بالاخره می‌بایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است." (ص ۲۶ و ۲۷)

رفقا! روی سطوری که بر آن تاکید شده است دقت کنید. "خلق ما بالاخره می‌بایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته است." امروز چه روزی است؟ روزی است که "شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است."

خوب، طبق تعاریف ساده و رایج، تضاد عمده، تضادی است که حل تضاد اصلی منوط به حل آن است. در حقیقت جملات بالا اینرا می‌گویند: برای اینکه مبارزه قطعی را آغاز کنیم ابتدا می‌بایست شاه را بیرون می‌رانیم. جملات بالا اینرا می‌گویند: شاه را بیرون رانیم. اکنون نوبت امریکاست و مبارزه قطعی تازه آغاز شده است (البته در متن می‌گوید نزدیکتر شده است). می‌بینید که باز هم به همان تز معروف جزنی می‌رسیم، یعنی به تز عمده بودن تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه. حتی این جواب که "نه، من اعتقاد ندارم که جنبش شکست خورده است" بر منطقی غلط استوار است، نه بر منطقی درست. از آنجا جنبش شکست نخورده است که ابتدا می‌بایست شاه را انداخت، بنابراین ما در آن مرحله پیروز شدیم و سرنگونی شاه یک پیروزی مرحله‌ای بود و اکنون زمان مبارزه جدی

۱. البته نکات دیگری هم از همین سطور (آنچه که از مصاحبه نقل شد) می‌تواند مورد بحث قرار گیرد اما فعلاً فرصت آن نیست تا به جزئیات پرداخته شود و هدف آن است که خطوط اساسی بررسی گردد. به همین جهت از آن مباحث صرف نظر می‌کنیم و این شیوه را در بقیه موارد نیز ادامه خواهیم داد.

۲. در دنباله این مباحث تزهایی ارائه می‌شود که سراپا نادرست است. حداکثر اینکه بسیار بسیار بد بیان شده است و تنها با تعبیر و تفسیرهای فراوان می‌توان آنرا توجیه نمود. مثلاً اپوزیسیون درونی طبقه حاکمه را در کنار خلق قرار می‌دهد. این نادرست است. وقتی نیروی در کنار خلق قرار می‌گیرد که منافع اساسی مشترکی با خلق داشته باشد. اپوزیسیون درونی طبقه حاکمه هیچ منافع مشترکی با خلق نداشت، فقط می‌خواست از نیروی خلق و با فریب توده‌های تحت‌ستم برای برکناری شاه استفاده کند. به نظر می‌رسد بار دیگر ایده بیژن جزنی خود را نشان می‌دهد. تنها به یک شرط می‌توان اپوزیسیون درونی طبقه حاکمه را در کنار خلق قرار داد و آن این است که قبول کنیم در آن مرحله تضاد عمده جامعه ما، تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه است و در نتیجه هر کس در مقابل دیکتاتوری شاه قرار گیرد، در صف خلق جای می‌گیرد. برای کسانی که با ایده‌های "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" آشنائی دارند روشن است که هیچگاه رفیق مسعود قضایا را به این شکل نمی‌دیده است.

و قطعی فرار سیده است. فکر نمی‌کنم این منطق و شیوه تفکر از آن رفیق مسعود باشد.

۳. آنچه که درباره ایثار تاریخی پرولتاریا گفته می‌شود باز هم حامل نظرات بیژن است. به این جملات دقت کنید:

"..... می‌فهمید، گمان نکنید که ما نمی‌فهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات می‌دادیم، کاملاً آنچه را که رخ داد پیش‌بینی می‌کردیم. ایثار تاریخی پرولتاریا و بزرگ منشی این طبقه در همین است که بند را از پای دژ خیمان خویش باز می‌کند، درحالی‌که خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر بازکردن زنجیرهای پای خود می‌افتد که دیگر همه را از اسارت رهانیده باشد و چاره‌ای هم جز این ندارد که فداکار و باگذشت باشد. (ص ۵۲ و ۵۳)

"گمان نکنید که ما نمی‌فهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات می‌دادیم" همانطوریکه از دنباله آن معلوم می‌شود، سطر مذکور دال بر حرکتی آگاهانه از جانب پرولتاریاست. این واقعیت ندارد. حقیقت این است که پرولتاریا در جریان انقلاب حرکتی آگاهانه به مفهوم مارکسیستی آن نداشته است و ثانیاً اینکه هیچ نماینده سیاسی واقعی نیز نداشت. اما نمی‌خواهم بر این قسمت از مسئله تاکید کنم، تاکید من بیشتر بر مسئله دیگری است:

گفته می‌شود که ما می‌فهمیدیم که چه کسانی را از اسارت نجات می‌دادیم و در دنباله آن از ایثار و گذشت پرولتاریا و چاره‌ناپذیری آن صحبت به میان می‌آید یعنی در حقیقت آن یک مرحله ضروری بود که می‌بایست از سر گذراند و ما مجبور بودیم که آنرا از سر بگذرانیم، شرایط تاریخی طوری بود که نمی‌توانستیم هژمونی خود را اعمال کنیم و در این راه نیز چاره‌ای نبود. بار دیگر تضاد عمده بیژن جزنی خود را نشان می‌دهد، حتی با انکار هژمونی پرولتاریا.

۴. نظراتی که درباره آیت‌الله خمینی می‌آید باز هم از همان دیدگاه آب می‌خورد. گفته می‌شود که آیت‌الله خمینی تا قبل از سقوط شاه رهبری مبارزه ضد امپریالیستی را به عهده داشت، ولی پس از آن آگاهانه پرچم این رهبری را به دور افکند. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آقای خمینی در پروسه مبارزه اخیر خلق ما هیچگاه ضد امپریالیست بوده است؟ به نظر ما این با ایده آثار دیگر ما کاملاً مغایرت دارد.

تا وقتی که مبارزه ضد امپریالیستی در مبارزه با شاه "متجلی" می‌شده آقای خمینی می‌توانست این مبارزه را رهبری کند. ولی اکنون که هنگام مبارزه‌های جدی و قطعی نزدیک شده است، آقای خمینی ناتوان است. در اینجا همانطور که در قسمت دوم اشاره کردیم، هرگونه مبارزه با شاه بدون در نظر گرفتن محتوای طبقاتی آن، مبارزه‌ای ضد امپریالیستی تلقی می‌شود. مرز بین مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها و مخالفت آقای خمینی با شاه مخدوش می‌شود. همانطور که مشاهده می‌شود، چه در قسمت تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه و چه در تشخیص تضاد عمده و اصلی جامعه، "مصاحبه" کاملاً و صراحتاً موضع بیژن جزنی را می‌گیرد و همه جنبش کمونیستی می‌دانند که این موضع در ضدیت کامل و رویاروی موضع رفیق مسعود قرار دارد.

۵. برخورد "مصاحبه" با "مذهب" به‌غایت غیر مارکسیستی-لنینیستی است و به‌یچوجه قابل توجیه نیست:

"برای کمونیستها مبارزه با مذهب به‌یچوجه هدف نیست، بلکه مبارزه با مذهب را فقط در کادر مبارزه طبقاتی انجام می‌دهند. یعنی در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه می‌کنند نه با مذهب استثمارشوندگان. به هر حال هرگز صرفاً به مبارزه ضد مذهبی نمی‌پردازند" (ص ۳۳) شاید منظوری که در پشت این جملات است بد بیان شده است. ولی به‌هرحال این احکام ضد مارکسیسم-لنینیسم هستند. کمونیستها اعتقاد دارند: مذهب افیون توده‌هاست. زیرا مذهب بیان

از خودبیگانگی انسان است. مذهب با حواله دادن تمام تواناییها و نارسائیها به "مشیت الهی" پراتیک انسانها را از محتوای غنی قابل حصول آن تهی می‌سازد. سلطه مذهب بر اذهان توده‌ها چون سدی محکم مانع از آن می‌شود تا آنها تواناییهای بالقوه خود را درک کنند یا به درک درستی از انرژی واقعی خود دست یابند و این همه باعث می‌شود تا انسانها نتوانند از اعمال خود درکی درست به دست آورند و جهان را آنگونه دگرگون سازند که باید بسازند، که جهان را آنگونه بشناسد که هست و مارکسیسم که یک شیوه علمی تفکر است و همواره در پی آن است تا واقعیت را آنطور بشناسد که هست، نمی‌تواند برای یک لحظه تفکر مذهبی را قبول نماید. و به همین جهت این حقیقت دارد که کمونیستها دشمن مذهب‌اند و این فرقی ندارد، چه مذهب استثمارکنندگان باشد، چه مذهب استثمارشوندگان.

دو مسئله را نباید با یکدیگر قاطی کرد: اول آنکه نباید مبارزه با مذهب را به معنای ضدیت با نیروی طبقاتی انقلابی که اعمالش دارای لفافه مذهبی است اشتباه گرفت و دوم اینکه ضرورت مبارزه با مذهب را با یک شکل مشخص از آن نباید تداعی کرد. برای کمونیستها مبارزه با مذهب ضروری است، کمونیستها همواره با مذهب به‌عنوان یکی از اشکال ایدئولوژی مبارزه کرده‌اند و خواهند کرد. اینکه این مبارزه در چه شکل مشخصی صورت پذیرد، اینرا دیگر شرایط تعیین می‌کند. وقتی ما می‌گوئیم باید ذهن طبقه کارگر را از تمام توهمات بزدانیم، وقتی از مبارزه ایدئولوژیک در درون طبقه کارگر صحبت می‌کنیم، وقتی از بالا بردن "شعور طبقاتی" سخن می‌گوئیم، در همه اینها مبارزه با مذهب نهفته است. ممکن است این مبارزه خود را در اشکالی بروز دهد که محتوای آن تا اندازه‌ای پوشیده باشد، ولی در هر صورت این مبارزه انجام می‌پذیرد. در شرایط ما این مبارزه از طریق مادی کردن یک سری ایده‌های انقلابی که دارای مبنای ماتریالیستی هستند و خارج کردن ایده‌های مذهبی از مدار پراتیک طبقاتی صورت می‌پذیرد. در ظاهر مستقیماً به مذهب حمله نمی‌شود، بلکه کوشش می‌شود تا آنرا به امری خصوصی تبدیل کنیم تا بر اساسی‌ترین حوزه طبقاتی اثر تعیین‌کننده بگذارد. بعدها با آموزش و پرورش، انقلاب فرهنگی و غیره با مذهب مبارزه می‌شود. بنابراین این حکم درستی نیست که ما در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه می‌کنیم.

۶. در صفحه ۶۲ اینطور آمده است (اینرا "ستادی"ها هم از موضع خود انتقاد کردند):
"ولی می‌دانید که مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بی‌معناست؟ و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی مبارزه برای آزادی و دمکراسی تبدیل می‌شود. می‌دانید که مبارزه برای آزادی و دمکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است و تا این طبقه برنیفتد، دمکراسی به وجود نمی‌آید. ملاحظه می‌کنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل می‌شود همین پروسه را دقیقاً در جریان مبارزات یک ساله اخیر مشاهده کردید؟"

اینکه مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بی‌معناست، درست نیست. فاکتها و واقعیات تاریخی برخلاف این گواهی می‌دهند. حتی در ایران، علیرغم همان دیکتاتوری سیاه، مبارزه صنفی طبقه وجود داشت، اما مشخصه این مبارزه خصلت انفعالی آن بوده است. مبارزه صنفی برای سود ویژه، مبارزه در رابطه با طرح طبقه‌بندی مشاغل، حتی اعتصابات کارگری بدون وجود شرایط دمکراتیک هستند که ایران ما شاهد آن بوده است. مبارزه مسلحانه، اینرا که در شرایط دیکتاتوری توده‌ها می‌توانند به مبارزه سیاسی دست بزنند انکار نمی‌کند، آن ایده‌ها که در میان بسیاری از هواداران جنبش مسلحانه رواج داشت و هنوز هم رواج دارد، یک درک نادرست از تئوری "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" است. وقتی رفیق مسعود می‌گوید مبارزه مسلحانه زمینه تمام اشکال دیگر مبارزه است، پس امکان وقوع و حدوث، امکان مادیت یافتن آن اشکال را قبول می‌کند. بحث اصلی مبارزه مسلحانه بر سر رابطه اشکال مختلف مبارزه با یکدیگر و نقش هر یک از آنها در

مبارزه ضد امپریالیستی خلق ماست. بحث بر سر این است که اشکال صنفی و یا صرفاً سیاسی مبارزه بدون مبارزه مسلحانه نمی‌تواند راه به‌جائی ببرد و اینکه تمامی این اشکال باید در جهت تقویت این شکل اصلی به کار افتند و نیروها را هر چه بیشتر باید به درون شکل اصلی کانالیزه نمود. به‌نظر من دو مسئله مهم را باید از یکدیگر تفکیک نمود: یکی پراتیک و دیگری نتیجه پراتیک است. مسئله این نیست که مبارزه صنفی هرگز در جامعه ما نمی‌تواند صورت پذیرد، بلکه مسئله این است که نتیجه و اهمیت این مبارزه چیست. کارگران اعتصاب می‌کنند، ولی این اعتصاب سرکوب می‌شود و بنابراین لاف‌طی یک مدتی، نه تنها باعث خیزش پتانسیل انقلابی نمی‌گردد، بلکه باعث دل‌سردی و رویگردانی هر چه بیشتر آنها از امر مبارزه می‌شود، بنابراین شیوه مبارزه اعتصابی به‌خودی‌خود نمی‌تواند امر مبارزه را تداوم بخشد.

وقتی ما می‌گفیم و می‌گوئیم شیوه حل تضاد بین خلق و امپریالیسم در جامعه ما جنگ طولانی توده‌ای است، این بدان معنی نیست که توده‌ها خود دست به قیام شهری نزنند، ولی خوب نتیجه چه می‌شود؟ یک تئوری انقلابی، مشی انقلابی و پراتیک انقلابی خود را طوری تدوین می‌کند که به نتیجه مشخص انقلابی برسد و باید توده‌ها را قانع کند تا برای رسیدن به آن نتیجه از شیوه‌های مشخصی استفاده کنند. مبارزه مسلحانه امکان حدوث و وقوع اشکال دیگر مبارزه را انکار نمی‌کند و حتی آنرا رد نیز نمی‌کند، بلکه اعتقاد دارد که به‌طور کلی نه مبارزه صنفی و نه مبارزه صنفی-سیاسی در شرایط سلطه حاکمیت امپریالیستی نمی‌تواند به‌خودی‌خود مناسبات آنها را با دولت و حاکمیت تغییر دهد، بلکه شرط چنین تغییری در قبول مبارزه مسلحانه به‌عنوان شیوه اصلی مبارزه است.

بین آنچه که پیشاهنگ از قانونمندیهای حرکت جامعه درک می‌کند و وظیفه دارد تا منطبق با آن، شیوه‌های تغییر آنرا تعیین کند و آنرا به توده‌ها بفهماند و آنچه که توده‌ها مستقل از او انجام می‌دهند باید تفاوت قائل شد. پیشاهنگ با درک قانونمندیها به این نتیجه می‌رسد که تنها از طریق مبارزه مسلحانه می‌توان رژیم را در هم شکست و امپریالیستها را بیرون نمود، ولی توده‌هایی که هنوز جذب پیشاهنگ خود نگشته‌اند، الزماً آنگونه عمل نمی‌کنند که پیشاهنگ می‌خواهد. مثلاً آنها اعتصاب می‌کنند و در همان شکل از مبارزه برای مدتی درجا می‌زنند. اینکه این همه می‌گوئیم یکی از وظایف پیشاهنگ ارتقاء سطح مبارزه توده است، از همین حقیقت عملی نتیجه می‌شود. اما توده‌ها در یک پروسه که متناظر با کسب تجربه و عمیق شدن هر چه بیشتر پیوند پیشاهنگ و توده است، قول پیشاهنگ راستین را قبول می‌کنند و رهبری او را می‌پذیرند. مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی بلافاصله به مبارزه نظامی تبدیل می‌شود و از نظر عملی نیز در جامعه ما این تز فاقد مینای مادی است. اما مبارزه مسلحانه این اعتقاد را داشت و تجربیات مبارزه آنرا ثابت کردند که شرط ارتقای مبارزه توده‌ها و دستیابی به اهداف مشخص انقلابی در تبدیل اشکال صنفی یا سیاسی مبارزه به مبارزه مسلحانه است. اینکه در "مصاحبه" جریانات یک‌سال اخیر شاهد مثال آورده می‌شود، نادرست است.

حالات مختلف عملکرد یک قانون را باید به درستی تشخیص داد و آنها را از یکدیگر به درستی تفکیک کرد. وقتی سنگی را به آسمان پرتاب می‌کنیم و به زمین برمی‌گردد، در واقع از قانون جاذبه زمین تبعیت کرده است. همین‌طور وقتی هواپیمائی در آسمان سیر می‌کند، باز هم از قانون جاذبه زمین تبعیت می‌کند. منتهی این دو پدیده، دو حالت مختلف از عملکرد قانون جاذبه زمین هستند. هم وقتی اعتصابات و شورشهای مردمی سرکوب می‌شوند و دریای طوفانی توده فرومی‌تشنند و هم وقتی که اعتصابات صنفی به سرعت به مبارزات سیاسی و مبارزات سیاسی به سرعت به مبارزه نظامی تبدیل می‌شوند، هر دو از یک ضرورت ناشی می‌شود. منتهی حالات مختلف آن هستند. باید بین آنچه که انسانها باید انجام دهند و آنچه که انجام می‌دهند، تفاوت قائل شد.

مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل نشده، بلکه تنها در مقطعی از طول پروسه بود که ضرورت خود را بدین شکل نشان داد.

۷. "وقتی می‌گوئیم عضو سازمان باید سیاسی- نظامی باشد، عده‌ای روترش می‌کنند و می‌گویند نه این درست نیست، باید فقط سیاسی باشد. مگر سیاسی- نظامی چیزی بیشتر از سیاسی نیست؟ از این "بیشتر" طبقه کارگر چه ضرری می‌بیند اگر کادر سازمان علاوه بر مهارت‌های سیاسی از مهارت‌های نظامی برخوردار باشد، ضررش به چه کسی می‌رسد؟" (ص ۶۷)

این استدلال درباره امر مهمی همچون امر سیاسی- نظامی بودن سازمان، استدلالی کاملاً نادرست است. درحقیقت با توجه به جملات بالا، سازمان سیاسی- نظامی چنین تعریف می‌شود: سازمانی که افرادش علاوه بر داشتن مهارت سیاسی دارای مهارت نظامی نیز هستند. این تعریف به نظر من درست نیست. سازمان سیاسی- نظامی با عملکرد سیاسی- نظامی و مشی سیاسی- نظامی تعریف می‌شود. سازمانی که اهداف سیاسی را اساساً با اتکاء به تاکتیک‌های نظامی به پیش می‌برد. البته مسلم است که شرط انجام این وظایف آن است که افراد آن علاوه بر دارا بودن مهارت‌های سیاسی، دارای قابلیت‌های نظامی نیز باشند.

در ضمن، این استدلال که این بیشتر از آن است و یا اینکه چه ضرری دارد، ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی مسئله را مخدوش نموده و یک اختلاف بزرگ با اپورتونیست‌ها را تا سطح یک اختلاف مربوط به مسائل "فنی" پایین می‌آورد. شاید رفقا اطلاع داشته باشند که حتی حزب رنجبران نیز به افراد خود آموزش نظامی می‌داد، یعنی واقعاً اعتقاد داشت که این امر ضرری ندارد که هیچ، فایده هم دارد، ولی معذالک چه کسی سازمان آنها را می‌تواند سازمان سیاسی- نظامی قلمداد کند.

نتیجه‌گیری:

از "مصاحبه" چه می‌ماند؟ به عقیده من آنچه که درخور اخذ کردن است دو شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" و "پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری" است. به‌طور کلی "مصاحبه" مواضع ایدئولوژیک- سیاسی ما را پایین می‌آورد و وضعیت ما را در مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیست‌ها دشوار می‌سازد. به همین جهت اعتقاد دارم باید "مصاحبه" را به کنار نهاد. من بر خلاف این عقیده هستم که "مصاحبه" را بازگوکننده چریک‌های فدائی خلق می‌داند. مبنای "مصاحبه" بر پایه نظرات رفیق مسعود احمدزاده استوار نیست. به اعتقاد من هنوز هم جزوه "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" مبنای تفکر چریک فدائی خلق است و فکر می‌کنم در همین مختصر نشان داده باشم که محتوی و مضمون "مصاحبه" در خطوط اساسی خود، در مقابل و ضدیت کامل با اندیشه‌های "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" قرار می‌گیرد.

با ایمان به پیروزی راهمان

(خ) ۵۹/۳/۱۳

نویسنده مقاله از ارتش رهائی‌بخش خلق‌های ایران

پاسخ به مقاله اول رفیق (خ)

مقدمه

این درست است که در تحلیل نهائی منافع طبقاتی هر فرد است که او را در صف انقلاب یا ضدانقلاب (مستقیم یا غیرمستقیم) قرار می‌دهد، ولی اینهم واقعیتی است که افراد می‌توانند در پروسه‌ای با کسب ایدئولوژی انقلابی یا غیرانقلابی در این یا آن صف قرار بگیرند و گذشته از این، یک فرد انقلابی ممکن است در شرایط خاص مبلغ ایدئولوژی غیرانقلابی شود، یعنی اپورتونیزم را اشاعه دهد و پس از برخورد به خود، موضع خود را اصلاح نماید. عوامل مختلفی در کشاندن یک فرد انقلابی به دفاع از نظرات اپورتونیستی دخالت می‌کنند. بی‌تجربگی، خصوصیات خرده بورژوائی، از جمله این عوامل هستند. تشخیص‌طلبی، میل به فراکسیون‌بازی و خصلتی از این قبیل ممکن است برای مدتی انقلابی‌ترین افراد را نیز به خود آلوده کند. بنابراین آنچه در مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان الزام‌آور است، توجه کامل به این مسئله است.

باید در درون یک تشکیلات کمونیستی کوشش شود مبارزه ایدئولوژیک در فضای سالم و بدون جنجال و عصبانیت جریان یابد و آنطور که رفیق مائو می‌گوید، مبارزه ایدئولوژیک درونی باید بر مبنای اقتناع باشد. مائو به این اصل تا آن حد معتقد است که می‌گوید "حزب باید از یکسو مبارزه‌های جدی علیه نظرات نادرست انجام دهد و از سوی دیگر به رفقایی که مرتکب اشتباه شده‌اند امکان دهد تا به اشتباهات خود پی‌ببرند، ولی چنانچه افرادی که مرتکب اشتباه شده‌اند، روی اشتباه خود بایستند و آنرا عمیق‌تر کنند، آنگاه ممکن است این تضاد به آنتاگونیزم بدل شود" (چهار رساله فلسفی - درباره تضاد). ملاحظه می‌شود آن فضا و روحی که در این جملات مائو وجود دارد، روح اقتناع و فضای امکان دادن به فرد برای تصحیح اشتباهات خود است.

به‌نظر من شیوه‌ای که رفیق "خ" در مقاله خود به کار می‌برد، مغایر با مطالب فوق است. او به راحتی حرمت یک اثر تشکیلاتی را که حداقل مهر انتشارات چریکهای فدائی خلق خورده است، می‌شکند و اثری که در شرایط بعد از قیام رهنمای عمل ما شمرده می‌شود و خط حرکت سازمان ما با آن شروع شده بود را با جملاتی از قبیل "مصاحبه روح بیژن جزنی را زنده کرده است"، "این تکرار دوباره کاری است که بیژن تحت نام مسعود انجام داد" و غیره مردود می‌شمارد و حتی کوشش نمی‌کند بعد از اظهار مطالبش چنین نتیجه‌سنجینی را القاء نماید. رفقا باید توجه داشته باشند، صحبت ما در حوزه تجرید نیست که گفته شود، به هر حال این نظر رفیق "خ" است. بی‌شک ارائه نظر در چارچوب تشکیلاتی، تعینات و محظورات انقلابی خاصی را می‌طلبد که با ارائه آن در محیطی خارج از این چارچوب بسیار متفاوت است. بنابراین مطلب این نیست که رفیق چیزی را که معتقد است ننویسد، بلکه صحبت بر سر چگونه نوشتن است، صحبت بر سر نقد سازنده است، نقدی که در عین افشای انحراف، در عین برخورد قاطع و صریح، رفقا را به برخوردهای فعال و خلاق در جهت پیشبرد مشی انقلابی و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان رهنمون شود، ولی آنهمه تاکید روی چند جمله از طرف رفیق "خ" و نتیجه‌گیری از آن که روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده، چه چیزی جز احساس خلاء در سازمان می‌توانست به وجود آورد؟ روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده می‌شود. نتیجه منطقی آن چیزی نمی‌تواند باشد جز آنکه مصاحبه را از سری انتشارات خود حذف کنیم! بسیار خوب، ولی به شرطی که ادعا نداشته باشیم خطوط اساسی مشی ما در شرایط جدید و وظایف انقلابی ما در این مرحله همانهاییست که در مصاحبه تعیین شده، به شرطی که چیزی از مصاحبه باقی نگذاریم و نگوئیم دو شعار از آن اخذ کردنی است.

ولی رفیق "خ" با اتهام زنده شدن روح بیژن جزنی در مصاحبه، چه به‌جای آن می‌گذارد به جای آن

خطوط اساسی که در مصاحبه ترسیم شده؟! هیچ چیز نمی‌گذارد.
آنچه را که من انتقاد غیرسازنده می‌نامم و بحثی که بر سر "چگونه نوشتن" می‌کنم، در حقیقت با توجه به مطالب فوق است. آیا رفیق "خ" موضع‌گیری و خطوط اساسی‌ای را که مصاحبه ترسیم می‌کند، انقلابی می‌داند و قبول دارد؟ با کمال تعجب باید گفت بلی. او با لحنی که نمی‌توان آنرا لحن تحقیرآمیز تلقی نکرد^(۱) می‌گوید: "از مصاحبه چه می‌ماند؟ به عقیده من آنچه که در خور اخذ کردن است، دو شعار پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها و پیش به سوی تشکیلات هسته‌های مسلح کارگری است".
از مصاحبه چه می‌ماند؟ فقط موضع‌گیری انقلابی و خط اساسی انقلابی آن با این حال روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده و چریکهای فدائی خلق غافلند که اندیشه‌های منحنی بیژن بار دیگر تحت نام رفیق مسعود ارائه می‌شود؟!!

آیا موضع رفیق "خ" در مورد نوشته‌های بیژن جزنی هم اینچنین است؟ اگر جواب منفی است، آیا برخورد رفیق نسبت به مصاحبه غیرمسئولانه نیست که موضع‌گیری مصاحبه را انقلابی می‌داند، ولی با تاکیدات فراوان (بهتر است بگویم با جنجال) مصاحبه را تجسم روح بیژن می‌خواند؟ آیا مقاله رفیق "خ" کوهی نیست که موش می‌زاید؟

این بی‌حرمتی نسبت به یک اثر سازمانی، آنهم اثری با آن مشخصات که شرحش رفت، بدون آنکه خود رفیق "خ" بداند و بخواهد جز در جهت بی‌ارزش خواندن و بالاتر از آن، در جهت نفی مسائل اساسی مطروحه در مصاحبه نمی‌تواند قرار بگیرد. چگونه می‌توان سیر واقعیت‌های جامعه را گواهی بر درستی خطوط اساسی مصاحبه گرفت و آنرا (مصاحبه را) بر سر اپورتونیستها کوبید که، دیدید که ما درست می‌گفتیم (کاری که انجام می‌دهیم و کاملاً در آن محق هستیم)، درحالیکه این تفکر القاء می‌شود که مصاحبه روح بیژن جزنی را زنده کرده است؟ کدامیک را باید قبول کرد و کدامیک در جهت پیشبرد مشی و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان ماست؟ اشتباه نشود، صحبت بر سر آن نیست که هیچ انتقادی نمی‌توان و نباید به این یا آن جمله مصاحبه کرد، صحبت بر سر درستی یا نادرستی جهت‌گیری و موضع سیاسی-ایدئولوژیک مصاحبه است. (رفیق "خ" نمی‌گوید این یا آن جمله مصاحبه بیژنیستی است، بلکه می‌گوید به‌طور کلی مصاحبه روح بیژن را زنده کرده است). همچنین رفقا باید بدانند پاس داشتن حرمت یک اثر تشکیلاتی از نظر اخلاقی مطرح نیست. کلمه "حرمت" درس اخلاق را در ذهن رفقا زنده نکند، بلکه مسئله را از دیدگاهی بنگرند که رفیق مائو می‌آموزد، به تعیینات تشکیلاتی و به مسئولیتهایی که از این نظر بر دوش هر رفیق انقلابی است فکر بکنند، هستی ما در هستی تشکیلات ماست، باید آنرا از نادرستی‌ها پیراست، ولی فقط از نادرستی‌ها، نه اینکه نادرستی‌های اعتقادی خود را آنقدر بزرگ جلوه داد که درستی‌ها را نیز با خود ببرد یا کم‌رنگ بنماید.

امیدوارم با برخورد فعال و مسئولانه همه رفقا بتوانیم با روشی کاملاً درست و روشن بحث‌هایمان را پیش ببریم.

۱. اپورتونیستها (در گذشته) در حرف می‌گفتند چون جامعه ما مثل جامعه چین تحت سلطه است، نابودی امپریالیسم (مثل چین و ویتنام) در پروسه جنگ توده‌ای طولانی امکانپذیر است. ظاهراً ما و آنها استراتژی همسان داشتیم، ولی واقعیت اینطور نبود. چرا که آنها با الگوبرداری از انقلاب چین، با خط مشی صرفاً سیاسی می‌خواستند ابتدا حزب درست کنند، یعنی در عمل به آنچه که ادعا می‌کردند، عمل نمی‌نمودند. در واقعیت مشخص ایران، اعتقاد به جنگ مسلحانه طولانی با خط مشی مسلحانه مشخص می‌شود. بنابراین بدون توضیح این مطلب (ضرورت خط مشی مسلحانه در ایران) و با توجه به تجارب انقلاب چین و ویتنام که ابتدا به کار سیاسی-تشکیلاتی پرداختند، نمی‌توان با ذکر اعتقاد به جنگ طولانی، الزاماً اعتقاد به مشی مسلحانه را توضیح داد یا حداقل آنرا در شرایط ایران توضیح داد.

۱. وقتی رفیق در مقابل آن همه اتهاماتی که به مصاحبه وارد می‌آورد می‌نویسد "از مصاحبه چه می‌ماند و " اصولاً باید از نظر وی یکی دو چیز پیش‌پاافتاده نمانده باشد و بالتبجیه دو شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" و "پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری" هم چیز مهمی نیستند. بهتر است در اینجا این تذکر را هم بدهم که رفیق "خ" فراموش کرده است که ما با تمام نواقص و اشتباهاتمان، تنها بازماندگان چریکهای فدائی خلق شهید بودیم که با طرح و الهام از این یکی دو شعار "پیش‌پاافتاده" و دیدگاهی که پشت آنهاست توانسته‌ایم نام و اندیشه رفقای شهیدمان را زنده نگهداریم و نسبت به آنچه که انقلابی است تعصب یک چریک فدائی خلق را داشته باشیم، می‌توانیم سازمان را در ابعادی وسیع‌تر و با محتوایی پربارتر احیاء کنیم و در خدمت خلق قرارش دهیم.

رفیق "خ" معتقد است تبیین مصاحبه از ضرورت مبارزه مسلحانه یک تبیین نادرست است و برای اثبات سخن خود این جمله از مصاحبه را نقل می‌کند:
"س- ببخشید، ممکن است پیش از ادامه خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه را که این روزها خیلی از آن صحبت می‌شود تشریح کنید.

ج- با کمال میل، و اساساً این را برای ادامه صحبت لازم می‌دانم. تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از "انقلاب سفید" بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده، قرار دارد و توضیح می‌دهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و ده‌ها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچ‌گونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی می‌توان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر، بدون تکیه به قهر می‌توان سازمان سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود، غیرممکن است. و برای این مطالب چه دلایلی بارزتر از خود واقعیت است. بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی- نظامی به وجود می‌آید که لازمه تحقق آن است" و نتیجه می‌گیرد که از نظر مصاحبه ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در دیکتاتوری وحشیانه حکومت نهفته است. و بدون آنکه حتی نقل‌قولی از بیژن جزنی که گویا همان ایده مصاحبه را مطرح می‌کند، ذکر کند، حکمی قاطع و "بی‌چون و چرا" صادر می‌کند که روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده و بسیار خوب، از قدیم گفته‌اند مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد. ولی برای مارکسیست‌ها به هیچ‌وجه جایز نیست به تبع یک فرد عامی رفتار کنند. اگر بیژن جزنی مدام از دیکتاتوری اسم می‌برد، روی آن تکیه می‌کند، نابودی دیکتاتوری را پیش‌شرط رسیدن به آستانه انقلاب و مبارزه ضد امپریالیستی می‌پندارد، دلیل نمی‌شود هر جا به کلمه دیکتاتوری یا استبداد برخوردیم، به یاد بیژن جزنی بیافتیم و آنرا رد کنیم. آخر دیکتاتوری واقعیتی است و ما هم حق داریم و باید با تفسیر و برداشت خودمان به آن توجه نمائیم. بنابراین بیاید ابتدا بیژن جزنی را کنار بگذاریم و فقط به آنچه در مصاحبه آمده است فکر کنیم:

بورژوازی وابسته کاملاً بر اقتصاد ما غالب است و در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد است.

آیا این جملات درست است؟ آیا این واقعیتی است که استبداد و دیکتاتوری، آن شکل حکومتی است که ذاتی حاکمیت امپریالیستی می‌باشد؟ در مصاحبه گفته شده استبداد فقط یک شکل است که در قالب محتوایی به اسم حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم (در ایران) خود را نشان می‌دهد. در اینجا به صراحت و وضوح کامل بیان می‌شود که دیکتاتوری لازمه حاکمیت امپریالیستی است و از آن منفک

نیست.

به اعتقاد من رد این حکم و جدا کردن دیکتاتوری از حاکمیت امپریالیستی یعنی تعیین خاص قائل شدن به دیکتاتوری همان ایده حزب توده است که بیژن جزنی به روشنی مطرح می‌کند. ولی قبل از ذکر جملات جزنی، لازمست بگویم که رفیق "خ" با تمام اظهار نفرتی که از تزه‌های جزنی می‌کند، در مقاله "نقدی بر مصاحبه" حداقل در این قسمت از این ایده‌ها تبعیت می‌کند. خواهیم دید چگونه، ولی ببینیم جزنی در این مورد چه می‌گوید: "به‌نظر من جنبش حاضر که مرحله‌ای است از جنبش رهائی‌بخش خلق، با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می‌شود"، "در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای نمی‌تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد درحالی‌که تکامل اجتماعی در جامعه ما به مرحله‌ای رسیده است که برای انقلاب دمکراتیک توده‌ای می‌بایست تدارک ببینیم، معذالک تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است" و "در اینجا مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری شاه، مبارزه‌ای رهائی‌بخش است و ماهیت دمکراتیک دارد، ولی دربرگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست" (البته اگر فرصت می‌بود، جملات آشکارتر از اینها می‌شد از آثار جزنی نقل کرد). به‌طور کلی جزنی می‌گوید تضاد عمده ما اکنون دیکتاتوری شاه است (دیکتاتوری که قائم به ذات است) و ابتدا باید این دیکتاتوری را از بین برد تا نوبت مبارزه با ضدخلق، یعنی "امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها" فرا رسد، یعنی نابودی دیکتاتوری پیش‌شرط نابودی سلطه امپریالیستی است.

به‌نظر من مقایسه دو مطلب مصاحبه و نوشته جزنی خود گویاست که تفاوت از کجا تا به کجاست. حداقل این مطلب آشکار است که چگونه اولی دیکتاتوری را شکل حکومتی حاکمیت امپریالیستی می‌داند و نابودی این شکل را بدون نابودی محتوای آن، یعنی حاکمیت امپریالیستی، غیرممکن می‌داند و دومی به وضوح می‌گوید که دیکتاتوری دارای تعیین خاصی است و از حاکمیت امپریالیستی جداست (ابتدا باید دیکتاتوری را از بین برد، بعد امپریالیسم را)، ولی باید مطلب را ادامه داد. همه رفقا می‌دانند که رفیق مسعود در تبیین ضرورت مبارزه مسلحانه، مسئله علت عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی را در ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. چرا؟ چه نتیجه‌ای رفیق از این بررسی می‌گیرد؟ او دو شرایط روسیه و ایران را از این لحاظ مقایسه می‌کند و در مورد شرایط روسیه می‌گوید که جنبشهای وسیع خودبخودی در آنجا وجود داشت، محافل کارگری در رابطه با این جنبشها پا گرفتند، محافل روشنفکری امکان یافتند با محافل کارگری که با توده‌های نسبتاً وسیع در ارتباط بودند، رابطه برقرار کنند، در مبارزات کارگران شرکت کنند و آگاهی سوسیالیستی را به درون طبقه ببرند و و "بر زمینه همین جنبشهای خودبخودی و در ارتباط با آگاهی سوسیالیستی و رهبری آگاهانه‌ای که از طریق محافل روشنفکری انقلابی و بعد حزب طبقه کارگر تامین می‌شود، شرایط عینی انقلاب به تدریج پا گرفته و رشد می‌کند و بر همین زمینه و در همین اشکال سازمانی است که پیشرو انقلابی با توده‌های کارگر ارتباط برقرار می‌کند و سازمان انقلابیون که با توده رابطه مستقیم و فعال دارد، تشکیل می‌شود." (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) به‌طور کلی رفیق مسعود اولاً و اساساً به شرایط روسیه توجه دارد، شرایطی که امکان می‌دهد جنبشهای خودبخودی در آن جریان داشته باشد و ثانیاً مسیر انقلاب روسیه را مورد توجه قرار می‌دهد و ارتباط آنرا با جنبشهای خودبخودی نشان می‌دهد. او می‌گوید پیشرو انقلابی در روسیه در اثر یک رشته مبارزات اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک به وجود آمد و دیدگاه خود را نسبت به شکل‌گیری پیشرو انقلابی هم بیان می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه با نقب زدن به قدرت تاریخی توده‌ها و به میدان کشیدن توده‌ها پیشرو انقلابی به وجود می‌آید. بنابراین رفیق مسعود با بررسی علت عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی در ایران، از طرفی تفاوت شرایط ایران با روسیه را نشان می‌دهد و از طرف دیگر

نتیجه می‌گیرد که مسیر انقلاب ایران متفاوت از مسیر انقلاب روسیه است. مسئله مورد بحث در اینجا خط مشی انقلابی است، نشان دادن راه است، اینکه برای روشن کردن خط مشی و راه انقلابی برای شرایط خاص، چه معیارهایی باید مورد نظر قرار گیرد. من خود چیزی نمی‌گویم، کتاب رفیق مسعود گویاست. او از شرایط روسیه صحبت می‌کند و به طور زنده نشان می‌دهد در این شرایط با چه شیوه‌های مبارزاتی و چه اشکال سازمانی مبارزات توده‌ها رشد و گسترش یافتند و پیشرو انقلابی چگونه در ارتباطی دیالکتیکی با این مبارزات شکل گرفت.

حال به شرایط ایران برگردیم. رفیق می‌گوید در اینجا از جنبشهای وسیع خودبه‌خودی خبری نیست و ثابت می‌کند که عدم وجود جنبشهای خودبه‌خودی و شرایط سخت پلیسی با یکدیگر ارتباط ناگسستگی دارند و صریحاً اظهار می‌دارد: "باید گفت عدم وجود جنبشهای خودبه‌خودی ناشی از سرکوب مداوم پلیس و بی‌عملی پیشرو است." (رجوع شود به صفحه ۷۵ کتاب رفیق مسعود قطع جیبی)

تمام مسائلی که رفیق مسعود در این رابطه ذکر می‌کند، به آن منتج می‌شود که در شرایط حاکمیت امپریالیستی که شکل حکومتی یعنی دیکتاتوری از آن منفک نیست نمی‌توان شاهد گسترش مبارزات خودبه‌خودی توده‌ها باشد، "بدون آنکه نقش خود پیشاهنگ در به وجود آوردن چنین جنبشهایی در نظر گرفته شود."

پس در اینجا نمی‌توان همچون شرایط روسیه خودبه‌خود شاهد گسترش مبارزات خودبه‌خودی شد، یعنی خود شرایط چنین گسترشی را ایجاب نمی‌کند و بالنتیجه وجود سازمان انقلابی وسیع را به وجود جنبشهای وسیع تعلیق کردن، تعلیق به محال است. بنابراین پیشرو انقلابی باید چنان نقشی بازی کند و چنان خدشهای به آن "سد عظیم" وارد آورد تا قادر شود آن جنبشها را در سطحی وسیع به جریان بیاورد.

در حقیقت رفیق مسعود با یک شیوه مارکسیستی از حال به گذشته برمی‌گردد و دوباره برای حرکت و تعیین راه، شرایط حال را در نظر می‌گیرد. از حال به گذشته برمی‌گردد، یعنی عدم وجود جنبشهای وسیع خودبه‌خودی، عدم پذیرش آگاهی سیاسی از طرف توده‌ها، عدم مقبولیت روشنفکران انقلابی در میان توده‌ها، عدم اعتقاد به مبارزه از طرف توده‌ها، روی آوردن آنها به مبتذل‌ترین فرهنگ (فرهنگ امپریالیستی) را می‌بیند و علت آنرا در گذشته بررسی می‌کند. شکست مبارزات توده‌ها، خیانت رهبران، فقدان یک پیشرو انقلابی و جاری نبودن مسائل سیاسی در جامعه و در این خلاء و در شرایط خفقان که هر گونه مبارزات در نطفه خفه می‌شود، روی‌آوری توده‌ها به سوی فرهنگ امپریالیستی و موثر واقع شدن تبلیغات جهانی رژیم متکی به سرنیزه همه را علت‌هایی می‌بیند که باید در دو حوزه مورد توجه قرار بگیرند: سرکوب و خفقان ناشی از دیکتاتوری حاکمیت امپریالیستی و بی‌عملی پیشرو. وقتی درد شناخته شود، کشف درمان آنقدرها مشکل نیست. درد آن است که در نتیجه بی‌عملی پیشرو و اثرات ناشی از آن، دیکتاتوری مانع از گسترش مبارزات توده‌ها می‌گردد و مسلماً تبلیغات جهانی او در چنین شرائطی موثر واقع می‌شود، ولی این دیکتاتوری را نمی‌توان نابود کرد، مگر آنکه حاکمیت امپریالیستی را از بین برد، مگر آنکه نفوذ امپریالیسم را از ایران قطع کرد. پس پیشرو انقلابی باید خطر کند، باید وارد میدان شود و معادله را به نفع خلق بر هم زند. خود رفیق می‌گوید: "در شرایطی که قدرت سرکوب‌کننده رژیم عده‌ای از روشنفکران "انقلابی" را واداشته که ... درک نکنند که درست همین قدرت سرکوب‌کننده ارتش ضدخلقی عمده ترین عامل بقای سلطه امپریالیستی است، توده چگونه می‌تواند به قدرت تاریخی خود واقف شود..... چگونه می‌توان آن مبارزه‌ای را که در تاریخ جریان دارد، مبارزه‌ای که ضرورت‌های تاریخی پیروزی آنرا تضمین کرده‌اند... عملاً به توده نشان داد." (تاکیدها از من است) تمام این سخنان بیانگر آن هستند که مسئله بر سر تعیین راه است. وقتی مشخص شد در اینجا حاکمیت امپریالیستی برقرار است و امکان گسترش به مبارزات توده‌ها و در نتیجه امکان شکل‌گیری پیشاهنگ را به شکلی که مثلاً در روسیه مطرح است نمی‌دهد، پس باید دید مسیر و راه ما کدام است. آنچه در اینجا مورد بحث است، این است که چگونه

می‌توان مبارزه ضد امپریالیستی را عملاً به توده‌ها نشان داد، چگونه می‌توان آن جریانی را بنا نهاد که در مسیر آن توده، بر خود، بر منافع واقعی خود، بر قدرت سهمگین و شکست‌ناپذیر خود واقف شود و به جریان مبارزه کشانده شود... و در عین حال گفته می‌شود، تنها راه عمل مسلحانه است. "در جریان این عمل است که آن انرژی تاریخی توده‌ها که در پشت این سد عظیم قدرت سرکوب‌کننده انباشته شده، اما ساکت و ساکن است، به تدریج جریان یافته و در همین جریان است که توده به تدریج و در بطن مبارزه مسلحانه طولانی، بر خود، بر نقش تاریخی و بر قدرت شکست‌ناپذیر خود آگاهی پیدا می‌کند." (ص ۸۰)

شاید به نظر رفاقا توضیح مسائل فوق غیر ضروری به نظر برسد، به اعتقاد خودم نیز چنین بود. منتها اگر درست همین مطالب از قلم رفیق "خ" نمی‌افتاد و اگر در نوشته رفیق با تبیینی کاملاً جدید و غیر علمی و حتی غیر منطقی از ضرورت مبارزه مسلحانه مواجه نمی‌بودیم. به هر حال ابتدا ارتباط مطالب فوق را با مطلب "مصاحبه" روشن می‌کنم تا مقاله رفیق "خ" را در این رابطه بررسی کنیم.

اگر سخنان فوق درست باشد، آنها را اینگونه می‌توان جمع‌بندی کرد: در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه نظامی انجام شود. آری حاکمیت امپریالیستی با شکل حکومتی دیکتاتوری چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که امکان گسترش به مبارزات آنها نمی‌دهد و نمی‌توان شاهد پیدایش محافل کارگری بود. بالنتیجه نمی‌توان در میان کارگران به آن شکل که در روسیه بود، کار کرد. در آنجا مبارزه صرفاً سیاسی در رابطه با محافل کارگری بسط می‌یافت و زمینه رشد محافل روشنفکری وجود داشت، ولی در اینجا هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند رشد یافته و از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا در اینجا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی انجام شود. در اینجا پیشرو تنها با توسل به حادثترین شکل عمل انقلابی، یعنی عمل مسلحانه و خدشه‌دار کردن آن سد عظیم می‌تواند مبارزه‌ای را که در تاریخ جریان دارد به توده‌ها بنمایاند.

اگر رفاقا به یاد داشته باشند، جریان منحنی "کار" به دلیل دید غیر مارکسیستی و انحراف پیش نتوانسته بود ارتباط دیالکتیکی تنگ شدن اوضاع بر توده‌ها و عدم امکان رشد پیشرو در شرایط ایران را در مبارزه صرفاً سیاسی دریابد و با دلایل مضحک و مسخره این جمله را به باد انتقاد گرفت، ولی رفیق "خ" در این رابطه سکوت می‌کند و بدون اینکه کمترین کوششی در تشریح این جملات بکند و نشان دهد برداشتش به‌طور مشروح از این جملات چیست، حکم صادر می‌کند که روح بیژن جزنی در مصاحبه حلول کرده، حکمی که بر هیچ معیاری استوار نیست (ظاهراً معیار کتاب رفیق مسعود است، ولی حتی در رابطه با این حکم مطلب مصاحبه با کتاب رفیق مسعود مقایسه نمی‌شود، بلکه با برداشتهای خود رفیق از ضرورت مبارزه مسلحانه مورد سنجش قرار می‌گیرد).

ولی این معیارها از نظر رفیق "خ" کدامند؟ یا به عبارت دیگر "به صورت طرح گونه، عوامل مختلفی را که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند" چگونه می‌توان بیان داشت.

به نظر رفیق "خ": ۱. وضعیت اقتصادی جامعه ۲. وضعیت سیاسی جامعه ۳. وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ و موقعیت دشمن) ۴. وضع پیشاهنگ - شیوه نهائی حل تضاد خلق و امپریالیسم. یعنی ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در این ۵ عامل نهفته است، چگونه؟ رفیق "خ" می‌گوید "وقتی ما در تحلیل ساخت اقتصادی جامعه به این نتیجه می‌رسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم می‌کنیم، آنوقت طولانی بودن جنگ را نتیجه

می‌گیریم." ظاهراً رفیق مسئله را آنقدر بدیهی و پیش‌پاافتاده می‌داند که لزومی به تشریح موضوع نمی‌بیند، ولی اتفاقاً مسئله این است که چرا جنگ طولانی؟ این خود حکم است و تازه جنگ طولانی با چه دیدگاهی؟ خود رفیق مسعود در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران لازم می‌بیند که انقلاب چین و ویتنام را مورد بررسی قرار دهد. او ابتدا نتیجه می‌گیرد که "تنها راه عمل مسلحانه است" و برای توضیح هر چه عمیق‌تر این ضرورت، چگونگی جنگ طولانی را در چین و ویتنام بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که در آنجا نیز تنها راه، عمل مسلحانه بود، منتها شرایط خاصی اولاً به انقلابیون چین و ویتنام اجازه داد حزب تشکیل بدهند و خود این احزاب در شرایط خاصی توانستند جنگ انقلابی را از همان آغاز به مقیاس وسیعی و فی‌المثل با یک ارتش آغاز کنند. بنابراین ضرورت جنگ طولانی باید در شرایط مشخص ایران تشریح شود و اگر این امر ضروری باشد، آنوقت باید موضوع را به شکلی توضیح داد، که رفیق مسعود توضیح می‌دهد (چون معیار ما کتاب رفیق مسعود است). ولی تازه اگر روی این موضوع زیاد پافشاری نکنیم و تصور کنیم که اعتقاد به جنگ طولانی در شرایط جامعه تحت‌سلطه در حرف همان اعتقاد به مبارزه مسلحانه در عمل است (۱)، این مسئله باقی می‌ماند که مبارزه مسلحانه در شرایط ایران به‌عنوان تاکتیک چرا؟ ضرورت مشی مسلحانه اساساً در چه نهفته است. رفیق "خ" در اینجا نیز صورت قضیه را حل آن به حساب می‌آورد و می‌گوید طولانی بودن جنگ جزء عواملی است که به ما اجازه می‌دهد تا مبارزه مسلحانه را در آن شرایط، نه فقط به‌عنوان یک تاکتیک، بلکه به‌عنوان استراتژی هم تعیین کنیم. مگر سؤال این نیست که ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در چه نهفته است، مگر نباید ثابت کرد که مبارزه مسلحانه تاکتیک هم هست؟! بالاخره معلوم نیست رفیق "خ" به چه چیز جواب می‌دهد. در مصاحبه که صحبت بر سر خط مشی مسلحانه است و اگر صحبت بر سر این است که چرا مبارزه مسلحانه هم استراتژی و تاکتیک است، چرا رفیق به این مسئله جواب نمی‌دهد؟ ولی بگذارید با همین منطقی که رفیق در پیش گرفته مطالب مصاحبه را مورد توجه قرار بدهیم.

او می‌گوید وضعیت اقتصادی و سیاسی جامعه از عواملی است که در تعیین خط مشی مسلحانه نقش داشتند و معتقد است که مصاحبه آنرا به حساب نمی‌آورد، ولی خود در تشریح این وضعیت چیزی بیشتر از آنچه در مصاحبه آمده است، نمی‌گوید: "وقتی در تعیین ساخت اقتصادی به این نتیجه می‌رسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم می‌کنیم....." اگر این یعنی در نظر گرفتن وضعیت اقتصادی و سیاسی جامعه، در مصاحبه نیز آمده است: تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از "انقلاب سفید" بورژوازی وابسته (کمیرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده، قرار دارد و توضیح می‌دهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم.....

پس خط مشی مسلحانه در مصاحبه هم جز با در نظر گرفتن دو عامل "وضعیت اقتصادی جامعه" و "وضعیت سیاسی جامعه" تعیین نشده است، ولی یک فرق مهم در همین مورد بین مطالب مصاحبه و نوشته رفیق "خ" وجود دارد و آن اینکه رفیق "خ" به این گفته که در تعیین خط مشی مسلحانه وضعیت اقتصادی جامعه دخالت دارند، قانع است و توضیح نمی‌دهد که چگونه دخالت دارند، ولی در مصاحبه مشخصاً این توضیح داده می‌شود. وقتی رفیق "خ" می‌نویسد: "طولانی بودن جنگ عواملی بود که به ما اجازه داد مبارزه مسلحانه را در آن شرایط، نه فقط به‌عنوان یک تاکتیک، بلکه به‌عنوان استراتژی هم تعیین کنیم". معلوم می‌شود که از دیدگاه رفیق ابتدا تاکتیک تعیین می‌شود و سپس استراتژی. این اگر یک اشتباه قابل‌اغماض نباشد و بیانگر دید رفیق تلقی شود، باید از آن نتیجه گرفت که گویا تئوری مبارزه مسلحانه ابتدا تاکتیک را تعیین کرده و گویا مبارزه مسلحانه می‌توانست بی‌ارتباط با استراتژی و جدا از آن مورد نظر باشد. دیدگاه رفیق روشن می‌کند که این دو جدائی‌پذیر هم هستند، در حالیکه رفیق مسعود مغایر با آن سخن می‌گوید. او اتفاقاً می‌کوشد جدائی‌ناپذیری این دو را نشان دهد و الا مبارزه مسلحانه ابتدا به‌عنوان تاکتیک همان "تبلیغ مسلحانه" بیژن جزنی است (در

رد این نظر مطالب روشنی در کتاب رفیق مسعود، به‌خصوص در مقدمه آن وجود دارد). ولی مطالب بعدی که رفیق "خ" می‌گوید، اساساً با بینش و معیارهای رفیق مسعود در تعیین خط مشی مسلحانه بیگانه است. مثلاً رفیق "خ" مسئله اساسی و کلی شیوه نهانی حل تضاد بین خلق و امپریالیسم را یکی از ۵ عاملی می‌داند که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت دارند، درحالی‌که همین یک مورد کافی است که توضیح و تشریح شود تا ضرورت مبارزه مسلحانه روشن گردد.

سومین و چهارمین عاملی که از نظر رفیق "خ" در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت دارند (داشتند)، وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ، وضع و موقعیت دشمن) و وضع پیشاهنگ است. در تشریح این مسائل رفیق نتیجه می‌گیرد که عوامل فوق هم در انتخاب مبارزه مسلحانه به‌عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک دخالت داشت (دارد) و هم در انتخاب مبارزه مسلحانه به‌عنوان شکل اصلی مبارزه نقش می‌نمود (رجوع شود به صفحه ۳ نشریه تئوریک ۱). البته همانطور که قبلاً گفته شد، کاملاً مشخص نیست چرا رفیق در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه به‌عنوان خط مشی‌ای که مورد نظر مصاحبه است، از استراتژی و تاکتیک و در اینجا از شکل اصلی مبارزه اسم می‌برد. آیا به نظر رفیق این هر سه یک مفهوم است، پس چرا همان عبارت مصاحبه را به کار نمی‌برد؟ اگر اینها با یکدیگر تفاوت دارند، چرا به مسئله مورد نظر مصاحبه نمی‌پردازد؟ آیا به این ترتیب مسئله مخدوش نمی‌شود؟ ولی اصل مطلب، در اینجا نیز رفیق مسئله را بدیهی‌تر از آن دانسته است که آنرا توضیح دهد و مثل مورد قبل، صورت قضیه را با حل آن یکی گرفته. ولی لازمست به جای خود رفیق "خ" این مطلب را بشکافیم تا ببینیم در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه به‌عنوان خط مشی، نقش هر یک از عوامل فوق چیست. اولاً رفقا باید توجه داشته باشند که رفیق "خ" بر خلاف مصاحبه که ضرورت مبارزه مسلحانه را از گذشته شروع کرده و به حال تعمیم می‌دهد، همواره از گذشته صحبت می‌کند. او می‌گوید عوامل مختلفی که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند، "می‌نمودند"، "در آن شرایط" و آیا اکنون عوامل دیگری دخالت دارند و می‌توان گفت فردا ممکن است عوامل دیگری به وجود آیند که اصلاً ضرورت مبارزه مسلحانه را نفی کنند؟ شاید رفقا در اینجا بی‌حوصلگی بکنند و بگویند که به‌صورت ملائطی مسئله را بررسی می‌کنم، ولی رفقا این تقصیر من نیست، بلکه خود رفیق "خ" برای اثبات حلول روح بیژن در مصاحبه مطالبی عنوان کرده است (بی‌شک ناخودآگاه) که به آسانی می‌توان از آن حکم بر عدم ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی داد.

اکنون صحبت بر سر آن است که چه عواملی در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشت. ۱. وضع مبارزاتی توده‌ها: اگر مبنا کتاب رفیق مسعود باشد و خود رفیق "خ" هم به آن اشاره می‌کند، همه می‌دانیم که با توجه به یک سری عوامل در گذشته توده‌ها در حالت رکود و خمود قرار داشتند و مبارزات خودبه‌خودی بسیار پراکنده و کم‌وسعت بود.

۲. حالات روانی: اگر منظور حالات روانی توده‌ها باشد - که منطقی‌اً همین است - در آن موقع توده‌ها آمادگی پذیرش آگاهی سیاسی را نداشتند، نسبت به روشنفکران انقلابی بدبین بودند، خود را ضعیف و دشمن را قوی می‌پنداشتند، روحیه یاس و تسلیم داشتند و

۳. خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ: اساساً باید از جدایی پیشاهنگ با توده سخن گفت. وضع و موقعیت دشمن: دشمن از ثبات نسبی برخوردار بود، ارگانهای سرکوب و به‌طور کلی تمام ارگانهای مربوطه‌اش با قدرت و متمرکز بودند.

عامل چهارم وضع پیشاهنگ - پیشاهنگی وجود نداشت، مردم فقط حزب توده را می‌شناختند که هیچ‌گونه گرایشی نیز نسبت به آن نداشتند، گروه رفیق مسعود هنوز به بیرون از خود نپرداخته بود و با تدوین مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک به بیرون از خود پا نهاد (البته من مدعی نیستم تمام عوامل را شرح دادم. می‌توان تمام آنچه را که رفیق مسعود در این رابطه می‌گوید مبنا قرار داد،

در این مورد مناقشه‌ای نیست. اصل مطلب چیز دیگری است). بسیار خوب، اینها عواملی بودند که در "تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند". بنابراین هرگاه این عوامل تغییر یابند، دیگر نمی‌توان از همان خط مشی مسلحانه صحبت کرد، ولی آیا عوامل فوق بعد از قیام ۲۱-۲۲ بهمن تغییر نکرده‌اند؟ همه می‌دانند که تغییر کرده‌اند. پس دیگر چه ضرورتی برای مبارزه مسلحانه از لحاظ فوق وجود دارد؟ یا حداقل اکنون در تعیین خط مشی مسلحانه عوامل فوق چه نقشی دارند؟ و اگر این عوامل دائماً متغیرند، چگونه می‌توانند در تعیین خط مشی، در تعیین راهی که باید به پیروزی انقلاب، به سرنگونی ارتجاع، به تصرف قدرت سیاسی بیانجامد، نقش ایفا کنند؟ ولی اینها سخنان تازه‌ای نیستند، دیروز بیژن جزنی تحت نام رفیق مسعود از "ضرورت این عوامل" در تعیین خط مشی مسلحانه سخن می‌گفت و امروز رفیق "خ" برای اثبات حلول روح بیژن در مصاحبه آنرا به رفیق مسعود نسبت می‌دهد و به هر حال هر چه انجام می‌گیرد، تحت نام رفیق مسعود کبیر است. لازم است رفقا به نقل‌قولهای زیر از بیژن جزنی تحت عنوان "مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد" توجه کنند و ببینند آیا روح بیژن جزنی در خود مقاله "نقدی بر مصاحبه" زنده نشده است؟

"پیش از آنکه بخواهیم به این مسئله خاص پاسخ دهیم، بگذارید ببینیم اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین می‌کنند.... به‌نظر ما برای تعیین شکل مبارزه در یک مرحله معین از جنبش باید عوامل متعددی را مورد بررسی قرار داد که عمده‌ترین آنها عبارتند از: ۱. موقعیت اجتماعی و اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه، تعیین مسیری که جامعه می‌پیماید ۲. موقعیت اجتماعی- سیاسی جامعه که عامل تعیین تضاد عمده جامعه، شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم، میزان قدرت و سازمان‌یافتگی رژیم، کمیت و کیفیت جریانها و سازمانهای مبارز خلق می‌شود. ۳. موقعیت روحی توده‌ها، میزان تحرک، جسارت و روحیه تعرضی آنها (و یا روحیه تسلیم و ناامیدی آنها). ۴. سنتها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمنان خود به کار بسته‌اند. ۵. موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای"

آیا سخنان رفیق "خ" با کمی تغییر همان سخنان بیژن جزنی نیست و آیا جزوه مسعود به دلیل آنکه برای تعیین خط مشی فقط به عوامل ثابت و پایدار جامعه توجه دارد، ناقص و حتی غلط نیست؟ بیژن جزنی به یک معنا حق دارد که در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه عوامل ناپایدار مختلفی را ردیف کند، چون او فقط "مرحله معینی از جنبش" را در نظر دارد و الا با کدام معیار می‌توان عوامل فوق را در تایید مبارزه مسلحانه موردنظر چریکهای فدائی خلق به حساب آورد (و مثلاً گفت اگر توده‌ها روحیه یاس و تسلیم‌طلبی دارند، باید مبارزه مسلحانه کرد و اگر صاحب روحیه پرشور مبارزاتی هستند، مبارزه مسلحانه نکرد)، ولی چرا رفیق "خ" ما در دام تعیین عوامل به شیوه بیژن جزنی افتاده است؟ رفیق "خ" حتی بعد از برشمردن این عوامل می‌گوید عامل اساسی چگونگی وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی است که تازه آن هم تعیین‌کننده "تاکتیکهای انقلابی" است.

آیا رفیق قصد داشته است تمام معلوماتی که در مورد چگونگی تعیین تاکتیک کسب کرده است، بر سر مصاحبه در رابطه با تعیین خط مشی مسلحانه پیاده کند؟ بسیار خوب، در رابطه با تعیین این یا آن تاکتیک، در شرایطی مشخص با توجه به وضعیت سیاسی جامعه و مسلماً منطبق بر استراتژی باید باشد، توازن قوا بین نیروی انقلاب و ضدانقلاب را باید در نظر داشت، ولی اینجا صحبت بر سر تعیین خط مشی انقلاب است. مگر وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی در تمام طول پروسه ثابت است که از روی آن بتوان خط مشی انقلاب را مشخص کرد؟ به هر حال به نقل‌قول فوق از کتاب نبرد با دیکتاتوری برگردیم. از آن این نتیجه هم به دست می‌آید که بیژن جزنی در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه فقط یک عامل دیکتاتوری را در نظر ندارد، بلکه همانند رفیق "خ" عوامل مختلف را برمی‌شمرد.....

ولی مطلب دیگری نیز از مقاله رفیق "خ" باید مورد توجه قرار بگیرد تا انطباق نظرات رفیق با بیژن جزنی در این مورد روشن شود. رفیق "خ" می‌گوید: "دیکتاتوری یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت". کدام دیکتاتوری؟ همان دیکتاتوری مورد نظر ما؟ دیکتاتوری‌ای که از حاکمیت امپریالیستی منفک نیست؟ یعنی در رابطه با "وضعیت جامعه" و "وضعیت سیاسی جامعه" مفهوم می‌یابد و بر "وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه" و "وضعیت پیشاهنگ" تاثیر می‌گذارد؟ دیکتاتوری‌ای که به دلیل جدا نبودن از حاکمیت امپریالیستی در رابطه با "شیوه نهائی حل تضاد خلق و امپریالیسم" قرار می‌گیرد؟ نه خیر، اگر اینطور بود، دیکتاتوری دیگر در کنار ۵ عامل، عامل ششمی نبود، بلکه این همان دیکتاتوری قائم به ذات است که بیژن جزنی از آن نام می‌برد، این همان دیکتاتوری است که خود مستقلاً "یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت".

به نظر می‌آید رفیق "خ" از تشریحی که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" در رابطه با وضع مبارزه ضد امپریالیستی جامعه - حالات روانی توده‌ها، وضعیت پیشاهنگ، خصلت رابطه توده‌ها با پیشاهنگ، وضع موقعیت دشمن - صورت گرفته، این استنباط را دارد که گویا مبارزه مسلحانه به عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک صرفاً با بررسی اوضاع آن‌روزی جامعه تعیین شده، در حالیکه اگر کتاب رفیق مسعود صرفاً به این بررسی محدود می‌شد، نه از مشی و نه از استراتژی و تاکتیک نمی‌توانست سخنی در میان باشد، آنچه در این کتاب مورد بحث است، تعیین راه برای انقلاب ایران است و به این دلیل عوامل ناپایدار به هیچوجه نمی‌توانست در تعیین این راه مبنا قرار بگیرد. در مورد بقیه مطالبی که در مقاله رفیق "خ" آمده، بعداً برخورد خواهیم کرد.

با ایمان به پیروزی راهمان

(ر) ۵۹/۹/۱۲

رفیق نویسنده مقاله از چریکهای فدائی خلق ایران

نظری به نقد رفیق "خ" از مصاحبه

اکثر رفقائی که "مقدمه" جوابیه من را به نقد رفیق "خ" در مورد "مصاحبه" خواندند، آنرا "برخورد تند" تلقی نمودند، بعضی از این رفقا در مورد نوشته رفیق "خ" نیز چنین عقیده‌ای داشتند. اصولاً این دسته از رفقا خواهان آن بوده و هستند که مبارزه ایدئولوژیک به معنی واقعی و در مجرای صحیح و به دور از کلمات سنگین و تحریک‌آمیز، جریان یابد.

بعضی دیگر از رفقا با کمال تعجب مدعی‌اند که نوشته رفیق "خ" "تند" نبوده است، ولی مقدمه جوابیه را "تند" می‌دانند. به نظر من این دسته از رفقا، قبل از اینکه به واقعیتها همانطور که هست، هر چند تلخ و ناگوار، بیان‌دیشند، به تصورات شیرین خود بیشتر اهمیت می‌دهند. در تصور آنها نوشته‌های رفیق "خ" به دور از چنان برخوردهای "تند" تصویر می‌شود، ولی در عوض مقدمه جوابیه بیش از حد خودش به نظرشان "تند" جلوه می‌کند. البته رفقائی هم بودند که قبلاً در بین خود، خط مرزشان را با "مصاحبه" کشیده بودند. بنابراین نوشته رفیق "خ" را بدون تعمق به چگونگی برخورد آن و محتوایش شادی‌کنان پایان کار "مصاحبه" خواندند. و مسلماً از نظر این رفقا نیز مقدمه جوابیه اصولاً باید تند تر از حد خودش تلقی شود.

به طور کلی اگر به این واقعیتها توجه کنیم، می‌بینیم همه "تندی" هم از آن خود جوابیه نیست، بلکه برخوردهای عده‌ای از رفقا نیز به "تندی" آن می‌افزاید.

باری، مطالب فوق به‌هیچوجه دلیل بر آن نیست که به مقدمه من ایرادی وارد نباشد. اکنون فکر می‌کنم بهتر بود در مورد نحوه برخورد رفیق "خ" مطلب جداگانه، آن هم به‌صورت کاملاً مشروح می‌نوشتیم. اصولاً ضعف کار من آن بود که آنچه را که خود در پروسه زندگی و با تعمق در نوشته رفیق "خ" به

آن دست یافته بودم^(۱) و عمیقاً به آن معتقدم، بدون توجه به اینکه رفقا چنین پروسه‌ای را از سر نگذرانیده و بنابراین با خواندن یک مطلب نمی‌توانند مفهوم انتقاد من را درک نمایند، به آن‌صورت بیان کردم. شاید درست‌تر آن بود که درباره نحوه برخورد رفیق "خ" موقعی مطلب می‌نوشتیم که برخوردهای عملی او بیشتر خود را به رفقا نشان می‌داد و در نتیجه امکان درک سخنانم برای رفقا بیشتر می‌شد. البته این تجربه را من نه فقط از این برخورد، بلکه از تمام برخوردهائی که در اوایل نسبت به "سازمان" و یا خمینی، می‌کردیم و به‌اصطلاح آنچه را در دل داشتیم، بدون توجه به آمادگی ذهنی و روحی هواداران و مردم با آنها در میان گذاشتیم، به دست آورده‌ام. باشد که بتوانم این تجربه را در عمل به کار بندم.

اما در مورد "مقدمه"، به توضیحی کوتاه بسنده می‌کنم و بهتر می‌دانم شرح مفصل را در رابطه با مسائل تشکیلاتی بدهم.

تاکید من در آن مقدمه این بود که رفیق "خ" از یک‌طرف مدعی بود که "اساسی‌ترین اشکال "مصاحبه"، خط سیاسی-ایدئولوژیک آن است" و از طرف دیگر در اثبات این ادعا، فقط چند جمله را مورد بررسی قرار می‌داد و در آخر نیز می‌گفت دو شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" و "پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری" درست هستند و آنها را باید از "مصاحبه" اخذ کرد. بنابراین از نظر من (تفکر خود را در پائین خواهم داد) صرف این تناقض بیانگر آن بود که دیگر نمی‌توان گفت روح بیژن جزنی بر "مصاحبه" حاکم است و یا کسی یا کسانی بار دیگر تحت نام مسعود کار بیژن جزنی را تکرار می‌کنند. یعنی این جملات نمی‌تواند اعتقاد رفیق "خ" بر مبنای یک

۱. مثلاً با کمی تعمق در این نوشته، می‌بینیم که رفیق به جای کلماتی که در "مصاحبه" به کار رفته، کلمه خاصی را که بتواند ایده الفائی او را تداعی نماید، ذکر می‌کند و یا در جایی حتی به جای کلمه اصلی، جمله‌ای می‌آورد که مفهوم عوض می‌شود.

تفکر منطقی باشد (مگر آن دو شعار بر مبنای خط سیاسی-ایدئولوژیک "مصاحبه" داده نمی‌شود؟). اگر قبول کنیم که هر مبارزه ایدئولوژیک (چه آگاهانه، چه ناآگاهانه) هدف و جهت‌گیری خاصی دارد، باید پرسید که، هدف و جهت‌گیری رفیق "خ" در مبارزه ایدئولوژیک حول "مصاحبه" چه بود؟ آیا رفیق قصد داشت با یک دیدگاه غلط موجود در سازمان ما مبارزه کند؟ آیا رفیق واقعاً معتقد بود که "مصاحبه" با دیدگاه جزئی نوشته شده و با این دیدگاه باید مبارزه کرد؟ آیا رفیق می‌خواست با دامن زدن به این مبارزه، برای جنبش خلق راجوئی تئوریک بنماید؟ اگر واقعاً رفیق "خ" چنین اعتقاد و چنین هدفی داشت، ابتدا می‌بایست این دیدگاه خطرناک را، آنهم نه فقط در "مصاحبه"، بلکه در نوشتجات دیگر سازمان که از طرف معتقدین به "مصاحبه" نوشته شده، نشان می‌داد و با ایده‌های آن نوشتجات نیز به مبارزه برمی‌خاست (این سخن را بدان دلیل می‌گویم که معتقدم ممکن نیست رفیق یا رفقائی به زعم رفیق "خ"، دارای دیدگاه جزئی‌نستی باشند، ولی آنرا فقط در "مصاحبه" منعکس نمایند). ثانیاً حداقل در نقد "مصاحبه" این دیدگاه نشان داده می‌شد. در حالیکه رفیق "خ" با گفتن اینکه دو شعار را باید از آن اخذ کرد، معلوم می‌کند که با دیدگاه خاصی به مبارزه برنخاسته، بلکه "ضدیتش" با چند جمله مصاحبه است (این سخن را بر مبنای این اعتقاد می‌گویم که کسی نمی‌تواند شعاری برای رهنمود عمل بدهد و درست باشد، ولی دیدگاهی که بر مبنای آن این شعارها داده شده "بیژن‌نستی" باشد) و ثالثاً رفیق "خ" حتی در انتقاد به جملات، به شیوه‌ای بی‌نهایت غلط دست می‌زند. او جمله را از کل متن خارج می‌کند و آنگاه به انتقاد می‌پردازد. مثلاً می‌نویسد: اینکه "مصاحبه" می‌گوید جنبش شکست نخورده است، به معنی این است که ما در این مرحله پیروز شدیم، چون دیکتاتوری فردی از میان رفته. در حالیکه اگر منظور رفیق واقعاً مبارزه با دید غلطی (مثلاً اینکه ما در این مرحله پیروز شدیم) در سازمان بود، باید از خود می‌پرسید، اگر منظور جنبش شکست نخورده است، همان چیزی است که خود وی می‌گوید، پس چرا معتقدین به "مصاحبه" اولین کسانی در جنبش بودند که اعلام کردند قیام ۲۱-۲۲ بهمن شکست خورد؟ اگر به راستی دیدی غلط حاکی از اینکه "دیکتاتوری از بین رفته و ما در این مرحله پیروز شدیم" در سازمان ما وجود دارد، چرا معتقدین به "مصاحبه" اولین کسانی بودند که گفتند قیام ۲۱-۲۲ بهمن شکست خورده و پایگاه دولت کنونی هم همان پایگاه رژیم سابق است و باز گفتند حاکمیت سیاسی بورژوازی وابسته (که پابرجاست) دیکتاتوری است و گفتند نباید هرچومرغ کنونی را به معنی دمکراسی گرفت؟ آخر این سخنان اگر امروز آنقدر بدیهی شده‌اند که سازمان پیکار هم از آن سخن می‌گوید، در آن شرایط معتقدین به "مصاحبه" بودند که اولین بار بر زبان رانند. کافی بود رفیق "خ" به این ظاهراً "تناقض" توجه می‌کرد، آنگاه حداقل به خود اجازه نمی‌داد بگوید رفقا، باز هم اندیشه‌های بیژن تحت نام مسعود ارائه می‌شود!

به طور کلی اگر هدف، مبارزه با یک ایده انحرافی باشد، باید آنرا در جملات مختلف، آنهم نه فقط در یک اثر نشان داد. باید رابطه ایده‌ای را که از فلان جمله استنباط می‌شود، با کل ایده برقرار نمود تا تشخیص داد، آیا مثلاً جمله بد بیان شده یا واقعاً بیانگر یک خط فکری است که در همه جا خود را مشخص می‌کند. و اگر هدف مبارزه ایدئولوژیک رفیق "خ"، راه جوئی برای جنبش خلق بود، می‌بایست بعد از اثبات "اشکال خط سیاسی-ایدئولوژیک "مصاحبه"، خط سیاسی-ایدئولوژیک صحیحی را که خود به آن معتقد است، ارائه می‌داد.

ولی به طور کلی در نوشته رفیق "خ" به‌جز ایرادگیری از چند جمله "مصاحبه"، چیزی نمی‌توان دید. او ابتدا با قبول دو شعار اساسی "مصاحبه"، خودبه‌خود معلوم می‌کند که مبارزه‌اش با خط سیاسی-ایدئولوژیک "مصاحبه" نیست^(۱) و علاوه بر آن، همانطور که گفته شد، دیدگاه خاصی را مورد نقد

۱. پس از اینکه در این‌مورد به نوشته رفیق "خ" انتقاد شد، او در نوشته جدیدش به این نتیجه رسید که آن دو شعار را نیز نمی‌توان اخذ کرد، ولی این موضوع هم عیب اصلی نوشته رفیق "خ" را برطرف نمی‌کند. او باز هم ارتباط جملات را با ایده کلی در نظر نمی‌گیرد و بدون توجه به شرایط نوشته شدن مطلب، دست به انتقاد می‌زند و مهمتر از آن، نمی‌گوید چه چیز درست بود و چه چیز غلط به جای چیز درست نشسته بود.

قرار نمی‌دهد و در وجه مثبت هم مطلبی نمی‌گوید که به معنی راه جوئی تئوریک رفیق تلقی شود. پس آنچه می‌ماند، مبارزه با چند جمله است که اگر هم به‌فرض این جملات ایده غلطی را القاء نمایند، باز هم نمی‌توان از لزوم مبارزه ایدئولوژیک حول "مصاحبه" صحبت کرد و آن چند سطر مقدمه‌ای که رفیق "خ" در اول نوشته خود آورده است، دیگر موردی ندارد. آخر چرا ایرادگیری از چند جمله در حاشیه مبارزه ایدئولوژیک واقعی که هدف آن باید حل معضلات جنبش خلق باشد، صورت نمی‌گیرد؟ چرا در شرایطی که استعدادها و انرژی رفقای ما به‌علت عدم پاسخگویی سازمان به معضلات جنبش گرفته شده، انرژی این سازمان را در جهت اثبات اینکه فلان جملات "مصاحبه" "بیژنیستی" است و "مسعودی" نیست به کار گیریم؟ آیا درد جنبش خلق ما که هر روز با توطئه‌ننگین امپریالیستها روبروست، با چنین مبارزه ایدئولوژیکی، ذره‌ای حل‌شدنی‌ست؟

موقعی که من در مقدمه نوشتنم "صحبت بر سر نقد سازنده است، نقدی که در عین افشای انحراف، در عین برخورد قاطع و صریح، رفقا را به برخوردهای فعال و خلاق در جهت پیشبرد مشی انقلابی و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان رهنمون شود"، اشاره‌ام به این بود که باید برخورد به گونه‌ای باشد که ایده درستی را تقویت نماید. یعنی رفیق "خ" طوری از "مصاحبه" انتقاد کند که بگوید فلان ایده غلط چنان عملکرد غلطی را به دنبال دارد و برای تصحیح فلان عملکرد، ایده باید چنین و چنان باشد. چرا که صرف انتقاد از چند جمله، هدف درستی نیست، هدف باید راهگشایی باشد. خلاصه کنم. من معتقد بوده و هستم:

۱. هدف رفیق "خ" از دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک حول "مصاحبه"، حل معضلات جنبش و پاسخگویی به مسائل مردم نبوده است (نه نقد او مربوط به این مسائل و نه خود در وجه مثبت مطلبی در این رابطه بیان می‌کند).

۲. با این نقد، رفیق نشان نداده که دیدگاهی غلط بر سازمان ما حاکم است یا وجود دارد.

۳. رفیق "خ" در نقد خود مطالب را از شرایط خود جدا می‌کند. این برخورد حتی اگر با نوشتجات لنین و هم صورت بگیرد، به‌راحتی می‌شود، "غلطی" نوشتجات لنین و را نشان داد، مثلاً امروز می‌توان گفت شعار "سازماندهی مسلح توده‌ها" نمی‌تواند شعار رهنمودی ما باشد (ولی در آن شرایط چطور؟) و رفیق خود به‌خوبی می‌داند فلان جمله "مصاحبه" در رابطه با چه مسئله خاصی در آن شرایط نوشته شده.

اگر مسئله، مبارزه با دیدگاه خاصی برای حل معضلات جنبش نیست، تاکیدات فراوان رفیق که روح بیژن جزنی در "مصاحبه" زنده شده، برای چیست؟ رفیق "خ" با چنین شیوه برخوردی می‌خواهد رفقای دیگر را بر علیه "مصاحبه" بسیج نماید. مثلاً به این جملات توجه کنید: "من بر خلاف این عقیده هستم که "مصاحبه" را بازگوکننده چریکهای فدائی خلق می‌دانند. ... به اعتقاد من، هنوز هم جزوه "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق است." یک بار دیگر این جملات را در کنار مقدمه رفیق "خ" و تاکیدات فراوان او مبنی بر "مسعودی" نبودن "مصاحبه" قرار دهید، به راستی این جملات با چه انگیزه‌ای نوشته شده؟ چه کسی می‌گفت که با وجود "مصاحبه"، نوشته رفیق مسعود دیگر بازگوکننده چریکهای فدائی خلق نیست و یا دیگر مبنای تفکر آنها را تشکیل نمی‌دهد؟! که رفیق "خ" با این جملات به جنگ آنها می‌رود و می‌گوید: نه، کتاب رفیق مسعود هنوز هم مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق است.

اگر چنین ایده‌ای از طرف رفیق یا رفقای مطرح شده بود، بی‌شک رفقا در جریان آن قرار داشتند، ولی اگر چنین چیزی نیست، که در واقعیت نیست، آیا این جملات برای استفاده از احساسات رفقا نسبت به رفیق مسعود، جهت پیشبرد نظر خاصی نوشته نشده؟ اینرا رفیق "خ" ظاهراً باید بهتر بداند که اصولاً دو پدیده متفاوت را نمی‌توان با هم مقایسه کرد. و بر این اساس، نه هنوز هم، بلکه همواره

کتاب "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق خواهد بود. مسابقه‌ای مطرح نیست. حتی اگر امروز اثری ارائه شود که با دیدی کاملاً علمی و به‌طور همه‌جانبه مسائل کنونی جنبش را تئوریزه نموده و مسئله "چه باید کرد" کنونی را حل کند، باز هم می‌توان گفت و باید گفت که "هنوز هم" نوشته رفیق مسعود مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق است. چنین اثری، نه تنها از ارزش و اهمیت نوشته رفیق مسعود ذره‌ای نخواهد کاست، بلکه به درک بهتر و وسیع‌تر آن کمک خواهد نمود. چنان مقایسه‌هایی از تفکر خرده‌بورژوازی نشات می‌گیرد و کمونیستها باید با دیدی وسیع به مسائل بنگرند.

و در آخر، حداقل چیزی که می‌توان گفت، این است که رفیق "خ" به مدت یک سال و نیم انرژی سازمان را در مبارزه ایدئولوژیک بی‌ثمر و محدود مصرف کرده و اگر چه اکنون طبق مصوبه شورای سازمان، مبارزه ایدئولوژیک می‌تواند در مسیر اصلی و واقعی خود جریان یابد، مجبوریم باز هم تا حدودی انرژی خود را در مسیری که رفیق "خ" بنیان گذاشته است، صرف کنیم.

با ایمان به پیروزی راهمان

(ر) ۱۳۶۰/۲/۸

رفیق نویسنده مقاله از چریکهای فدائی خلق است.

نقد دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"

مقاله دوم

در مقاله اول، برخی از دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" را مورد نقد و بررسی قرار دادم. در مقاله کنونی می‌خواهم درک "مصاحبه" را از مبارزه مسلحانه افشا کنم و مورد بررسی قرار دهم.

حقیقت این است که درک "مصاحبه" از مبارزه مسلحانه به هیچوجه منطبق با ادراک راستین تئوری "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" نیست. رفیق مسعود احمدزاده مبارزه مسلحانه را همچون یک جنگ توده‌ای طولانی می‌بیند که تا قطع سلطه امپریالیسم به‌مثابه استراتژی و تاکتیک پایدار می‌ماند. در دیدگاه رفیق مسعود تا وقتی که سلطه امپریالیسم پابرجاست، مبارزه مسلحانه نیز از جانب خلق جریان دارد. و چنین مبارزه‌ای تابع قانونمندیهای جنگ توده‌ای طولانی است. و این معنی به روشنی در اثر رفیق مسعود احمدزاده خود را نشان می‌دهد.

در "مصاحبه" تمامی سیستم نظری رفیق مسعود راجع به مبارزه مسلحانه دگرگون شده و سیستم دیگری جایگزین آن می‌گردد. این سیستم دیگر چیست؟ نام این سیستم در فرهنگ مبارزه مسلحانه، "دفاع از خود مسلحانه" است.

اگر بدون پیشداوری و سنگینی قلبی ذهنی "مصاحبه" مورد مطالعه قرار گیرد، متوجه می‌شویم که در "مصاحبه" هیچگاه ضرورت مبارزه مسلحانه به‌عنوان هم استراتژی، هم تاکتیک مورد تأکید قرار نمی‌گیرد، بلکه این ضرورت تسلیح توده‌ها و مسلح ماندن آنها است که به‌عنوان وظیفه‌ای اساسی مورد تأکید قرار می‌گیرد. به تمام قسمت‌هایی که "مصاحبه" راجع به مسئله جنگ صحبت می‌کند، رجوع کنید تا کاملاً با مفاهیم و نقطه‌نظرات آن آشنا شوید. اینک نقل قول‌هایی از "مصاحبه":

"می‌دانید امپریالیسم در کمین انقلاب ماست؟ می‌دانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی آغاز شود؟ این که به چه وسیله‌ای، دیگر مهم نیست. چه به وسیله تفنگدارانی که در سواحل ما پیاده می‌کند، یا به وسیله مزدورانی که در اینجا و آنجا مشغول سربازگیری هستند، یا به وسیله بخشی از این ارتش، یا به وسیله دسته‌های مخفی سیاسی- نظامی. به هر حال حتی خوشبین‌ترین سیاستمداران هم این خطر را احساس می‌کنند، همین خطر مهم‌ترین وظیفه کنونی ما را تعیین می‌کند، باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد، مردم آماده‌اند، تشکیلات و رهبری می‌خواهند، حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند، مخفیانه سلاح می‌خرند. وظیفه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران روشن است. باید "سازمان مسلح توده‌ها" را به وجود آورد". (ص ۳۴ - تأکیدها از ما است)

"امپریالیسم در کمین انقلاب ماست". البته این گفته مبهم است، گر چه باز با رجوع به کل "مصاحبه" می‌توان ادراکی از آن به دست آورد، ولی به هر حال ما آنرا در وسیع‌ترین معنای آن در نظر می‌گیریم:

امپریالیسم در پی سرکوب شدیداً قهرآمیز مبارزات اوچ‌گرفته خلق ماست. اگر چنین باشد، ایده "مصاحبه" را چنین می‌توان فهمید.

"مبارزه خلق ما توانست یک سری دستاوردهائی برای خود به دست آورد. امپریالیسم مسلماً از این بابت دلخوش نیست، بنابراین کمین کرده است تا این دستاوردها را نابود کند و دوباره سلطه کامل خود را برقرار سازد. پس وظیفه پیشاهنگ این است که توده‌ها را آماده کند، سازمان مسلح توده‌ها را به وجود آورد تا در صورت هجوم امپریالیسم مقاومت کند".

اما باید پرسید، در چه پروسه‌ای توده‌ها را آماده کند؟ این سازمان مسلح توده‌ها، در چه پروسه

مبارزاتی متولد می‌شود؟^(۱) چرا که هر سازمان توده‌ای در جریان یک پروسه مشخص مبارزاتی ضرورت خود را تحمیل می‌کند و تولد می‌یابد. ظاهراً از نظر "مصاحبه"، که اعتقاد دارد "مردم خود آماده‌اند" و "حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند" این مهم با تبلیغ و ترویج بیشتر و کار آرام سیاسی باید جلو رود.

با اینکه "مصاحبه" می‌گوید مردم "حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند"، ولی معذالک پیشرفت بعدی انقلاب را تا هجوم امپریالیستها، نه با توسل به قهر انقلابی، بلکه در اشکال غیرقهرآمیز می‌داند. عجالتاً اجازه دهید در اینجا ایده "دفاع از خود" را نشان دهیم: هنوز سلطه امپریالیسم از بین نرفته است، اما خلق ما در پروسه یک مبارزه دستاوردهائی به دست آورده است، یعنی امپریالیستها را به هر حال وادار به نوعی عقب‌نشینی کرده است، و اکنون چون اینرا می‌داند که حتماً مورد هجوم امپریالیستها قرار خواهد گرفت، خود را مسلح نگاه می‌دارد و بیشتر مسلح می‌کند تا در صورت هجوم، از دستاوردهای خود دفاع کند. آیا این ادعا که "مصاحبه" از "دفاع از خود مسلحانه" دفاع می‌کند و پیشرفت امر انقلاب را تا هجوم امپریالیستها در اشکال غیرقهرآمیز می‌بیند، مستند هست؟ کاملاً. جملات بعدی این ایده‌ها را با وضوح تمام بیان می‌کند. بخوانید!

"س- یعنی شما معتقدید که چریکهای فدائی خلق به جنگ این دولت برخیزند؟ ج- به هیچوجه، از کدام سخن من چنین استنباطی کردید؟ من گفتم باید مردم را برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم. البته ممکن است در این هجوم، کسانی از این دولت هم دست داشته باشند، ولی من به هیچوجه معتقد به آن نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. ولی هر جا به خلق حمله نظامی می‌شود، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد" (تاکیدها از ما است).

خوب. به هیچوجه، از کدام سخن من چنین استنباط کردید، و در دنباله سؤال به وضوح گفته می‌شود، من به آن معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. پس در حال حاضر، و این در حال حاضر هر چقدر که بخواهد طول بکشد، نباید با دولت کنونی به مبارزه نظامی پرداخت. سؤال: پس امر انقلاب در چه اشکالی اساساً پیشروی خواهد کرد؟ با توجه به اینکه اشکال مبارزه بر دو نوع اند یا قهرآمیز، یا غیرقهرآمیز، نتیجه منطقی این است که در اشکال غیرقهرآمیز جلو خواهد رفت. ولی یک حاشیه‌روی در همینجا ضروریست. خواننده‌ای که سطور بالا، از "مصاحبه" را می‌خواند، می‌تواند از خود بپرسد که چرا در وسط این بحث مسئله زیر مطرح می‌شود: البته ممکن است در این هجوم، کسانی از این دولت هم دست داشته باشند.

اما خواننده می‌تواند در جمله بعدی، چرائی این مسئله را به وضوح دریابد:

"ولی من به هیچوجه معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت."

یعنی علیرغم اینکه در دولت کنونی کسانی هستند که ممکن^(۲) است در هجوم امپریالیستها در آینده دست داشته باشند، من معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. و در حقیقت

۱. رفقا وقتی مقاله خبرنگار ۳۴ بیرون آمد، عده‌ای از ما فکر می‌کردیم که این مقاله بر خلاف اعتقاداتمان است. این تفکر هم درست و هم غلط بود. درست بود از این نظر که مقاله خبرنگار ۳۴ با تفکر تئوری "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" یک سره مغایرت داشت و غلط بود از این نظر که نویسنده مقاله از چارچوب اعتقادات رسمی و عملی سازمان خارج نشده بود، و در حقیقت همانها را تبلیغ کرد. رفقا با رجوع دوباره به آن مقاله، "مصاحبه" و نوشته‌ای که فراروی خود دارند، می‌توانند یگانگی کامل ایده‌های مطرح‌شده در مقاله ۳۴ و "مصاحبه" را دریابند.

۲. یک تذکر: این جملات از ابعاد دیگر نیز می‌تواند مورد نقد قرار گیرد. ما خود همیشه به دیگران به درستی توصیه می‌کردیم که دولت را به‌عنوان یک ارگان طبقاتی، با افرادی که کارکنان آن هستند، نباید اشتباه گرفت. جملات فوق می‌تواند این معنی را در ذهن متبادر کند که ما همواره حساب کسانی را از کسان دیگر جدا می‌کنیم. در هر صورت این بحث، وقتی صحبت بر سر دستگاه دولتی است، جز ایجاد ابهام، هیچ اثر دیگری ندارد.

امر، تاکیدی بر این امر است که در حال حاضر نباید جنگید. اما ایده دفاع از خود: جملات بالا به روشنی می‌گوید من معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. یعنی اینکه من معتقد به تعرض نظامی به حاکمیت کنونی نیستم (البته در حال حاضر). ولی، بله، ولی اگر آنها تعرض کردند، ما باید مقاومت کنیم. ایده "دفاع از خود مسلحانه" یکبار دیگر بخوانید: "ولی هر جا به خلق حمله نظامی می‌شود، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد".

این حال حاضر، معنی مشخص آن در فرهنگ سیاسی- نظامی چیست؟ معنی این حال حاضر در ادبیات جنگ طولانی چیست؟ "مصاحبه" این نکته را مبهم می‌گذارد. ولی در هر حال برای بحث ما چندان مهم نیست. اما مهمتر از آن، چرا در حال حاضر نباید به مبارزه نظامی پرداخت؟ آیا به خاطر توهم توده‌هاست؟ آیا توده‌ها آمادگی ندارند؟ نظر "مصاحبه" این نمی‌تواند باشد، "مصاحبه" اعتقاد دارد توده‌ها آماده‌اند، حتی شیوه مبارزه را نیز می‌دانند، فقط تشکیلات و رهبری می‌خواهند. و گویا تر از آن جملات زیر است. دقت کنید:

"باید همه نیروهای ضد امپریالیست را برای یک مبارزه مسلحانه که مسلماً به ما تحمیل خواهد شد، آماده کرد، تشکیل شورا در کارخانه‌ها مهم است، ولی مهمتر از آن، سازمان دادن مبارزه مسلحانه خلقهائی است که چون از ستم دوگانه رنج می‌برند، زودتر از سایرین در این مرحله برای احقاق حق خود سلاح برداشته‌اند. خلق عرب مسلح است و می‌داند و مصمم است که برای احقاق حق خود بجنگد. خلق کرد همینطور، جنگ مردانه‌ای هم کرد، خلق ترکمن و سایر خلقها ضربه‌ای که اینها بر پیکر امپریالیسم بزنند به نفع طبقه کارگر است. اساساً تا وقتی آنها مسلحند، این شوراها صنفی در کارخانه از هجوم بورژوازی وابسته در امانند." (۱) (تاکیدها از ما است)

واقعاً اگر همه این خلقها هم مسلحند و هم مصمم، به چه دلیل در شرایط کنونی نباید مبارزه نظامی کرد؟ چرا در مقابل سؤال فوق با دستپاچگی جواب دهیم: "به‌هیچوجه، از کدام سخن من چنین استنباط کردید".

در ثانی، باز هم البته در این جملات ایده "دفاع از خود مسلحانه" خود را نشان می‌دهد: همه نیروهای ضد امپریالیست را باید آماده کرد، برای یک "مبارزه مسلحانه که مسلماً به ما تحمیل خواهد شد". و ثالثاً این سؤال که: رفقا، کجای این منطق با مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک همخوانی دارد؟ طبق دیدگاه رفیق مسعود احمدزاده، ارتش خلق در یک پروسه مبارزه مسلحانه بی‌امان علیه سلطه امپریالیسم متولد می‌شود. اما در "مصاحبه" می‌بینیم که "سازمان مسلح توده‌ها"، نه در پروسه یک مبارزه مسلحانه، بلکه به شیوه‌های دیگری بنیاد می‌شود. چگونه شد که ما به خود اجازه دادیم تا در شرایطی که جنگ خلق ترکمن، جنگ خلق عرب و جنگ خلق کرد را تجربه کردیم، باز هم معتقد باشیم که در حال حاضر نباید مبارزه نظامی کرد؟

رفقا! مشی حاکم بر سازمان ما مبتنی بر دیدگاه‌های رفیق مسعود نبود، تمامی افراد مرکزیت این سازمان، که اکنون برخی از آنها ادعا دارند سازمان را طبق "مشی" رهبری کرده‌اند، با این اعتقاد کار می‌کردند: "در جائیکه مبارزه خلق جریان دارد می‌جنگیم، و در جائیکه مبارزه مسلحانه توده‌ای نیست، تبلیغ و ترویج و افشاگری می‌کنیم". اینرا حتی می‌توان در اسناد سازمانی یافت. (۲)

این ادراک که ناشی از یک لیبرالیسم فکری و عدم برخورد جدی با مسائل انقلاب، یعنی لیبرالیسمی در همه وسعت آن بود، روح سازمان ما را همچون یک خوره آهسته آهسته خورد و اکنون نیز می‌خورد. در این ادراک معنای نظری و یا لااقل عملی مرحله توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه، روشن نیست. و یا اینکه ادراک کاملاً غلطی از آن وجود دارد. بحث انتقادی در این زمینه، جای دیگری

۱. البته این جملات از زوایای دیگری نیز می‌تواند مورد بحث قرار گیرد.

۲. رجوع کنید به سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مهاباد.

دارد، ولی همینقدر باید گفته شود که این ادراک، "اکونومیسیم" درون جنبش مسلحانه است که در تمام شئون حیات تشکیلاتی ما خود را نشان داد و می‌دهد. اکنون برگردیم به دنباله مطلب.

در سرتاسر "مصاحبه"، مبارزه مسلحانه به عنوان شیوه اصلی مبارزه مورد بحث قرار نمی‌گیرد. و اساساً امر مبارزه مسلحانه به یک امر تاکتیکی تنزل داده می‌شود. دقت کنید!

"س- اندکی روشنتر سخن بگوئید، بالاخره باید جنگید یا نباید جنگید؟ ج- این سؤال متافیزیکی است. اینکه باید جنگید یا نباید جنگید، به تحول اوضاع مربوط است، ولی یک چیز روشن است، باید خلق را برای جنگ آماده کرد". (ص ۲۰ - تاکیدها از ما است)

و یا در پائین‌تر، ضرورت تسلیح توده‌ها بدین شکل بیان می‌شود:

"یک خلق مسلح بهترین وسیله است برای جلوگیری از ماجراجویی نظامی امپریالیسم، اگر ما خلق را بسیج کردیم، مسلح کردیم، آماده به جنگ کردیم و برای احقاق حق خود، مصممش نمودیم، چه بسا که امپریالیسم و نوکرانش از جنگ با ما منصرف شوند، زیرا که شکست حتمی خود را از پیش می‌بینند". (ص ۲۱ و ۲۲ - تاکیدها از ما است)

رفقا! این جملات را به دقت مطالعه کنید و بار دیگر در آن عمیق شوید، ببینید کجای این ایده‌ها با تئوری علمی مبارزه مسلحانه همسازی دارد، ببینید آیا این جملات اساساً گذار قهرآمیز را به زیر سؤال نمی‌برد؟ در همه این ایده‌ها، اولاً تدارک جنگ از خود جنگ تفکیک می‌شود، تدارک جنگ در پروسه‌ای غیر از خود جنگ صورت می‌پذیرد و حتی عنوان می‌شود که در صورت تسلیح توده‌ها، امپریالیسم و نوکرانش چه بسا از جنگ با ما منصرف شوند، زیرا که شکست حتمی خود را می‌بینند. کدام اصل تئوریک مارکسیستی-لنینیستی پشتوانه این ایده‌هاست؟ کدام تجربه تاریخی این ایده‌ها را تأیید می‌کند؟ و از کدامین تز مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک، حتی می‌توان به غلط چنین برداشتی را کرد؟ رفقا! ببینید در سازمان ما چه ایده‌هایی رسوخ کرده است.

خوب، ما سازمان مسلح توده‌ای خود را داریم، آن وقت چه می‌شود؟ انقلاب چگونه پیش می‌رود؟ جواب این سؤال را از خود "مصاحبه" درمی‌آوریم و در ضمن، تناقضات درونی سیستم "مصاحبه" نیز بر ملا می‌شود. بخوانید!

"بلی دارم به مهمترین مسئله می‌پردازم. آنها که تئوری مبارزه مسلحانه را فراموش کرده‌اند، و یا آنرا مردود دانسته‌اند، ممکن است بگویند مهمترین مسئله در حال حاضر برای ما، مسئله قانون اساسی و مجلس موسسان است، ولی تئوری مبارزه مسلحانه، گر چه قبول دارد که تدوین قانون اساسی مترقی می‌تواند در حال حاضر اهمیت مبارزاتی داشته باشد و پس از تدوین نیز چارچوب خوبی برای جهت دادن به مبارزات آینده است، ولی مسئله اصلی جنبش ما، مسئله خلع سلاح است. ما باید قاطعانه با این مسئله برخورد کنیم، چون مسئله مرگ و زندگی جنبش در آن نهفته است و اساساً اگر توانستیم سلاح را در دست مردم نگه داریم، می‌توانیم بخواهیم که قانون اساسی مردمی تصویب شود و اگر توانستیم مردم مسلح را سازماندهی کنیم، می‌توانیم بخواهیم که قانون اساسی در اولین ماده خود تمام روابط امپریالیستی و منافع امپریالیستی را از بین ببرد و بورژوازی وابسته را منقرض اعلام کند. و اگر این بورژوازی به مقاومت برخاست می‌توان آنرا سرکوب کرد". (۱) (با این جملات در بُعدهای گوناگون می‌توان برخورد کرد.)

در حالیکه اعتقاد داریم دولت ایران، دولتی وابسته به امپریالیسم هست، انتظار "تدوین قانون اساسی مترقی" را داریم که باز هم در حال حاضر دارای اهمیت مبارزاتی است. و پس از تدوین "چارچوب خوبی برای جهت دادن به مبارزات آینده است". اگر این مردم خلع سلاح نشده می‌توانند در همان "ماده اول" روابط امپریالیستی و منافع امپریالیستی را از بین ببرند، این "مبارزات آینده" چیست؟ اگر غیر

۱. آنچه گفته شد، در رابطه با مسئله اصلی جنبش است، ولی در این سطور که جزئی از سیستم فکری "مصاحبه" است، جواب آن سؤال نیز پیدا می‌شود.

این ایده‌ها یک الگوبرداری غلط از تزه‌های لنین در انقلاب ۱۹۰۵ است.

از این است، قانون اساسی مترقی به چه مبارزاتی می‌تواند "جهت" بدهد؟ دقت داشته باشیم: اگر بورژوازی بخواهد به مقاومت برخیزد، می‌توان آنرا سرکوب کرد. طرحی که تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک از روند انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما می‌دهد، در کجای خود با این طرح قرابت دارد؟

آری، ما توده‌ها را مسلح می‌کنیم تا آنها همچون نیروی فشار عمل کنند. اشکال مسالمت‌آمیز در حال حاضر، اشکال اصلی مبارزه‌اند، توده‌های مسلح، پشتوانه آن، و احیاناً اگر این بورژوازی وابسته به مقاومت برخاست (چون ممکن است که شکست حتمی خود را در مقابل توده‌های مسلح پیش‌بینی می‌کند، از مقاومت صرف‌نظر کند)، آنرا سرکوب کند. کجای این ایده‌ها با تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک حتی شبیه است؟

رفقا! دیدگاه "مصاحبه" در رابطه با تئوری مبارزه مسلحانه، دیدگاه "دفاع از خود مسلحانه" است. برای آشنائی بیشتر با سیستم فکری "دفاع از خود مسلحانه"، رفا می‌توانند به بخش اول کتاب دبره، "انقلاب در انقلاب" رجوع کنند. در آنجا دبره تجربیات عینی و مبانی سیستم "دفاع از خود مسلحانه" را بیان می‌کند. و برای درک عالی‌تر نظرات رفیق مسعود احمدزاده، که نظر رسمی سازمان ماست، می‌توان به اثر درخشان و همیشه تازه او، "تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" از فصل "مشی ما" به بعد رجوع کرد.

اکنون روشن می‌گردد که معنی مشخص "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" چیست. با این تقاسیر، "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" از نظر مصاحبه یعنی "تسلیح توده‌ها" در یک پروسه اساساً غیرقهرآمیز با هدف اینکه بتواند در آینده در مقابل هجوم امپریالیستها مقاومت کند. و یا اینکه مقاومت احتمالی بورژوازی وابسته را در مقابل پیشرفت شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه سرکوب کند. دیگر "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" به معنای گسترش مبارزه مسلحانه نیست. زیرا مفهوم گسترش دارای معنای تعرضی و استراتژیک است و ما دیدیم که در سیستم نظری "مصاحبه" مبارزه مسلحانه امری صرفاً تاکتیکی و منوط به تعرض دشمن مقابل می‌باشد. به همین جهت، این شعار نیز شعاری نادرست بوده و نمی‌تواند به عنوان شعار اصلی چریکهای فدائی خلق ایران تلقی شود. البته از این شعار معنای دیگری نیز می‌توان استنتاج کرد، ولی در سیستم "مصاحبه" معنی آن دقیقاً روشن است و این معنی نمی‌تواند مورد قبول تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک باشد.

این نکته قابل‌ذکر است که، چرا ما شعار "پیش به سوی ایجاد ارتش خلق" را که شعاری صریح و روشن است، به عنوان شعار اصلی خود کنار گذاشتیم؟ رفا! یک بار دیگر "مصاحبه" را مطالعه کنید، حتی یک بار، فقط یک بار هم ترکیب "ارتش خلق" به کار گرفته نمی‌شود. در حالیکه در شرایطی که ما وارد مرحله توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه شدیم، "ارتش خلق" میرمترین مسئله ماست. شعارهایی از قبیل "پیش به سوی هسته‌های مسلح کارگری" و "هسته‌های مسلح خلق" نیز شعارهایی نادرست هستند. ظاهراً این شعارها شکل مشخص سازماندهی توده‌ها را مشخص می‌کنند، ولی در شرایطی که مبارزه مسلحانه وارد مرحله توده‌ای شدن آن شده است، به چه دلیل شکل مشخص آن شکل "هسته‌ای" است؟ و چگونه می‌توان این شعارها را به عنوان شعار سازمانی عام مطرح کرد؟ چه از نظر نظری و چه از نظر عملی، و چه از نظر تجربه مشخص خلق ما، نمی‌توان گفت اشکال عام نظامی توده‌ای، به شکل "هسته‌ها" است. ثانیاً ترکیب صرف "کارگری" شعار "پیش به سوی هسته‌های مسلح کارگری" با توجه به قانونمندیهای جنگ خلق بر علیه امپریالیسم، به چه منظوری است و چه دلایل عینی، این هسته‌های صرفاً کارگری را ضروری می‌سازند؟

آنچه که آمد، در حقیقت نقدی بر قسمت آخر مقاله اول من نیز هست. من از شعار "پیش به سوی هسته‌های مسلح کارگری" برداشت دیگری داشتم، ولی با مراجعه دوباره به "مصاحبه" دریافتم که نظر "مصاحبه" یک سره چیز دیگری است. البته بار دیگر این موضوع را توضیح دهم که در هر

حال شعار اصلی ما در این زمینه، شعار "پیش به سوی تشکیل ارتش خلق" می‌تواند باشد. در مورد "هسته‌های مسلح خلق" درک نادرستی داشتم که در جریان مباحثات و مطالعه بیشتر، موفق به تصحیح آن شدم.

رفقا! باز هم "مصاحبه" از زوایای دیگر می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. سیستم "مصاحبه" در ضدیت کامل با اعتقادات رفیق مسعود احمدزاده است، و این می‌طلبد که هر چه جدی‌تر با آن برخورد کنیم.

با امید به اینکه با پالایش ایدئولوژیک و سیاسی خود، ادامه‌دهندگان راستین راه چریکهای فدائی خلق ایران باشیم، این مقاله را به پایان می‌رسانم.

با ایمان به پیروزی راهمان

۶۰/۱/۱

نویسنده مقاله رفیق "خ" از ارتش رهائیبخش خلقهای ایران

مبارزه ایدئولوژیک یا جنجال در درون سازمان (۱)

مقدمه

مدتی است در برخورد با "مصاحبه" جنجالی در سازمان ما به راه افتاده که اگر همه نام آنرا مبارزه ایدئولوژیک بگذارند، من یکی شخصاً با معیارهایی که از مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان پرولتری در دست دارم، به هیچوجه آنرا مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی نمی‌دانم و آنرا به واقع یک "جنجال" و یا به عبارت دقیقتری که رفیق "خ" به کار برده و به خوبی ماهیت این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را نشان می‌دهد، یعنی "افشا کردن مصاحبه" می‌نامم و آن هم نه افشاگری به شیوه پرولتری.

مهمترین خصوصیت یک مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی پرولتاریا، همه جانبه بودن این مبارزه و گسترش آن به تمام زمینه‌ها و تحلیل مسائل در پروسه تکاملی آنهاست. در جریان این مبارزه ایدئولوژیک، هر فکر غیر پرولتری از طرف هر کس و به هر صورتی که بیان شده باشد، آماج مبارزه قرار می‌گیرد. در حالیکه خصوصیت "جنجال" ایدئولوژیک کنونی، یا به تعبیر رفیق "خ"، "افشاگری" علیه مصاحبه، محدودیت دامنه این مبارزه و تنگی میدان عمل آن است که به نظر من آگاهانه از طرف دامن زندگان به این جنجال انتخاب شده است. (۲) رفیق "خ" که ظاهراً در محور این مبارزه قرار دارد، آنچنان مراقب است که مبادا این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک دامنه پیدا کند، که نمی‌خواهد لاقلاً برای خواننده خود توضیح دهد که طی چه پروسه‌ای اندیشه او (نمی‌گویم خط مشی سازمان) چنان تکامل یافت که خود وی که زمانی ایده‌های "مصاحبه" و رفیق اشرف را به این نحو می‌ستود "... چه کسی می‌گوید اشرف تنه‌است! اشرف جزئی از یک جریان است که نسب آن به سلاله پر افتخار رهبران کبیر سازمان چریکهای فدائی خلق، یعنی رفیق مسعود احمدزاده، رفیق عباس مفتاحی، رفیق امیر پرویز پویان می‌رسد. اپورتونیست‌ها با این تمهیدات می‌خواهند ایده‌های رفیق اشرف را کم جلوه سازند. پس آشکارا و وقیحانه دروغ می‌گویند. نه! رفیق اشرف فرد نیست، ... رفیق اشرف اراده زنده صدها فدائی شهید است، رفیق اشرف یک خط است، خطی که تداوم ذهن چریکهای فدائی ۵۰ است، خطی که حال را به گذشته متصل می‌کند و ... (نگاهی به مصاحبه ...، ص ۲۵)، به اینجا رسیده است که می‌گوید: "روح بیژن جزئی در این مصاحبه زنده می‌شود" و رفیق اشرف هم صلاحیت بودن در مرکزیت را ندارد. همچنین رفیق "خ" که حتی بعد از آنکه پی برده بود که "روح بیژن جزئی در مصاحبه زنده شده" و باز می‌گفت "آنچه در خور اخذ کردن است (از مصاحبه)، دو شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" و "پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری است"، در چه پروسه‌ای این دو شعار را نیز منعکس‌کننده روحیه "دفاع از خود مسلحانه" دانست؟ آیا این پروسه از طریق تفکر و مطالعه طی شد و یا در جریان عملی، خود را به اندیشه رفیق تحمیل کرد و یا ترکیبی بود از تعمیق تئوریک و تلاش رفیق برای راهگشایی عملی؟ من نمی‌گویم که رفیق این پروسه را طی نکرده است و یا حق نداشته که چنین پروسه‌ای را طی کند، ولی می‌گویم رفیق می‌بایست آنرا دقیقاً در برخورد با مصاحبه تشریح می‌کرد و اکنون نیز گمان می‌کنم سعی رفیق در

۱. این مقاله به جهت انداختن مبارزه ایدئولوژیک به کانال اصلی یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری نوشته شده و جوابی است به منتقدین مصاحبه در درون سازمان از آنجائی که در متن جلد اول چند بار از این مقاله اسم برده شده نام فوق را ما برای مشخص شدن مقاله انتخاب کردیم.

۲. در انتقاد از مصاحبه، بین انتقاد کنندگان اختلاف نظرهای کاملاً جدی وجود دارد. مثلاً رفیق "خ" با رفیق "د" در این زمینه موافقت کامل ندارند، ولی در عین حال این اختلافات را ماستمالی می‌کنند و به روی خود نمی‌آورند. اگر در مبارزه سیاسی، تشکیل جبهه واحد کاری کاملاً درست و مارکسیستی است، تشکیل چنین جبهه‌ای در مبارزه ایدئولوژیک کاری خرده بورژوائی و غیر پرولتری است.

تشریح این پروسه تا حدی مسیر غلط گذشته این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را تصحیح خواهد کرد.

این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک از همان آغاز "مصاحبه" را مورد هجوم قرار می‌دهد، بدون آنکه حتی توضیح دهد و یا تشریح کند که "مصاحبه" در چه شرایطی به وجود آمد و چه هدفی داشت و به چه مسائلی پاسخ می‌گفت و در جریان عمل به علت نارسائیهای دیگر، چه وظایفی به دوش "مصاحبه" افتاد که از پیش برای آن آماده نبود. آیا کسانی که به "مصاحبه" می‌تازند این پروسه را برای خوانندگان خود تشریح کردند؟^(۱) بگذارید با یک مثال ساده اهمیت تشریح این پروسه را نشان دهم: در زمانیکه "مصاحبه" نوشته می‌شد، اکثر سازمانهای کمونیستی و حتی بسیاری از رفقای ما در مورد حاکمیت بعد از قیام ۲۲-۲۱ بهمن به نحوی تحلیل خرده بورژوائی و ملی‌بودن می‌کردند. نتیجه عملی از چنین تحلیلی این بود که حاکمیت امپریالیستی سرنگون شده و وابستگی صرفاً در زمینه اقتصادی موجود است. در پاسخ به چنین تحلیلهائی بود که این جمله در "مصاحبه" آمد که: "... اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد ... غیرممکن است". ولی هر گاه این جمله به تنهائی و خارج از شرایط ادای آن مورد انتقاد قرار گیرد، می‌توان به آن انتقاد کرد که مگر در جائی هم می‌شود از طریق مبارزات صرفاً سیاسی حکومت را به دست گرفت که اینجا نمی‌شود و غیره و غیره ... اندکی دقت نشان می‌دهد که این بی‌توجهی به اوضاع و احوال پدید آمدن "مصاحبه"، به کسانی که در آن زمان از سمت چپ مورد هجوم "مصاحبه" قرار داشتند که چرا تحول هیئت حاکمه را به سرنگونی حاکمیت امپریالیستی تعبیر می‌کند، امکان می‌دهد که امروز خود را در سمت چپ "مصاحبه" قرار دهند و از این جهت به آن هجوم آورند که، چرا می‌گوئی "... تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد ... غیرممکن است".

در هیچ‌جا نمی‌توان، و بحث به این ترتیب هم به نفع منتقدین "مصاحبه" تمام می‌شود و هم به نفع انحراف جریان مبارزه ایدئولوژیک از مسائل اساسی جنبش.

پس هرگاه بخواهیم مبارزه ایدئولوژیک را به نحوی که به نظر من غلط است، در حول "مصاحبه" متمرکز کنیم، باز اینکار می‌بایست حداقل پروسه پیدایش "مصاحبه" و مسائلی که آنزمان مطرح بود و جریانی که از آن پس "مصاحبه" با آن درگیر شد را در نظر بگیریم. من اندکی این شرایط را تشریح می‌کنم تا اهمیت آنرا در بحثی که بپا شده، نشان دهم.

امروز گاه این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا شرایط اعلام موجودیت ما درست بود؟ آیا ما حق داشتیم که با یک "مصاحبه" اعلام موجودیت کنیم؟ ... ولی آیا ما با "مصاحبه" اعلام موجودیت کردیم؟ تاریخ اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق نیز به این سؤال پاسخ منفی می‌دهد و نظری به مجموع محتوای "مصاحبه" و نوشته‌های آنزمان رفقا نشان می‌دهد که هنوز ایده غالب در بین رفقا، بازپس‌گرفتن سازمان از مرکزیت اپورتونیستی است. البته به نحوی که در آنزمان اندیشه روشنی وجود نداشت و شاید ما گمان می‌کردیم که با افشای اپورتونیسم مرکزیت، گام بزرگی در این زمینه

۱. من بعداً نشان خواهم داد که اساساً تاختن به یک اثر در داخل یک سازمان، خود نشاندهنده آن است که حیطه مبارزه ایدئولوژیک از همان آغاز محدود و تنگ انتخاب شده است. زیرا که اگر سایر سازمانها و گروه‌ها از طریق این آثار با دید و خط مشی یک سازمان تماس می‌گیرند، سازمانی که بر وجود خویش خودآگاهی دارد و هر اثری را تبلور کارها و اندیشه‌های خود می‌داند، نباید صرفاً به انتقاد و بحث در مورد یک اثر و بدون ارتباط با سایر آثار و بطور کلی بدون ارتباط با جریانی که در درون سازمان از ایده‌های این اثر حمایت می‌کند، بپردازد.

برداشته خواهد شد. امری که تا وقتی "مصاحبه" منتشر نشده بود و آثار آن در جنبش پدیدار نمی‌شد، نمی‌توانستیم در مورد آن تحلیل روشن و مشخصی داشته باشیم. پس "مصاحبه" در آغاز دو چیز نبود که ظاهراً بعداً به آن تبدیل شد. "مصاحبه" اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق نبود، و به تبع آن، برنامه مبارزاتی آنها نیز نبود. تصادفی نیست که در تمام "مصاحبه" حتی یک کلمه هم راجع به وظایف سازمانی که هنوز به وجود نیامده، سخنی نبود. آنچه "مصاحبه" می‌گفت، حداکثر متوجه وظایفی بود که مصاحبه‌گر گمان می‌کرد در آن زمان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می‌بایست برای خود مطرح می‌کرد و به حل آنها می‌پرداخت. در همان جلسه‌ای که "مصاحبه" نوشته می‌شد، همه اذعان داشتند به اینکه تحلیلی از جامعه و دولت لازمست و صرفاً بر اساس این تحلیل می‌توان برنامه مشخصی برای وظایف کنونی و حتی اعلام موجودیت تنظیم کرد و از قضا خود رفیق "خ" که در آن زمان تحلیل خرده بورژوائی از حاکمیت را ارائه می‌کرد و رفیق "د" که ظاهراً در این مورد با وی همعقیده بود، مأمور شدند که این تحلیل از حاکمیت را انجام دهند تا بر اساس آن برنامه‌ریزی شود و خط مشی آینده، چه در مورد اعلام موجودیت مستقل، چه در مورد تلاش برای بازپس گرفتن سازمان و چه در مورد مشی مبارزاتی آینده چریکهای فدائی خلق صورت گیرد.

اکنون این رفیق "خ" و رفیق "د" هستند که باید توضیح دهند که چه شد که اعلام موجودیت در شرایطی صورت گرفت که آن تحلیل و آن برنامه وجود نداشت و چه شد که "مصاحبه" ناگزیر تا مدتها و حتی تا امروز، تنها سند سازمانی است که به هر حال، اگر چه بطور کلی و بطور مبهم و بطور ناقص و یا به دید رفقا که من با آن مخالفم، با "دید غلط" رهنمودی برای کار مبارزاتی در خود دارد. "مصاحبه" برنامه چریکهای فدائی خلق نبود، و امروز به این عنوان که برنامه بوده است، مورد هجوم قرار می‌گیرد. و البته به عنوان یک برنامه نقص فراوان دارد. "مصاحبه" تحلیل جامع و همه‌جانبه از حاکمیت موجود نبود، و قرار بود که اینکار جداگانه انجام شود و حتی بحث بر سر این بود که اگر به نتایجی غیر از آنچه که رفیق اشرف در "مصاحبه" مطرح کرده رسیدیم هیچ مانعی ندارد، نظر رفیق اشرف، نظر شخصی خودش می‌ماند و به اسم خودش هم اعلام شده و نظر چریکهای فدائی نیز نظر چریکهای فدائی خلق، و رفیق اشرف نیز موضع خود را نسبت به این نظر جدید اعلام می‌کند. ولی امروز "مصاحبه" به عنوان یک تحلیل همه‌جانبه، مورد هجوم قرار می‌گیرد و مسلماً از این لحاظ ناقص است. ولی من برای کسانی که این نقص را نشان می‌دهند، کف نمی‌زنم، زیرا کار خارق‌العاده‌ای نکرده‌اند و فقط نشان داده‌اند که نمی‌خواهند ببینند بحث اصلی بر سر چیست.

پس "مصاحبه" در حله اول اهمیت خاصی نداشت، و سعی می‌کرد درکی کلی در زمینه جنبش دمکراتیک و وظایف مرحله‌ای آن به دست دهد، بدون اینکه مدعی حل تمام مشکلات باشد. و علت آن نیز که در آن زمان منتشر شد، خیلی ساده بود: اعلام خروج رفیق اشرف از سازمان از طرف سخنگوی آنان در یک متینگ عمومی. هیچ ملاحظه دیگری در کار نبود. و من دقیقاً از این دو رفیق می‌خواهم شرایط اعلام موجودیت و دلیل فقدان تحلیل از حاکمیت و برنامه مبارزاتی را برای سازمان توضیح دهند تا بتوان این باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را به یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی، یعنی به راهگشای آینده تبدیل کرد.

امروز رفیق "خ" "مصاحبه" را "جزئیستی" می‌خواند و شعارهای آنرا نارسا و احياناً غلط می‌داند. مصاحبه‌گر در همان زمان "مصاحبه" اینرا می‌دانست و بر آن وقوف کامل داشت. و به همین جهت هم به عنوان یک فرد سخن می‌گفت، نه از قول یک سازمان. و اگر بعدها این "مصاحبه" در میان اسناد سازمانی ما اهمیت خاصی پیدا کرده، به دلیل ضعف سازمان در برنامه‌ریزی و تشخیص وظایف مرحله‌ای خود بود. اینها را باید در جریان این باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک در نظر گرفت تا

مسیری که از آغاز به نظر من غلط انتخاب شده، لااقل تا حدی تصحیح شود. خصوصیت دیگر مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان پرولتاریا، آن است که این مبارزه دقیقاً حول وظایف مبارزاتی صورت می‌گیرد و در این رابطه دامنه می‌گیرد. ولی تاریخ سازمانهای پرولتری نشان می‌دهد که گاه اپورتونیسیم راست برای پیشبرد مقاصد تشکیلاتی خویش ظاهراً زیر بیرق مبارزه ایدئولوژیک به میدان می‌آید.

مبارزه ایدئولوژیکی که این اپورتونیسیم راست بیرق آنرا به دوش دارد، همواره خصوصیتش آن است که ارتباط مستقیم با وظایف مبارزاتی ندارد، و در حیطه‌های فرعی و محدود سیر می‌کند و کادرهای سازمان را به خود مشغول می‌نماید و زمینه فکری لازم را برای هجوم تشکیلاتی اپورتونیسیم راست فراهم می‌نماید. ما نمونه بسیار خوبی از این نوع باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را در سازمان خود دیدیم. و دیدیم چگونه کسانی که نه به مشی رفیق مسعود معتقد بودند و نه به مشی رفیق بیژن و اعتراف می‌کردند که مشی مشخصی نیز در نظر ندارند، به بهانه "راهجویی"، هم به مشی رفیق مسعود تاختند و هم به مشی رفیق بیژن و زمینه را برای پیشبرد مقاصد تشکیلاتی خود فراهم کردند، بدون آنکه مشی خود را آشکار نموده باشند. چنین مبارزه ایدئولوژیکی، نه تنها به پیشبرد مبارزه کمک نمی‌کند، بلکه صرفاً زمینه‌ساز کودتاهای تشکیلاتی اپورتونیسیم راست در درون سازمانهای پرولتری است. البته پس از آنکه این اپورتونیسیم به مقاصد تشکیلاتی خود دست یافت، خط مشی تسلیم طلبانه و راست‌روانه خود را نیز رو می‌کند، همچنانکه اپورتونیستهای درون سازمان ما کردند. به نظر من جنجال ایدئولوژیک کنونی سازمان ما نیز، اگر اصلاح نشود و به جریان یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی تبدیل نگردد، جز به حاکمیت یک خط مشی تسلیم طلبانه و راست‌روانه بر سازمان منجر نخواهد شد.

این جنجال تمام خصوصیات یک جریان انحرافی را در خود دارد. گاه صحبت از مبارزه "دو دیدگاه و دو خط مشی" در سازمان می‌شود، که ظاهراً یک دیدگاه و خط مشی آن "مصاحبه" است و دیدگاه و خط مشی دیگر، دیدگاه و خط مشی‌ای است که به مبارزه با "مصاحبه" برخاسته است. ولی آیا کسانی که بر علیه "مصاحبه" مقاله می‌نویسند، دیدگاه و خط مشی معینی دارند؟ آیا مثلاً رفیق "خ" دیدگاه و خط مشی معینی را مطرح می‌کند و بر اساس آن به "مصاحبه" می‌تازد؟ پنهان شدن پشت سر رفیق مسعود، داشتن دیدگاه مستقلی تلقی نمی‌شود، زیرا "مصاحبه" هم از همان آغاز، لااقل مدعی وفاداری به تعلیمات رفیق مسعود است. این توهم وجود دو دیدگاه و دو خط مشی برای مبارزه ایدئولوژیک کنونی خطر بزرگی است. زیرا مادام که این توهم وجود دارد، مبارزه ایدئولوژیک سمت انقلابی خود را نمی‌یابد. رفیق "خ" به "مصاحبه" انتقاداتی وارد می‌کند، ولی راهی برای بیرون آمدن از بن‌بستی که به نظر او بر اثر حاکمیت "مصاحبه" بر سازمان به وجود آمده ارائه نمی‌کند. بدتر از این است وضع رفیق "د" و اسفبارتر از آن، وضع رفیق "ل". اینها همه انتقاد می‌کنند، ولی از چه؟ بیشترین انتقاد آنها متوجه جزئی‌ترین مسائل "مصاحبه" است. از عباراتی مانند "ایثار پرولتاریا" به تفصیل انتقاد می‌کنند ولی مسائل اساسی را نادیده می‌گیرند و اگر احیاناً ناگزیر شوند به مسائل جدی بپردازند، همانطور که مثلاً رفیق "خ" پس از آنکه در مقابل انتقادات از مقاله نخستین ناچار شد به شعارهای اساسی "مصاحبه" بپردازد، اینکار را به سطحی‌ترین شکل ممکن و با حواله دادن خواننده به مطالعه تئوری "دفاع از خود مسلحانه" در فلان یا بهمان کتاب انجام می‌دهد. حاصل چنین مبارزه‌ای چیست؟ چه راهگشایی از آن برای سازمان بدست می‌آید؟ وقتی اینگونه با "مصاحبه" برخورد می‌شود، این توهم به وجود می‌آید که گویا در مقابل دیدگاه و خط مشی اپورتونیستی و دارندگان این دیدگاه و خط مشی اپورتونیستی کسانی در سازمان هستند که دیدگاه و خط مشی انقلابی دارند، در حالیکه در واقع چنین نیست. آیا اگر تمام سازمان فی‌المثل می‌خواست از رفیق "خ" اطاعت

کند، رفیق "خ" می‌توانست راهی به آن نشان دهد؟ آیا او دارنده دیدگاه و خط مشی خاصی است؟ آیا رفیق "خ" زمانی معتقد نبود که خرده بورژوازی در ایران حاکم است؟ آیا بعداً او به این عقیده نرسید که "مصاحبه" اپورتونیستی است و باز به دو شعار آن معتقد نبود؟ و آیا امروز به آن دو شعار هم اعتقادش را از دست نداده است؟ و آیا او که زمانی از فکر حاکمیت خرده بورژوازی حمایت می‌کرد، امروز ثابت نمی‌کند که حتی اعتقاد به حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم نیز دلیل اپورتونیسم و در غلطیدن به "جزنیسم" است و باید مستقیماً به حاکمیت امپریالیستی معتقد بود؟ و آیا سازمان اگر می‌خواست به دنبال رفیق "خ" برود، حالا در کجا بود؟ و آیا واقعاً رفیق "خ" دیدگاه و خط مشی بخصوصی دارد؟ همینطور است وضع رفیق "د". نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم، نه آن است که به این رقبا انتقاد کنم که چرا نظرهای خود را عوض کرده‌اند، بسیار طبیعی است که یک فرد انقلابی در جریان مبارزاتی خویش نظرات خود را تغییر دهد، و این دلیل زنده بودن فرد انقلابی است، ولی می‌خواهم ثابت کنم که مثلاً در وجود این دو رفیق یک دیدگاه و خط مشی مشخصی در سازمان وجود نداشته که در مقابل دیدگاه و خط مشی دیگری باشد. و تمام نقائص و مشکلاتی که امروز بر سر راه سازمان قرار دارد، ناشی از همین است که هیچ جریانی در سازمان نیست که بطور جامع بتواند با تکیه بر مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه، وظایف کنونی را با دقت مشخص کند. و همین نقص باید محور مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی قرار گیرد. باید بپذیریم که ما هنوز با تکیه بر تئوری مبارزه مسلحانه برنامه انقلابی کامل تنظیم نکرده‌ایم. این می‌تواند محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک ما باشد، والا وضع اسفناکی پیش می‌آید و آن عبارت از این است که با توجه به مشکلات و بن‌بست‌هایی که در کار مبارزاتی سازمان به وجود آمده، عده‌ای دست به "افشاگری" علیه کسانی بزنند که در این مدت همه سعی‌شان را کرده‌اند و آنچه هم که شده عمدتاً حاصل کار آنهاست. می‌توان به توده‌های سازمانی گفت مشکلات را ببینید و بعد آنها را به گردن مسئولان انداخت و با استفاده از این اهرم، عده‌ای را کنار زد و خود جلوتر رفت. اگر چنین کاری در جریان مبارزه ایدئولوژیک واقعی صورت گرفته بود و کسانی که تازه بر سر کار می‌آمدند، واقعاً نماینده راه حلی بودند، چنین تحولی سازمان را به پیش می‌برد، ولی وقتی کسانی که مشکلات را به رخ می‌کشند و احياناً عجز مسئولان را از حل این مشکلات افشا می‌کنند، بدون آنکه خود واقعاً راه حلی برای رفع مشکلات داشته باشند، چنین جریان ناسالمی هر گاه بعد تشکیلاتی به خود بگیرد، حاصل آن کنار گذاشتن افرادی است که تاکنون به هر حال مشغول کاری بودند و آوردن کسانی که معصومیتشان در آن است که کاری نکرده‌اند و چیزی نگفته‌اند. چنین تحولی باعث سرخوردگی در نیروهای فعال سازمانی می‌شود. اگر قرار است کسی که چیزی نوشت، از طرف کسانی که چیزی ننوشته‌اند، مورد هجوم قرار گیرد و اپورتونیست خوانده شود، کم‌کم این فکر به میان می‌آید که: پس چیزی ننویسیم تا انقلابی بمانیم و خودبخود بدیهی‌ست که چنین طرز فکری چه اثر مرگباری برای یک سازمان خواهد داشت. سازمان در جریان مبارزه ایدئولوژیک باید به نقائص خود پی ببرد و در صدد حل معقول آنها باشد. خطرناکترین برخورد یک سازمان با مشکلات، آن است که راه حلهای موهوم و خیالی برای آنها بتراشد و یا به فکر تسکین موقتی تشنجات ناشی از این مشکلات بیافتد. وقتی سازمانی که نظیر سازمان ما، در جریان عملی مبارزه با نوعی بن‌بست مواجه شده، دست به پاره‌ای تحولات تشکیلاتی می‌زند و عده‌ای را که در تصمیم‌گیری شریک می‌کند که خود برای مشکلات هیچ راه حلی ندارند، توهم حل مشکل را برای خود ایجاد کرده است. چنین سازمانی خود را فریفته است. کسانی که به این نحو بر سر کار می‌آیند، با بی‌برنامگی خویش، سازمان را بیش از پیش از هم می‌پاشند و یا در تلاشی مذبحانه و بی‌برنامه، سازمان را نه به نبرد با دشمن، که به مسلخ وی می‌کشاند. در چنین شرایطی، افراد فاقد اصول، به نام اصول، افرادی فاقد برنامه، به نام برنامه، افرادی غیرتشکیلاتی، به نام تشکیلات، بر سازمان حاکم می‌شوند. و این نتیجه زشتی است که از یک برخورد ایدئولوژیک ناسالم در سازمان به وجود می‌آید، که متأسفانه سازمان ما در معرض آن قرار گرفته است. و من از همه می‌خواهم که به

نتایج وخیم آن فکر کنند. من دوست داشتم که رفیق "خ" و رفیق "چ" از "گشودن جبهه دوم" نه به عنوان اهرمی برای پیشبرد مقاصد تشکیلاتی و یا احیاناً برای حمله جدیدی به "مصاحبه"، بلکه بعنوان محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک کنونی استفاده کنند. این وظیفه مبارزاتی می‌توانست محور بسیار خوبی برای مبارزه ایدئولوژیک در سازمان باشد، در حالیکه این رفقا آنرا پشت سر خود نگاهداشته و فقط به مدد آن در بحثهای شفاهی محیط را متشنج می‌کنند. وظایف مبارزاتی حتماً باید محور مبارزه ایدئولوژیک ما باشد.

خلاصه کنم من معتقدم آنچه اکنون به عنوان مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما جریان دارد، یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی و پرولتری نیست، زیرا حول وظایف مبارزاتی جریان ندارد.

من معتقد نیستم که کسانی که به "مصاحبه" می‌تازند، خود دیدگاه و خط مشی بخصوصی داشته باشند.

اساساً من معتقد نیستم که در سازمان ما دو دیدگاه و دو خط مشی در مقابل هم قرار گرفته باشند. و اگر مسیری که تاکنون این مبارزه طی کرده، به سمتی صحیح کشانده نشود، نتایج آن برای سازمان بسیار وخیم خواهد بود. چون شخصاً معتقدم که "مصاحبه" با تمام نقایص اش (که خود حاصل شرایط پیدایش آن است)، کاملاً بر اساس مارکسیسم-لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه استوار است، سعی می‌کنم به ایراداتی که به آن گرفته شده پاسخ دهم. ولی از پیش باید بگویم، این پاسخگویی ناگزیر از محدودیتهایی که انتقادگران به "مصاحبه" بر دست و پای انتقادات خویش زده‌اند، رنج خواهد برد. در ثانی، راهگشایی برای شناخت وضعیت کنونی نخواهد کرد. تنها فایده آن شاید این باشد که منتقدین را آوارد، مسیر انتقادات خود را در جهتی که من آنرا صحیح می‌دانم، لااقل اصلاح کنند.

رفیق "خ" می‌توانست کار تحلیل و انتقاد از "مصاحبه" را از بررسی مشخص رهنمودهای آن شروع کند و با تشریح شرایط، غلط بودن این رهنمودها را در عمل و بطور ملموسی نشان دهد و آنگاه به این بپردازد که این رهنمودهای غلط زائیده انحراف از اصولی است که تشریح آن می‌توانست بنحوی گویا و زنده ضرورت این مبارزه ایدئولوژیک را نشان دهد، ولی رفیق "خ" ظاهراً عکس این روش را پیش گرفته و ابتدا می‌خواهد انحراف "مصاحبه" را از اصول نشان دهد و گویا سپس نتیجه عملی آنرا تشریح نماید. البته این هم نوعی از مبارزه ایدئولوژیک است، گرچه نه بهترین نوع آن. وقتی رفیق "خ" این شکل انتقاد از "مصاحبه" را برای خود برگزید، در سراسر انتقادات خود ظاهراً می‌خواهد دو مطلب را ثابت کند: یکی آنکه "روح بیژن جزنی بر "مصاحبه" حاکم است" و دوم آنکه "مصاحبه" از تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک عدول کرده است." اگر رفیق "خ" با همین خطوط محدود نیز کار خود را پیش می‌برد، باز می‌شد گفت به نوعی مبارزه ایدئولوژیک مشغول است، ولی او در این زمینه نیز به سطحی‌ترین شکل ممکن انتقاد خود را پیش می‌برد. به این صورت که با انتخاب پاره‌ای کلمات و حتی گاه با انتخاب مترادفات پاره‌ای از کلمات "مصاحبه" (۱)، سعی می‌کند شباهتی ظاهری بین مطالب "مصاحبه" و عقاید رفیق جزنی را به خواننده خود القاء نماید و بعد احیاناً از خواننده خود بپرسد که این چه مناسبتی دارد با تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک. در واقع رفیق "خ" روی روانشناسی خوانندگان خود و روی

۱. مثلاً رفیق کلمه "استبداد" را از "مصاحبه" با مترادف آن "دیکتاتوری" عوض می‌کند تا بهتر بتواند "شباهت" "مصاحبه" را با نظرات جزنی القاء کند.

جوی که بر سازمان حاکم است، یعنی روی کینه کادرها و هواداران نسبت به عقاید رفیق جزنی و مهر آنها به رفیق مسعود حساب می‌کند و انتقاد خود را فقط تا آنجا پیش می‌برد که آن کینه و این مهر را برانگیزد. ولی از این بیشتر نمی‌رود. به انتقاد شماره یک او توجه کنید. او از اینکه "مصاحبه" ضرورت مبارزه مسلحانه را با شکل استبدادی حاکمیت امپریالیستی در شرایط بورژوازی وابسته توضیح می‌دهد، استفاده کرده، می‌گوید: "این همان چیزی است که بیژن جزنی برجسته‌ترین نماینده آن بوده است." این است همه آن چیزی که رفیق "خ" در مورد یکی بودن نظر "مصاحبه" با عقاید رفیق جزنی در این مورد می‌گوید و گمان می‌کند که با همین یک جمله همه وظیفه خود را در این زمینه انجام داده است و از این پس دیگر فقط این می‌ماند که بگوید: "این موضوع درست به دلیل نادرست بودن خود، موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف می‌کند." و باز دیگر لازم نمی‌بیند که بگوید به چه نحو و در مقابل چه کسانی تضعیف می‌کند و تاکنون چه مشکلاتی در مبارزه ایدئولوژیک برای سازمان به وجود آورده. خیر! از اینگونه کارهای پیش‌پاافتاده در انتقاد رفیق "خ" خبری نیست. پس از آنکه رفیق "خ" شباهت حرف "مصاحبه" را با عقاید رفیق جزنی به اینگونه نشان داد، تنها یک کار دیگر برایش باقی می‌ماند و آن این است که ظاهراً عدم شباهت آنرا با عقاید رفیق مسعود نیز، البته به همین نحو، نشان دهد و همه کاری که در این زمینه می‌کند، این است که بگوید: "به نظر من مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" این اعتقاد را ندارد و فکر می‌کنم این مسئله صراحتاً در اثر مزبور آمده است" و اظهار تأسف کند که: "متأسفانه نه به صورت کاملاً صریح" (۱) و پس از آنکه به این نحو ظاهراً پایگاه اصولی خود و عدول "مصاحبه" را از اصول اثبات کرد، در مورد دلایل اتخاذ خط مشی مبارزه مسلحانه، کلماتی را بیان می‌کند که آنقدر کلی است که مخالفت با آن امکان پذیر نیست. همه را می‌توانیم بپذیریم بدون آنکه در واقع چیزی را پذیرفته باشیم و کافی است یک کلمه در مخالفت با آنها بگوئیم تا نزد هر کسی که اندکی عقل سلیم دارد، رسوا شویم. آیا مثلاً می‌توان بدون توجه به روحیه توده‌ها مبارزه مسلحانه کرد؟ مسلم است که نه. پس حق با رفیق "خ" است. و از اینجور حق‌ها در موارد بسیاری می‌توان به رفیق "خ" داد، ولی رفیق "خ" در همین بحثی که خود پیش کشیده، مراقب است که به عمق آنقدر نزدیک نشود و تفاوت آنچه را که می‌گوید با آنچه در "مصاحبه" آمده، نشان دهد. کافی است بگوئیم که همه آنچه که رفیق "خ" برای لزوم مبارزه مسلحانه آورده، باید در اتخاذ تاکتیک مبارزه مسلحانه به حساب آورده شود. مبارزه مسلحانه با توجه به همین عوامل که حتی پاره‌ای از آنها از قلم رفیق "خ" هم افتاده، تاکتیک بندی می‌شود و درست به همین دلیل هم هست که بر خلاف ادعای رفیق "خ"، رفیق جزنی نیز که فقط به "تاکتیک مسلحانه" می‌اندیشد، همه این عواملی را که رفیق "خ" ذکر کرده، به اضافه عوامل دیگر و بطور جامع‌تر و همخوان‌تر برای اتخاذ "تاکتیک مسلحانه" لازم دانسته و اگر برچسب "جز نیست" بودن را به من نزنند، می‌خواهم بگویم که آثار رفیق جزنی در این زمینه، یعنی در اتخاذ تاکتیک‌های صحیح در مبارزه مسلحانه چیزهایی برای آموختن دارد که ما نباید از آموختن آنها غفلت کنیم. (۲) ولی آنچه که هم رفیق جزنی فاقد آن است و هم رفیق "خ" در اینجا فقدان آنرا در نزد خود نشان داده و "مصاحبه" واجد آن می‌باشد، دید استراتژیک از مبارزه مسلحانه است. اگر در تاکتیک بندی مبارزه مسلحانه باید به همه عوامل توجه داشت آنچه مبارزه مسلحانه و یک جنگ توده‌ای طولانی را به عنوان شکل عمده مبارزه بصورت استراتژیک مطرح می‌کند، همین "استبداد سیاه"، یعنی شکل ذاتی حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم می‌باشد. تحلیل تسلط بورژوازی وابسته بر سیستم اقتصادی- اجتماعی، نشان می‌دهد که شرایط عینی انقلاب فراهم است و شیوه حکومتی ذاتی این سیستم، همواره

۱. بالاخره صراحتاً آمده است یا نه؟

۲. گفتم "چیزهایی"، نگفتم همه چیز را بیان می‌کند.

استبدادی و یا دیکتاتوری است. در چنین شرایطی سازمانهای پرولتری، نه به دلیل ماجراجویی خویش و نه به دلیل جنگ طلبی ذاتی، بلکه به دلیل آنکه از طرق مسالمت‌آمیز امکان ایجاد سازمان مبارزاتی سراسری تشکل پرولتاریا و سایر زحمتکشان وجود ندارد، مبارزه مسلحانه را به عنوان تنها راه رهایی، هم در استراتژی و هم در تاکتیک خود از لحاظ اصولی می‌پذیرند و اینکه در اتخاذ تاکتیکهای عملی باید به عوامل بسیاری توجه داشت، بهیچوجه نقش این عامل اصلی را که تعیین‌کننده استراتژی در تمام مرحله انقلاب بورژوا-دمکراتیک ملی است، نفی نمی‌کند. اتفاقاً اگر با دیدی غیر از این مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک را بفهمیم و مثلاً بخواهیم مانند رفیق "خ" عواملی را که می‌توانند تعیین‌کننده تاکتیکها باشند، بطور کلی و بدون تشخیص اهمیت تاکتیکی و استراتژیک آنها عنوان کنیم، اینکار "موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف می‌کند" و من بر خلاف رفیق "خ" که نمی‌گوید چگونه، می‌توانم مثالهایی در اینجا بزنم. با موضعی نظیر رفیق "خ" نمی‌توان مثلاً با این نظر پاره‌ای "جز نیست"ها که استدلال می‌کنند، در شرایط جدید و با تغییر روحیه مردم و وضع دولت کنونی و عدم توانایی آن به برقراری دیکتاتوری نظیر دیکتاتوری شاه و خلاصه دلایل دیگری از این قبیل، اتخاذ تاکتیک مسلحانه صحیح نیست، بطور اصولی مبارزه کرد. (۱) همچنین با چنین دیدی نمی‌توان مثلاً با نظر "راه کارگر" که می‌گوید جنگ توده‌ای طولانی مختص آن "وضعیت اقتصادی جامعه" است که فنودالیسم در آن تسلط دارد و دهقانان نیروی عمده انقلاب را تشکیل می‌دهند، مقابله کرد.

من در اینجا خواستم همه نارسائیهای کار رفیق "خ" را در این مورد نشان دهم، خواستم نشان دهم که درک او از مفهوم دیکتاتوری نزد رفیق جزئی تا چه حد اشتباه‌آمیز است، خواستم نشان دهم که اختلافی که او ظاهراً بین "مصاحبه" و "نقدی بر" گزارش به خلق" دیده، در همین است که در "مصاحبه" بحث از مبنای استراتژیک مبارزه مسلحانه و در "نقدی به" گزارش به خلق" بحث بر سر دلایل اتخاذ تاکتیک مبارزه مسلحانه پیشرو در سال ۴۹ می‌باشد. همینقدر خواستم بگویم که آنچه رفیق "خ" انجام می‌دهد، نه از لحاظ اصولی یک مبارزه ایدئولوژیک است و نه به نیازهای عملی کار مبارزاتی سازمان ما توجه دارد. بر خلاف آنچه رفیق "خ" فکر می‌کند، سازمان ما هنوز تحلیل جامعی از دیدگاه‌های رفیق جزئی در دست ندارد و به همین دلیل هر کس که می‌خواهد در این مورد اظهار نظری بکند، باید دقیقاً به تحلیل آن نظرات در زمینه مورد نظر خویش بپردازد و استناد به سابقه در این مورد صحیح نیست. بینش حاکم بر "مصاحبه" سعی کرده است بطور کلی طرحی از انتقادات خود را به رفیق جزئی در "نکاتی درباره پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" بطور اجمالی بیان کند، ولی اینکار بسیار ناقص و مختصر است و تنها در حد نیاز پاسخگویی به اپورتونیستهای مرکزیت سازمان در آن زمان می‌باشد و در موارد دیگر قابل استناد نیست.

قصد من از پرداختن تفصیلی به این نخستین، و لابد عمده ترین انتقاد رفیق "خ" به "مصاحبه"، مخصوصاً این بود که نشان دهم، چرا معتقدم آنچه امروز به نام مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما حول انتقاد از "مصاحبه" به راه افتاده، نه یک مبارزه ایدئولوژیک، بلکه در واقع یک جنجال است که راه به جایی نخواهد برد. جز تشتت تئوریک و سازمانی و هر آینه سازمان به خود نیاید و پیش‌برندگان این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را مهار نکند و آنها را به راه صحیح یک مبارزه ایدئولوژیک نیاندازد، اینها، دانسته یا ندانسته، ضربات مهلکی نه تنها به سازمان، بلکه به راه و مشی چریکهای

۱. البته رفیق "خ" ممکن است در مقابل چنین استدلالی یکی دو قلم از عوامل برشمرده خود را حذف کند و با تاکید بر سایرین و مهمتر جلوه دادن آنها، بخواهد بحث خود را پیش ببرد. اگر رفیق "خ" چنین موضعی را در اینگونه بحثها اتخاذ کند، من مطمئنم که سرانجام ناچار خواهد شد تمام عوامل دیگر را حذف کند و روی یک عامل تکیه کند و آن همانا شکل حکومتی استبدادی و دیکتاتوری ذاتی حاکمیت امپریالیستی بورژوازی وابسته است.

فدائی خلق وارد خواهد ساخت. سازمان ما کوچک است و ناتوان و این خطر برای آن بسیار بزرگ است.

از اینجا به بعد سعی می‌کنم به اختصار به انتقادات رفیق "خ" پاسخ دهم و این البته نه از آن جهت است که تفصیل و توضیح مباحث مربوطه را لازم نمی‌بینم، بلکه بدان جهت است که جای بسط و تفصیل آنرا در اینجا نمی‌بینم. اینگونه بحثها باید در مبارزه ایدئولوژیک حول برنامه و وظایف مبارزاتی مطرح شوند تا طراوت و شادابی و روح زنده مارکسیسم هر چه بیشتر در آنها جلوه‌گر گردد، نه در بحثهای انحرافی که طراحان آن حتی سعی هم نمی‌کنند و اگر هم سعی کنند، نمی‌توانند منافع عملی طرح آنها را توضیح دهند.

در مورد انتقاد دوم، رفیق "خ" در این قسمت می‌خواهد ثابت کند که "مصاحبه"، "تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه می‌داند و این دقیقاً همان تز بیژن جزنی است". چند نقل‌قول از "مصاحبه" پشت سر هم ردیف می‌شود تا این امر به اثبات برسد و در این میان یک عبارت حذف می‌شود تا تفاوت نظر "مصاحبه" با نظر بیژن جزنی به نحوی بارز خود را نشان ندهد. جملاتی که از "مصاحبه" در اینجا بیان می‌شود، تا جائیکه به شاه مربوط است، جنبه توضیح آنچه روی داد را دارد و واکنش خلق را در این مورد تشریح می‌کند. این واقعیتی است که سرانجام در مرحله قبلی انقلاب، رهبری و کنترل جنبش به دست کسان و نیروهائی افتاد که توانستند نیروی عمده جنبش را عمدتاً در جهت سرنگونی شاه کانالیزه کنند و هدفگیری ضد امپریالیستی آنرا مخدوش نمایند و این هم واقعیتی است که شاه به عنوان کسی که کودتای ۲۸ مرداد در نظر مردم برای حفظ تاج و تخت وی صورت گرفته بود، شاه به عنوان دومین پادشاه سلسله ننگین که بیش از پنجاه سال همه سرکوبها به نام آن انجام شده، شاه به عنوان وارث نهادی که گویا دوهزار و پانصد سال است حافظ ظلم ظالمان بر توده مردم است، بله شاه به دلیل وجود همه این خصوصیتها و به دلیل وجود آن ذهنیت توده‌ای در مورد وی (۱)، این امکان را به رهبری جنبش می‌داد که با متوجه کردن لبه تیز مبارزه علیه شاه، نیروی ضد امپریالیستی آنرا تضعیف کند. اینها همه چیزهائی بود که روی داد و "مصاحبه" آنرا برمی‌شمارد، بدون آنکه معتقد باشد وضع به بهترین شکل ممکن پیش رفته است. اتفاقاً در همان جمله‌ای که از قلم رفیق "خ" افتاده و در لابلای همین جملاتی قرار دارد که رفیق "خ" آنها را ذکر کرده، مطلبی هست که دید "مصاحبه" را به خوبی نشان می‌دهد و تفاوت آنرا با دید جزنی، به نحوی بسیار بارز، به نمایش می‌گذارد. در همان جمله‌ای که با تفسیری غلط از طرف رفیق "خ" مورد انتقاد قرار گرفته و "مصاحبه" از وجود نیروهای ضد خلقی در کنار خلق صحبت می‌کند، (۲) "مصاحبه"

۱. مارکس در تحلیل انقلابات ۱۸۴۸ این نقش بازدارنده و منحرف‌کننده خاندانهای سلطنتی در مبارزه طبقاتی را نشان می‌دهد و اصولاً یکی از دلایل ترجیح حکومت جمهوری بر حکومت سلطنتی در جریان مبارزه طبقاتی همین است که رئیس‌جمهور به علت انتخابی و موقتی بودن، به وزنه خاصی در مبارزه تبدیل نمی‌شود، حال آنکه خاندانهای سلطنتی با ذهنیت خاصی که توده‌ها از آنها دارند و روابط ویژه تاریخی‌ای که با طبقات و گروه‌های درون جامعه برقرار می‌کنند، در این مبارزه وزن خاصی پیدا می‌کنند که نادیده گرفتن آن به معنای نشناختن واقعیت عینی مبارزه‌ای است که در مقابل ما جریان دارد.

۲. این موضوع نیز در پاورقی مورد انتقاد رفیق "خ" قرار گرفته و او با این عبارت عجیب که "وقتی نیروی در کنار خلق قرار می‌گیرد که منافع اساسی مشترکی با خلق داشته باشد"، به انتقاد از آن می‌پردازد. کلمه "اساسی" را از این جمله حذف کنید و مطمئن باشید که به مفهوم آن خللی وارد نمی‌شود، زیرا این مفهومی نسبی است که در هر مرحله و برای هر طبقه مفهوم خاصی دارد، آنگاه جمله‌ای به دست می‌آید کاملاً ساده و قابل درک و در عین حال هیچ منافاتی هم با "مصاحبه" ندارد. "مصاحبه" خلقی را تصویر می‌کند که بر علیه مظلومی که اساساً نتیجه سلطه امپریالیستی است، به مبارزه برخاسته است و به نحوی بسیار طبیعی این مبارزه را علیه ابزار حاکمیت امپریالیسم، یعنی حکومت موجود، یعنی رژیم شاه صورت می‌دهد. محتوای این مبارزه ضد امپریالیستی است و شکل آن بر علیه رژیم حاکم و دست‌نشانده امپریالیسم، یعنی رژیم شاه، پاره‌ای نیروهای ضد خلقی نیز به دلایل منافع شخصی خویش با رژیم شاه در تضاد هستند. نهضت خلق خودبخودی و غیرمتشکل و

چنین می‌گوید: "و وجود این عناصر غیر خلقی و حتی ضدخلقی در کنار خلق، در صورت وجود یک سازمان متشکل توده‌ای، هیچ مسئله‌ای نبود". و همین نشان می‌دهد که "مصاحبه" آنچه را که روی داده، مطلوب نمی‌داند و معتقد است به دلیل فقدان رهبری انقلابی، چنین وضعی پیش آمده و در نتیجه آن، به جای آنکه خلق از تضاد نیروهای ضدخلقی (در آن مرحله، حکومت شاه و مخالفین کمپرادورش) برای پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی خویش استفاده کند، نیروهای ضدخلقی توانستند تا حدی جنبش خلق را مهار کرده، در جهت سرنگونی شاه و تسویه حسابهای درون طبقه‌ای از آن استفاده نمایند و اتفاقاً همین عدم رضایت مصاحبه‌گر از جریان امور است که سؤال پیرامون شکست یا عدم شکست جنبش را پیش می‌کشد. اگر مصاحبه‌گر می‌خواست این نظر را القاء کند که هدف جنبش سرنگونی شاه بوده، اکنون که شاه ساقط شده، چه جایی برای سؤال پیرامون شکست جنبش می‌ماند؟ اکنون که قرار است به سبک رفیق "خ" استدلال کنیم و کارمان به گرفتن نبض جمله‌ها محدود شده، نه به درک محتوای واقعی "مصاحبه"، می‌پرسیم اگر "مصاحبه" معتقد بود که هدف جنبش سرنگونی شاه بود و حالا که شاه سرنگون شده، یک پیروزی کامل به دست آمده، پس چرا سؤال در مورد شکست مطرح می‌شود و حتی رفیق "خ" ناگزیر می‌شود برای آنکه مچ مصاحبه‌گر را بگیرد و او را "جز نیست" بخواند، از پاسخی که به همین سؤال داده می‌شود، استفاده می‌کند و آنهم با استدلال عجیب و غریب اینکه جنبش شکست نخورده است، معنایش آن است که پیروز شده است و پیروزی هم آن است که شاه را سرنگون کرده؟ اگر به خود "مصاحبه" توجه کنیم و ببینیم که او از ادامه جنبش سخن می‌گوید و از انحراف آن در مرحله قبل متأسف است، ولی به هر حال جنبش را شکست خورده و خاتمه‌یافته تلقی نمی‌کند، درک روشنتری از نظر "مصاحبه" به دست می‌آوریم تا این تعبیر و تفسیرهای پیچ در پیچ.

اصولاً "مصاحبه" صراحتاً اعلام می‌کند که جنبش به هیچیک از خواستهای که در مرحله قبل برای خود تعیین کرده، نرسیده است و اگر این ادعای رفیق "خ" که دید "مصاحبه" "جز نیستی" است، درست بود، آیا ممکن بود چنین مطلبی در "مصاحبه" با این صراحت بیاید؟ "مصاحبه" اگر می‌گوید جنبش شکست نخورده، این به آن صورت که رفیق "خ" معنا می‌کند، به معنای جنبش پیروز شده است، نیست. خوش‌بینی مصاحبه‌گر، نه از این است که جنبش پیروز شده و یا به خواستهای مرحله‌ای خود رسیده است، بلکه از این جهت است که جنبش ادامه دارد. همه اینها صراحتاً در "مصاحبه" مطرح است.

نکته دیگری که ذکر آن در اینجا جالب است و بیش از پیش روش برخورد رفیق "خ" را با "مصاحبه" افشا می‌کند، این است که، چه در متن و چه در زیرنویس این قسمت، پس از آنکه به این شکل سطحی و بی‌محتوا بین "مصاحبه" و عقاید رفیق جزئی شباهت را نشان داد، برای نشان دادن مغایرت آنها با دید رفیق مسعود، به این جمله در متن "فکر نمی‌کنم این منطق و شیوه تفکر از آن

رفیق مسعود باشد" - و این جمله در زیرنویس - "روشن است که هیچگاه رفیق مسعود قضایا را به این شکل نمی‌دیده" - اکتفا می‌کند و حتی لازم نمی‌بیند که توضیح دهد که "فکر" می‌کند رفیق مسعود موضوع‌ها را به چه شکل می‌دیده است. خواننده باید همینقدر که باخبر شد که رفیق "خ" فکر می‌کند که رفیق مسعود موضوع‌ها را به این شکل نمی‌دیده، مطمئن شود که موضوع به این شکل نیست و نه از خودش و نه از رفیق "خ" هم نپرسد که به چه شکل بوده. این است محتوای آن باصطلاح مبارزه ایدئولوژیکی که رفیق "خ" در مقدمه همین نوشته‌اش با آن طمطراق از آن سخن می‌گوید و ظاهراً عده‌ای نیز آنقدر آن را جدی گرفته‌اند که از ترس عقب‌نماندن از قافله، خود را ناگزیر دیده‌اند با پاره‌ای رونویسی‌ها از رفیق "خ" و سایر منتقدین "مصاحبه" وظیفه خود را در این زمینه انجام دهند.

درباره انتقاد سوم: در این قسمت رفیق "خ" اصولاً روشن نمی‌کند به چه دلیل عقاید رفیق جزئی را پیش می‌کشد. وقتی مصاحبه‌گر می‌گوید "ما"، اشاره‌اش به خود و نیروی روشنفکری است که در عین وابستگی به پرولتاریا، بر آن هژمونی ندارد و شاهد شرکت پرولتاریائی در انقلاب است که فاقد تشکل و آگاهی طبقاتی لازم رهبری جنبش می‌باشد. وضعیت این پرولتاریا مانند هر پرولتاریای غیرمتشکل و غیرآگاه دیگری، آن است که در تحلیل نهایی به‌عنوان نیروی ذخیره طبقه یا طبقاتی عمل کند که رهبری جنبش را به دست دارند. به همین صورت بود وضع پرولتاریای مثلاً فرانسه در انقلاب ۱۷۸۹، ولی پرولتاریا از این شرکت و از این حمایت بورژوازی که در واقع دشمن اصلی وی می‌باشد، از لحاظ تاریخی سود می‌برد. این تحولی است که اگر چه در نهایت امر به نفع بورژوازی تمام می‌شود و به وی امکان می‌دهد که بدون مزاحمت‌های فئودالی، به استثمار و سرکوب پرولتاریا بپردازد، در عین حال برای پرولتاریا نیز یک مرحله تاریخی محسوب می‌شود. این است آنچه در مورد پرولتاریا و "اثر تاریخی" گفته شده است، ولی وضعیت در اینجا با انقلاب فرانسه تفاوت‌هایی دارد. در انقلاب فرانسه نیروی آگاه پرولتری، روشنفکر پرولتاریا و آگاهی پرولتاریائی وجود نداشت، ولی در اینجا روشنفکران مارکسیست-لنینیست و انقلابیون کمونیست وجود داشتند که گر چه به کمک مارکسیسم جریان را "می‌فهمیدند"، به دلایل گوناگون نمی‌توانستند آگاهی خود را به میان پرولتاریا ببرند. آنچه به رفیق "خ" در این قسمت امکان ایرادگیری می‌دهد، آن است که قسمت اول مطلب را روی قسمت دوم سوار می‌کند و پرولتاریائی آگاه به دست می‌آورد که نه در واقع امر وجود داشته و نه مصاحبه‌گر بر خودبودی و غیرمتشکل بودن این مبارزات تاکید داشته است. رفیق "خ" فقط به دلیل آنکه در سطح مسائل می‌ماند، می‌تواند اینگونه از "مصاحبه" انتقاد کند، ولی حتی اگر مسئله به این صورت هم باشد، باز شباهتش با نظرات رفیق جزئی روشن نیست که در کجاست. و جالب این است که در این قسمت دیگر به مغایرت این نظرات با نظرات رفیق مسعود اشاره نمی‌شود. انتقاد "اصولی" رفیق "خ" در اینجا دیگر یکی از دو بعد خود را از دست داده. برای او کافی است که بگوید این همان نظر رفیق جزئی است تا ظاهراً همه چیز در "مصاحبه" رد شده تصور شود و البته رفیق "خ" فقط در صدد رد "مصاحبه" است، نه اثبات چیزی. او خلأی را که ایجاد می‌کند، عجالتاً پر نمی‌کند.

ولی در این زمینه نکته دیگری را بگوئیم و بگذریم و آن این است که حتی اگر پرولتاریای آگاه و متشکل رهبری نهضت خلق را در مرحله کنونی در دست بگیرد و انقلاب بورژوا-دمکراتیک را به ثمر برساند، باز وی نخستین میومچین این انقلاب نیست، بلکه ثمره بلافاصله این انقلاب عاید خرده بورژوازی روستائی و حتی شهری می‌شود و تا مدتها پس از آنکه دهقانان احیاناً به آرزوی دیرینه خود، یعنی مالکیت بی‌دغدغه قطعه زمینش رسید، پرولتاریا باید تمام رنجهای ساختمان جامعه‌ای را که تازه از انقلاب و جنگ انقلابی بیرون آمده، بدوش بکشد، در حالیکه طبقات غیرپرولتری به فوریت به همه خواستهای خود رسیده‌اند. جامعه دمکراسی نوین، جامعه ایده‌آل پرولتاریا نیست، به یک معنا جامعه ایده‌آل دهقانان است. در این جامعه دهقانان هم در حکومت شریکند و هم احیاناً

مالکیت قطعه زمین خود را دارند و این آرمانی است که دهقانان حتی به خواب هم نمی‌بینند. ولی پرولتاریا به وی کمک می‌کند تا در عمل و در واقعیت بدان دست یابد. جامعه آرمانی پرولتاریا، جامعه سوسیالیستی است، ولی او می‌داند تا وقتی این مرحله طی نشود، به مرحله بعدی یعنی جامعه سوسیالیستی، نمی‌تواند برسد. این است آن ضرورت تاریخی که پرولتاریا را وادار می‌کند به دهقانان و سایر قشرها و طبقات خلقی کمک کند، آنها را رهبری نماید تا به منافع خود که در تحلیل نهائی با منافع پرولتاریا مغایر و متضاد است، دست یابند. در جامعه دمکراتیک نوین پرولتاریا باید با همین متحدین امروزی خویش دست و پنجه نرم کند. همین‌هائی را که امروز آزاد کرده، فردا مانع اصلی بر سر راه وی برای ساختمان جامعه ایده‌آلش خواهند شد. ولی این آگاهی پرولتاریا را از همکاری و یاری با این طبقات باز نمی‌دارد. نباید مقاومت خرده بورژوازی را در جامعه دمکراتیک نوین دست‌کم گرفت و خطرات بزرگی را که این خرده بورژوازی در مرحله بعدی برای پرولتاریا ایجاد می‌کند، ندید. تحلیل آنچه در دمکراسی نوین چین گذشت، به خوبی نشان می‌دهد که با انجام انقلاب بورژوا-دمکراتیک نوین، باز پرولتاریا با دشمنانی بسیار خطرناکتر مواجه است که دست‌کم گرفتن آنها، همه دستاوردهای پرولتاریائی را به باد می‌دهد. این دشمنان، دوست و متحد مرحله قبلی بودند و اصولاً همه توان خود را از انقلابی کسب کرده‌اند که به رهبری پرولتاریا صورت گرفته. این است آن "ایثار تاریخی" پرولتاریا. همان ایثاری که برای پرولتاریا "گریزن‌پذیر" هم هست. این توضیحات را برای آن دادم که بگویم حتی اگر آنطور که رفیق "خ" ذکر کرده، جمله اول را روی جمله دوم سوار کنیم، در ماهیت امر تفاوت چندانی حاصل نمی‌شود. وقتی مارکسیسم به ما می‌آموزد که پرولتاریا آخرین طبقه‌ای است که از اسارت طبقاتی می‌رهد، وقتی مارکسیسم به ما می‌آموزد که پرولتاریا از لحظه پیدایش اش در جامعه فئودالی پا به میدان مبارزه می‌گذارد و تا برقراری جامعه کمونیستی از این مبارزه دست نمی‌کشد، وقتی همه این تعالیم را با هم ترکیب می‌کنیم و پرولتاریا را در همه میدانهای رزم طبقاتی حاضر می‌بینیم، واقعیت و ضرورت تاریخی این "ایثار" پرولتری را درمی‌یابیم. البته رفیق "خ" حیطه بحث را محدودتر از آن نگاه می‌دارد که ماهیت واقعی آن آشکار شود. او دنبال نوعی شباهت لفظی بین جملات "مصاحبه" و تعبیر خودش از عقاید رفیق جزنی است و در این قسمت، از قضا مشخص هم نکرده است که این رابطه لفظی را چگونه برقرار می‌کند.

در مورد انتقاد چهارم: باید توجه داشت که در اینجا بحث "مصاحبه" از شخص خمینی است و قشرها و طبقاتی که مخصوصاً در ماههای قبل از قیام بهمن زیر نام وی نهضت را در دست گرفتند و منظور از رهبری خمینی در این قسمت، نه آن سازمان و تشکیلاتی است که کل نهضت را رهبری می‌کرد، بلکه همان استقبال عمومی به شخص وی می‌باشد. خمینی به‌عنوان یک فرد، مراحل از مبارزه را پشت سر گذاشته. در مرحله‌ای از این مبارزه، مبارزات وی با رژیم شاه به‌عنوان مزدور امپریالیسم، نیروهای خلقی را پشت سر وی بسیج کرد و من گمان نمی‌کنم هیچیک از اسناد سازمانی ما و یا تحلیل‌هایمان این واقعیت را نادیده بگیرند. اصرار رفیق "خ" که خود را عقب می‌کشد تا مبادا از پیام در غلطیدن به نظرات جزنی پیرامون قائم‌به‌ذات بودن شاه و استقلال نسبی وی بیفتند، وقتی به خود می‌آید که از سوی دیگر بام به پائین سقوط کرده است. اگر رفیق جزنی مبارزه با شاه را به‌عنوان یک مرحله استراتژیک از مبارزه ضد امپریالیستی می‌شناسد و به این ترتیب برای وی اهمیت خاصی قائل می‌شود که وی به‌عنوان یک مزدور امپریالیسم فاقد آن است، رفیق "خ" با جدا کردن مبارزه با شاه از مبارزه ضد امپریالیستی، مثلاً در تمام پانزده سال قبل از قیام بهمن، از جانب دیگر اهمیتی به مراتب بیشتر از آنچه رفیق جزنی برای شاه قائل بوده برای وی قائل است. مطلب دیگری که باید گفت این است که وقتی می‌گوئیم آیت‌الله خمینی پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را آگاهانه به دور افکند. "مصاحبه" دوره قبلی مبارزه را خودبخودی و غیرمنتشکل می‌خواند. در چنین شرایطی خمینی بدون آنکه بخواهد از طرف توده‌ها به‌عنوان سمبل و رهبری مبارزه انتخاب شد و اتفاقاً به دلیل همین توقع

توده‌ها از وی بود که پس از سقوط شاه و به خاطر مصالح طبقه حاکم، به صراحت با توده‌ها سخن بگوید و این توقعات و توهمات را از خودش مرتفع نماید و به همین دلیل هم هست که "مصاحبه" از وجود قرآنی برای قرار گرفتن قطعی خمینی در مقابل خواستهای مردم سخن می‌گوید. ولی یک چیز را باید در اینجا کاملاً در نظر داشت و آن این است که بحث "مصاحبه" از شخص خمینی است و به همین دلیل احتمال تغییر مواضع وی را می‌دهد، والا نظر "مصاحبه" در مورد دولت پس از قیام کاملاً روشن است و معتقد است حتی وجود ضد امپریالیست‌ترین افراد نیز در درون این دولت، تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد. در آخر این قسمت باز رفیق "خ" ترجیح‌بند معروف خود را که این همان موضع جزئی است و مخالف نظرات رفیق مسعود است را، ولی اینبار با شکلی جالب‌تر، تکرار می‌کند: "همانطور که مشاهده می‌شود، چه در قسمت تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه و چه در تشخیص تضاد عمده و اصلی جامعه، "مصاحبه" کاملاً و صراحتاً موضع بیژن جزنی را می‌گیرد و همه جنبش کمونیستی می‌دانند که این موضع در ضدیت کامل و رویاروی موضع رفیق مسعود احمدزاده قرار دارد".

رفیق "خ" به‌جای آنکه به آگاهی "همه جنبش کمونیستی" استناد کند، بهتر بود در اینجا که همه چیز را رها کرده و فقط به همین ضدیتها پرداخته، لاف‌ها را تشریح می‌کرد. همانطور که تا اینجا تشریح کرده‌ام، رفیق "خ" خود در حیاتی‌ترین مسائل جنبش، در حاشیه نظرات رفیق بیژن راه می‌رود، ولی من بهیچوجه او را "جز نیست" نمی‌دانم و معتقد نیستم که "روح بیژن جزنی بر نظرات" او "حاکم" است. نه، رفیق جزنی در این میان گناهی ندارد. وضعیت اسفبار رفیق "خ" ناشی از درک محدود خود وی از مارکسیسم-لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه است. نباید بی‌جهت تقصیرها را به گردن دیگران انداخت.

در مورد انتقاد پنجم: رفیق "خ" پس از رد نظرات "مصاحبه" برای نخستین بار سعی می‌کند رهنمودهای عملی، لاف‌ها در این زمینه بدست دهد. ولی پس از جمله‌گوییهای کلی در مورد ماهیت مذهب از نظر مارکسیسم با آمیزه‌ای از خرافات آنارشیستی، سرانجام به این رهنمود عملی می‌رسد که بالاخره می‌گوید: "اینکه این مبارزه (یعنی مبارزه با مذهب) در چه شکل مشخصی صورت پذیرد، این را دیگر شرایط تعیین می‌کند". و من پیشتر می‌روم و می‌گویم این "شرایط" را نیز مصالح طبقاتی تعیین می‌کند. آنچه رفیق "خ" در مورد ضرورت مبارزه ایدئولوژیک در درون طبقه کارگر می‌گوید نیز انعکاس همین ضرورت مبارزه طبقاتی است، ولی درک محدود رفیق "خ" از مذهب به وی امکان داده است که خرافات آنارشیستی را در این مورد تکرار کند، بدون آنکه در عمل آنارشیست جلوه نماید. رفیق "خ" گمان می‌کند که مذهب صرفاً عبارت است از یک جهان‌بینی پیرامون رابطه ماده و روح و این دنیا و آن دنیا، که ضرورت مبارزه با آنها را در همه جا می‌بیند.

او نمی‌بیند که مذهب در جامعه تجلی مادی می‌یابد و به صورت ت‌اسیسات و سازمانهایی درمی‌آید که ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و گاه حتی نظامی عظیمی به خود می‌گیرد. مبارزه با مذهب در کلیت خود یعنی مبارزه با همه اینها و در همه جا. اگر چنین مبارزه‌ای را مصالح مبارزه طبقاتی مشروط نکند، آنگاه فاجعه‌ای به بار می‌آید که مخصوصاً در شرایط کشور ما زیان بزرگی دارد. بگذارید مذهب را با این دید وسیع در نظر بگیریم و آنگاه بخواهیم مفهوم جمله "ما دشمن مذهب هستیم" رفیق "خ" را در عمل مادیت ببخشیم. اگر چنین اعتقادی داشتیم، آیا در دوران شاه نیز نمی‌بایست مثلاً هر جا می‌توانستیم روحانی‌ای را ترور می‌کردیم؟ مگر این روحانیون شکل مادیت‌یافته مذهب نیستند؟ چرا ما آنها را از بین نبریم، درحالی‌که دشمن آنها هستیم؟ رفیق "خ" خواهد گفت که بحث را منحرف کرده‌ایم. او از عقاید مذهبی سخن می‌گوید و من به او پاسخ می‌دهم که

"مصاحبه" از مذهب سخن می‌گوید و مخصوصاً به آیت‌الله خمینی به‌عنوان صدر یک تشکیلات مذهبی اطمینان می‌دهد که کمونیستها در صدد نیستند که در جامعه آینده مانع فعالیت تبلیغاتی و مذهبی روحانیون شوند. اگر رفیق "خ" می‌خواست می‌توانست بفهمد که بحث "مصاحبه" از مذهب با تمام وسعت آن است و وقتی به آیت‌الله خمینی اطمینان می‌دهد که "به او امکان خواهیم داد که پاکترین و بی‌آلایش‌ترین شکل مذهب اسلام را نیز رواج دهد"، مصالح مبارزه طبقاتی‌ای را در نظر دارد که باید همراه با خرده بورژوازی‌ای صورت گیرد که بخشی از آن با درکی مساوات‌طلبانه از اسلام در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت دارد. "دشمنی" با این مذهب و روحانیون، آن آنارشیسمی را آشکار می‌کند که موجب تشمت و تفرقه صفوف خلق در مبارزه ضد امپریالیستی می‌گردد.

بگذارید بحثمان را محدود کنم و به همان زمینه عقاید مذهبی برگردیم. آیا همین مبارزه ایدئولوژیک را نیز می‌توانیم بدون قیدوشرط و بدون در نظر گرفتن مصالح مبارزه طبقاتی انجام دهیم؟ آیا رفیق "خ" توصیه می‌کند که پاره‌ای از هواداران ما مطالبی را که خود او در همین قسمت پیرامون مذهب نوشته، به‌صورت پلاکاردهائی در سر چهارراه‌ها و معابر در دست گیرند و پیرامون آن تبلیغ کنند؟ اگر اجازه نمی‌دهد، چرا؟ مگر این عقاید درست نیست؟ مگر نباید در میان توده‌ها رواج یابد؟ رفیق "خ" خواهد گفت: در این "شرایط" این کار به این "شکل" درست نیست و مثلاً نباید به این شکل مستقیم این عقاید را تبلیغ کرد. من هم می‌گویم: این "شرایط" و این "شکل" که در نهایت امر بر دامنه و محتوای تبلیغ ما نیز تأثیر خواهد گذاشت، توسط همان مصالح مبارزه طبقاتی تعیین می‌شود. اینکه ما همواره باید عقاید مارکسیستی را تبلیغ کنیم و صرف تبلیغ مارکسیسم، خود مبارزه با مذهب است، اینکه ما باید توهّمات توده‌ها را در زمینه‌های گوناگون مرتفع کنیم و در بسیاری از موارد این به معنای مبارزه با مذهب است، اینگونه جملات کلی، این اصل درست لنینی را مورد تردید قرار نمی‌دهد که همه این کارها در کادر مبارزه طبقاتی و مصالح این مبارزات صورت می‌گیرد، نه خارج از آن.

مخصوصاً در مورد نهضت ضد امپریالیستی خلق ما که خواه ناخواه مذهب در آن نقش مهمی پیدا کرده، چه از لحاظ وجود سازمانهای سیاسی و انقلابی مذهبی و چه از لحاظ حضور فعال روحانیون، چه در صف خلق و چه در صف ضدخلق، درکی متین و لنینی از برخورد با مذهب برای سازمان ما لازم است. نباید گذاشت کلی‌گوییهای از آن قبیل که رفیق "خ" عنوان کرده، ما را مثلاً به جایی بکشاند که سازمان پیکار بدان کشانده شد و موجبات تفرقه صفوف خلق را از این طریق فراهم آوریم، بخصوص که امپریالیسم نیز می‌کوشد از همین راه پاره‌ای تضادهای فرعی را در جنبش خلق فعال کرده، مانع وحدت همه نیروهای ضد امپریالیست گردد.

خوشبختانه رفیق "خ" در این قسمت، نه پای رفیق جزنی را پیش کشیده و نه پای رفیق مسعود را و اینکار در همین حد قابل‌تحسین است. بهتر است حرف خودمان را بزنییم و پشت سر این و آن پنهان نشویم.

در مورد انتقاد ششم: در این قسمت رفیق "خ" ابتدا به جملات مورد استناد خویش معنای ویژه و خودساخته‌ای می‌دهد و سپس اشتباه بودن این نظر را ظاهراً با تکیه به درک خود از تئوری مبارزه مسلحانه، انتقاد می‌کند. او جمله "مبارزه صنفی بی‌معناست" را به معنای مبارزه صنفی وجود ندارد، می‌فهمد، در حالیکه خود طرح بحث نشان می‌دهد که بحث بر سر عدم وجود این شکل از مبارزه نیست، بلکه بحث بر سر تبدیل سریع آنهاست و همه آنچه رفیق "خ" در این زمینه می‌گوید، اصلاً به موضوع مربوط نیست، ولی پس از آنکه در قسمت اول، بحث را به این‌صورت پیش برد، ناگهان چرخشی می‌کند و این قسمت را از موضعی دیگر - که همان موضع "ستاد"یهاست - نیز مورد انتقاد

قرار می‌دهد و به مسئله مورد بحث "مصاحبه" می‌پردازد و سعی می‌کند که ثابت کند، این نظر که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی تبدیل می‌شود و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی، غلط است. در این قسمت، اگر در جای دیگری و در پاسخ به "ستاد"یها توضیح داده نشده بود (۱)، می‌شد باز در اینجا توضیح داد، ولی بهتر است هر کار را در جای خودش انجام دهیم. آنچه در اینجا می‌ماند این است که ببینیم رفیق "خ" برای اثبات غلط بودن استناد "مصاحبه" به مبارزات یک سال گذشته، چه تلاشی می‌کند. مصاحبه‌گر می‌توانست ده‌ها نمونه از اعتصاب را در همان یک سال گذشته نشان دهد که در رژیم سابق بلافاصله با محاصره و بگیر و ببند پلیس، احیاناً به زد و خورد منجر شده است و در رژیم جدید با هجوم چماق بدستان و حزب‌اللهی‌ها و کمیته‌چیها. او می‌توانست حتی به اعتصابات نظیر اعتصابات کارگران نفت استناد کند که از همان آغاز خواستهای سیاسی را مطرح می‌کردند. شاید این درک محدود باشد. پس رفیق "خ" می‌بایست محدودیت آنرا نشان دهد و بگوید که نباید قضیه را به این سادگی نگاه کرد و راه افتادن مثلاً کارگران فلان کارخانه در خیابان که پس از اعتصاب یا تحصن به جهت خواستهای اقتصادی مورد هجوم و حتی تیرباران نیروهای سرکوبگر قرار گرفته‌اند و انجام تظاهرات بر علیه قوای سرکوب، به معنای سیاسی شدن مبارزه صنفی نیست. اینرا رفیق "خ" می‌توانست توضیح دهد، ولی تنها کاری که در این زمینه می‌کند این است که بگوید: "اینکه در "مصاحبه" جریانات یک سال اخیر شاهد مثال آورده می‌شود، نادرست است." رفیق "خ" مثل مارکسیستی سخن نمی‌گوید که نظرات خود را توضیح می‌دهد، بلکه بیشتر شبیه به یک پیشوای مذهبی است که گویی برای مریدان خود فتوا صادر می‌کند، مریدانی که آنچنان شیفته مراد خویش هستند که فقط حکم او را در مسائل می‌جویند، نه اسباب و دلایل نیل به این حکم را.

در مورد انتقاد هفتم: رفیق "خ" در این قسمت از مطالب "مصاحبه" تعریفی به دست می‌دهد که "مصاحبه" در صدد ارائه آن نیست. او از بحثی که در مورد عضو سازمان از طرف "مصاحبه" مطرح می‌شود، تعریف سازمان سیاسی- نظامی را پیش می‌کشد و این کار درستی نیست. بگذارید شرایط طرح این بحث را در "مصاحبه" به یاد بیاوریم: اپورتونیزم راست که بر سازمان غلبه کرده بود، پیش از آنکه جرأت کند با صراحت خط مشی قبلی سازمان را مردود اعلام نماید، با عضوگیریهائی با معیار صرفاً سیاسی در صدد آن بود که پایگاه خود را در درون سازمان تحکیم کند و تحکیم هم کرد و بدون آنکه وارد بحث تئوریک در مورد خط مشی مبارزه مسلحانه و سازمان لازمه آن بشود، سازمان را از کادرهای صرفاً سیاسی انباشته کرد. در آن زمان از لحاظ اصولی نمی‌شد با این اپورتونیزمها وارد بحث شد، بلکه می‌بایست این عضوگیریه‌ها افشا گردد و "مصاحبه" روی آن تاکید داشت.

اما اینکه رفیق "خ" گمان می‌کند "مصاحبه" با گفتن اینکه "مگر سیاسی- نظامی چیزی بیش از سیاسی نیست"، گویا بحث را به ابتدال کشیده، بهیچوجه درست نیست و بواقع این نظر کاملاً صحیح است. سیاسی- نظامی چیزی بیش از، هم سیاسی صرف و هم نظامی صرف است، ولی آنچنانکه رفیق "خ" گمان می‌کند، کیفیت جداگانه‌ای نیست و اگر کیفیت جداگانه‌ای باشد، باید آنرا تعریف کرد. اگر مثلاً در تعریف مبارزه سیاسی - نظامی بگوئیم که مبارزه‌ای است که در آن مبارزات نظامی زمینه مبارزات سیاسی است، باز می‌بینیم که با نوعی ترکیب مبارزه سیاسی و نظامی روبرو هستیم،

۱. این توضیحات هنگام نوشتن این انتقادات در اختیار رفیق "خ" بوده، ولی اینکه هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کند، به این دلیل است که همانطور که قبلاً و در مقدمه گفتم، سعی منتقدین "مصاحبه" فعلاً آن است که تمام حمله خود را متوجه "مصاحبه" کنند. آنها ظاهراً نمی‌خواهند نیروهای خود را در آن واحد در چند سنگر به کار بگیرند.

نه با نوع متفاوتی از مبارزه. همینگونه است در مورد تشکیلات سیاسی- نظامی. سازمان سیاسی- نظامی سازمانی است که چه از لحاظ کادر و چه از لحاظ سازماندهی، در عین حال قادر است وظایف سیاسی و وظایف نظامی مبارزه را توسط یک سازمان واحد انجام دهد و اینکه خط مشی چنین سازمانی، مبارزه مسلحانه می‌باشد، امری بدیهی است. زیرا بدون آن خط مشی، اساساً سخن از این شکل سازمانی مفهومی نداشت. اگر بگوئیم سازمان سیاسی- نظامی، "سازمانی است که اهداف سیاسی را اساساً با اتکاء به تاکتیکهای نظامی پیش می‌برد"، حتی به تعریف سازمان سیاسی- نظامی نیز نزدیک نشده‌ایم. آیا حزب کمونیست چین در سال ۱۹۳۸ "اهداف سیاسی" خود را اساساً با تکیه به "تاکتیکهای نظامی" پیش نمی‌برد و آیا حزب کمونیست چین از نظر تئوری مبارزه مسلحانه در آن زمان یک سازمان سیاسی- نظامی بود؟ رفیق "خ" در جای دیگر با ذکر نقل‌قولهایی از رفیق مائو در مورد ارتش سرخ چین در همان دوران دائر بر انجام وظایف نظامی توسط ارتش، به این نتیجه می‌رسد که ارتش سرخ چین در آن زمان یک سازمان سیاسی- نظامی بود. البته رفیق "خ" با درکی که از سازمان "سیاسی- نظامی" دارد، می‌تواند به چنین نتایجی هم برسد، ولی بهیچوجه با درک تئوری مبارزه مسلحانه از سازمان سیاسی- نظامی تطبیق ندارد. اگر رفیق مسعود برای تشریح سازمان سیاسی- نظامی به تجربه کوبا مراجعه می‌کند، برای آن است که این شکل سازماندهی در انقلابات قبلی با این نقش ویژه وجود نداشته. مسئله بر سر پیشبرد اهداف سیاسی با تاکتیکهای نظامی نیست، مسئله بر سر آن شکل سازماندهی است که بتواند وظایف سیاسی و نظامی را توسط یک سازمان انجام دهد.

مطلب دیگری که در این زمینه باید گفت، این است که تئوری مبارزه مسلحانه شکل سیاسی- نظامی سازمان را برای تمام مرحله انقلاب الزامی نمی‌داند و پیش‌بینی می‌کند که در شرایط معینی از رشد مبارزه امکان ایجاد حزب بعنوان ارگان سیاسی و ارتش خلق بعنوان ارگان نظامی مبارزه وجود دارد. البته این بدان معنا نیست که در تمام طول این مرحله مبارزات نظامی زمینه و محور مبارزات سیاسی را تشکیل می‌دهد و باز هم مغایر آن نیست که پاره‌ای از کادرهای حزبی واجد مهارتها و حتی مقامهای نظامی باشند، ولی دیگر به چنین سازمانهایی نمی‌توان گفت سازمان سیاسی- نظامی.

نتیجه: من گمان می‌کنم که رفیق "خ" با اینگونه انتقاد از "مصاحبه"، مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی را به کجراه خطرناکی کشانده که هر آینه مهار نشود، نتایج وخیمی به بار خواهد آورد. اخذ دو شعار از "مصاحبه" و قبول آن در مقاله اول از طرف رفیق "خ" همانقدر بی‌منطق و غیرمستدل است که رد سایر قسمت‌ها. رفیق "خ" کار خوبی کرد که در مقاله دیگر این دو شعار را هم رد نمود. وقتی اصولی برای رد یا قبول وجود نداشته باشد، هم رد و هم قبول، کار آسانی است، ولی رد این دو شعار از طرف رفیق "خ" لااقل استواری وی را در راهی که پیش گرفته، و آنهم کوبیدن "مصاحبه" است، نشان می‌دهد.

با ایمان به پیروزی راهمان

فروردین ۶۰

رفیق نویسنده مقاله از چریکهای فدائی خلق